

جنبش دادخواهی و

چالش‌های پیش‌رو

جلد یک

گفتگوهای زندان

۱۱ بهمن ۱۳۹۱
ژانویه ۲۰۱۳



جنبش دادخواهی و

چالش‌های پیش رو

(جلد یک)

Internet:
<http://dialogt.org>
<http://dialogt.net>

جنبش دادخواهی و چالش‌های

پیش‌رو

گفتگوهای زندان شماره ۱۱،
مجموعه مقالاتی از:

برتولت برشت، فرهاد سپهر، فرخنده، مؤده
ارسی، همایون ایوانی، فرخ قهرمانی، محمود
خلیلی، علی دروازه غاری

□ شماره حساب:

Sparkasse Hannover
BLZ: 25050180
Konto: 1904755003
IBAN:
DE19 2505 0180 1904
7550 03

چاپ نخست: بهمن ۱۳۹۱،

ژانویه ۲۰۱۳

ناشر: گفتگوهای زندان

طرح روی جلد: سیاوش فانی

شماره یازدهم

BIC-/SWIFT-Code:
SPKHDE2HXXX

□ گفتگوهای زندان، خود را تریبون آزاد زندانیان سیاسی چپ، رادیکال و یا غیرمذهبی می‌داند. در این راه بدهی می‌داند که تعقیب‌شدگان و مبارزین سیاسی دستگیر نشده نیز در همین صف قرار می‌گیرند. هر تجربه، هر دیدگاه، هر زاویه نگاه جدید به سرکوبگری، موضوع کار مشترک همه مبارزین است و گفتگوهای زندان، نشریه تخصصی چنین موضوعی است.

□ آثار و مقالات مندرج در گفتگوهای زندان بیانگر نظرات نویسنده است. خلاصه کردن و ویرایش مطالب دریافتی با حفظ محتوای مقالات برعهده نشریه است. کسانی که از برنامه‌های فارسی استفاده می‌کنند، می‌توانند مستقیماً فایل مقاله را برای ما ارسال کنند.

فهرست مطالب

درباره این شماره	۵
۱ فاشیسم!	۱۴
۲ زندان در چرخه مبارزه طبقاتی	۲۱
سرکوبگری: ایدئولوژی حاکم	۲۳
سرکوبگری: آتوریتنه، قهر	۲۵
سرکوبگری: قتل عام، اعدام و زندان	۲۷
تفسیر پدیده زندان و ایدئولوژی حاکم	۲۹
۳ این کشتارها بخشی از تاریخ سرمایه داری اند	۳۲
۴ جنبش کارگری، آزادیهای سیاسی، زندان	۴۱
زندانی کیست؟	۴۳
زندانی سیاسی به چه کسانی اطلاق می شود؟	۴۶
۵ علیه معافیت از مجازات	۵۹
مقدمه	۵۹
رویکردهای مختلف در برخورد به جنایت علیه بشریت	۶۱
رویکرد کیفری	۶۱
رویکرد تاریخی تغییر سیستم ارزش گذاری جامعه	۶۲
رویکرد مادی	۶۲
رویکرد پیشگیرانه	۶۳
رویکرد روانشناسانه	۶۳

- مبارزه حقوقی علیه معافیت از مجازات ۶۴
- مسئله معافیت از مجازات بعد از فروپاشی حکومت‌های دیکتاتوری (تجربه
آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی)..... ۶۶
- ”کمیسیون حقیقت یاب“ ۶۸
- نگاهی به ”غلبه حقوقی بر گذشته“ در کشورهای دیگر ۶۹
- منابع ۷۴
- ۶ سه خواست محوری در فراخوان مشترک ۷۵**
- گرامی داشت یاد و ارزش های جانفشانان و جانباختگان در زندان های جمهوری
اسلامی ۷۷
- آزادی برای همه زندانیان سیاسی ۷۸
- محکومیت صریح و آشکار مسببین کشتار زندانیان سیاسی ۷۸
- ۷ سرکوب در ایران و فعالیت در عرصه بین المللی ۸۰**
- بازتاب بین المللی کشتارهای سراسری در ایران ۸۱
- دادگاهی کردن جمهوری اسلامی ۸۲
- همبستگی بین المللی ۸۵
- کارهای انجام شده، کارهایی که در راه داریم! ۹۰
- ۸ پیگرد و مجازات مسببین کشتار و شکنجه ۹۲**
- پیشنهاد تشکیل گروه کاری «دادگاه مستقل و مردمی برای پیگرد و مجازات
سرکوبگران» ۹۴
- تریبونال و مسئله «بودجه» ۹۵
- بنیاد ملی دموکراسی ۹۹
- بنیاد عبدالرحمن برومند برای پیشبرد حقوق بشر و دموکراسی در ایران (بنیاد
برومند) ۱۰۱
- انجمن جامعه مدنی در ایران (ACSI) ۱۰۲

- مرکز بین المللی پیام انترپرایز (CIPE) ۱۰۲
- طرح تحقیق و پژوهش ایران معاصر (RICI) ۱۰۳
- بنیاد عبدالرحمن برومند ۱۰۳
- مرکز اسناد حقوق بشر ایران ۱۰۶
- جمعبندی ۱۰۸
- ۹ مهره ای بر صفحه شطرنج ۱۱۲**
- کمک مالی از دولتها؟ ۱۱۶
- روابط سازمانهای چپ انقلابی و دولتهای امپریالیستی ۱۱۷
- ما شبیه شما نیستیم! ۱۱۸
- سخن آخر با نادمین سیاسی ۱۱۹
- مسئله تریونال لندن: هیئت مستقل بازرسی مالی ۱۲۱
- دادگاهی کردن جمهوری اسلامی ۱۲۳
- جمعبندی ۱۲۳
- ۱۰ آیا سه سال، زمانی کافی برای خواندن و فهمیدن نبود؟ ۱۲۷**
- ۱۱ نکاتی پیرامون بررسی همکاری و پذیرش هژمونی سرمایه داری در فعالیتها و برنامه ایران تریونال ۱۳۵**
- ۱۲ مشاطه گران ائتلاف با سرمایه جهانی: سرگردانی سیاسی یا شانناژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش یک) ۱۴۴**
- جلسه لندن، تریونالی به دادستانی پیام اخوان و حضور نمایندگان حزب محافظه کار انگلیس ۱۴۵
- ۱۳ مشاطه گران ائتلاف با سرمایه جهانی: سرگردانی سیاسی یا شانناژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش دوم) ۱۶۱**

آیا زندانیان سیاسی سرموضعی و مقاوم، یاران گردهمایی سراسری از حق نوشتن و سخن گفتن محرومند؟! ۱۶۲

نگاهی به گزارش مالی تریونال و طفره رفتن های بهرام رحمانی از پاسخ به ائتلاف با مرتجعین و سرمایه جهانی ۱۷۰

تشکیل یک هیئت مستقل بازرسی مالی ۱۷۳

۱۴ مشاطه گران ائتلاف با سرمایه جهانی: سرگردانی سیاسی یا شانناژ سیاسی

سازماندهی شده؟ (بخش سوم و پایانی) ۱۷۶

ضمیمه دیروز و امروز مواضع بهروز سورن ۱۸۸

۱۵ هردم از این باغ بری میرسد

آموزشگاه! (چه اسم با مسمائی) اوین ۶۰-۶۲ ۱۹۶

صادق قطب زاده ۲۰۲

حسن صدیقی راه کارگرا یا محمد صدیقی مجاهد؟ ۲۰۶

۱۶ دوستان مردم کیانند؟

مقدمه ۲۱۲

ایران تریونال بر کدام بستر شکل گرفت و بر چه منوالی به کار خود می دهد. ۲۱۴

در رابطه با عملکرد پلیسی و غیر اخلاقانه یکی از سخنگویان ایران تریونال . ۲۱۸

۱۷ شب تاریک وبیم موج وگردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکیاران

ساحلها ۲۳۲

مقدمه ۲۳۲

آشنایی ۲۳۵

چرا "تریونال" نه تنها موفق نخواهد بود بلکه وسیلهای برای سیاستهای

امپریالیستی خواهد بود؟ ۲۴۳

کلام آخر ۲۴۷

درباره این شماره

با انتشار «جنبش دادخواهی از چشم‌انداز رهایی‌بخش» به عنوان سند مشترک جمعی از زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، خانواده‌های جانفشانان و جانب‌باختگان، فعالین سیاسی و مدافعین حقوق زندانیان سیاسی، روشنفکران و هنرمندان، در دسامبر ۲۰۱۲، ضرورت انتشار اسناد و بحث‌های مرتبط با این سند به چشم می‌خورد. سند مشترک «جنبش دادخواهی از چشم‌انداز رهایی‌بخش» بیان فشرده‌ای بود از بحث‌هایی که در طول سالیان اخیر، جناح انقلابی و چپ اپوزیسیون ایران و نیز زندانیان سیاسی مقاوم و جان‌بدر برده از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، به بیان‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، بیان کرده بودند. بحث‌هایی که ریشه‌های واقعی خشونت و تباهی را در سیستم سرمایه‌داری آشکار می‌کرد و مبارزه با پدیده زندان و سرکوب را با مبارزه طبقاتی جاری در جامعه پیوند می‌زد.

همان گونه که قابل انتظار بود، این بحث‌ها در هیاهوی بی‌مایه رسانه‌های مرتجع، نتولیرال و دست راستی، به سکوت و سانسور برگزار شده و می‌شود. از همین رو، انتشارات گفتگوهای زندان تلاش می‌کند مجموعه مقالات و بحث‌هایی که در این زمینه روشنگر هستند را در مجموعه‌هایی تحت عنوان «جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش‌رو» منتشر سازد.

مجموعه مقالات شماره یازدهم گفتگوهای زندان به بخشی از این مباحثات اختصاص دارد. این مقالات و ترجمه‌ها در طی فعالیت‌های گفتگوهای زندان، از سال ۱۹۹۷ (۱۳۷۶) تاکنون، در مقاطع مختلف از سوی فعالین و همکاران گفتگوهای زندان مطرح شده است. با انتشار این مجموعه، بازتاب و گاه‌شمار تلاش مستمر بخشی از نگرش چپ، سوسیالیستی و کارگری را جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش‌رو ۵

می‌بینیم که در مقابل ترندها و زمینه‌چینی‌های سیاسی و ایدئولوژیک نظریه-پردازان سیستم حاکم، در سطوح مختلف به کار روشنگرانه، توضیح متدیک مسئله و نیز افشاء و طرد سیستم متناقض بحث جناح راست، رفرمیست و یا تئولیرال و محافظه‌کار پرداخته‌اند. کتاب فعلی در دو بخش کلی تنظیم شده است:

بخش یک: زندان و مبارزه طبقاتی

مقاله ۱ **فاشیسم!** (ن. ک. صفحه ۱۴)، سخنرانی برتولت برشت در نخستین کنگره جهانی نویسندگان، پاریس، ژوئن ۱۹۳۵ است که توسط منوچهر فکری ارشاد ترجمه شده و در شماره نخست کتاب جمعه به سردبیری شاعر و هنرمند گرانقدر احمد شاملو در ۴ مرداد ۱۳۵۸ انتشار یافته است. گفتگوهای زندان با توجه به اهمیت متدیک بحث برتولت برشت، به درستی در شماره نخست خود در پائیز ۱۳۷۶ به عنوان اولین مقاله گفتگوهای زندان، به انتشار مجدد آن اقدام کرد.

در همان شماره نخست گفتگوهای زندان، پس از مقاله برشت، به توضیح

مواضع گفتگوهای زندان در قالب مقاله ۲ زندان در چرخه مبارزه **طبقاتی**

(ن. ک. صفحه ۲۱) با امضای فرهاد سپهر پرداخته شد.

فرخنده با مقاله ۳ این کشتارها بخشی از تاریخ سرمایه داری اند (ن. ک.

صفحه ۳۲) در سال ۲۰۰۵ و نیز ۴ جنبش کارگری، آزادی‌های سیاسی،

زندان (ن. ک. صفحه ۴۱) در سال ۲۰۰۷ زندان را بخشی از سیستم وسیع-

تری می‌داند، که تولید و بازتولید آن بدون خشونت، زندان و سرکوب طبقاتی

ممکن نیست.

بخش دوم: دادخواهی، چالش‌ها و تجربه‌ها

این بخش در واقع تفسیر عملی وضعی است که در ایران و سایر کشورهای جهان شاهد هستیم. شاهدیم که چگونه حاکمان و طبقات حاکم، حتی پس از دادن قدرت دولتی، سرآستی و انصاف ندارند. گریز از مجازات و تحریف وقایع، بخشی از تاکتیک شناخته شده آنان است. این امر، مسئله مبارزه طبقاتی را با موضوعی عملی و واقعی روبرو می‌سازد که مفهوم گسترده عدالت (یا به واژگان فارسی «دادگری») که تمام حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... را در بر می‌گیرد، با دادخواهی کسانی که خود به طور مستقیم سرکوب طبقاتی را در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها تجربه کرده‌اند، در پیوندی مشخص قرار می‌دهد. ویژگی این بخش از کتاب فعلی در این است که جان-بدر بردگان از زندان‌های رژیم ایران، خود سخن می‌گویند و کسی به نیابت از آنان، امر دادخواهی را به یک معامله ارزان قیمت و فرصت طلبانه تبدیل نمی‌سازد. جان کلام در این بحث‌ها و تجربیات این است که دادگری و دادخواهی، امری کلی و مطلق نیست که ورای زمان، مکان و مبارزه طبقات در همه عرصه‌های نظری، سیاسی و اقتصادی‌اش، درباره‌اش بحث شود. تهاجمی که به مدافعین جنبش دادخواهی از موضع طبقات کارگری و سرکوب شده، در طی ماه‌های اخیر شد، نشان داد، طبقات حاکم اگر لازم باشد، تک تک جان بدربرندگان از کشتارها را که به سیاست و آلترناتیو آنان تن در نمی‌دهند، خواه از طریق ترور شخصیت یا سانسور و تحریف نظراتشان، و خواه از طریق ترور و نابودی فیزیکی زندانیان جان بدربرده از سر راه بخواهند داشت.

مژده ارسی با مقاله ۵ علیه معافیت از مجازات (ن.ک. صفحه ۵۹) به طرح مسئله دادخواهی در پرتو تجربیات موجود جهانی می‌پردازد. او می‌کوشد نشان دهد که مجادلات فعلی در جنبش ایران، در سایر کشورها نیز در جریان بوده و هست. این تجربیات نشان می‌دهند که ندای سازش و سرکوب طبقاتی، و حفظ ساختارهای فرتوت سیستم موجود، در قالب بحث‌های به ظاهر نوینی دوباره به درون جنبش دادخواهی تزریق می‌شوند. پیش از آنکه مدهوش واژگان‌ها و روش‌های پیشنهادی خوش آوایی شویم که به ما پیشنهاد می‌شوند، بایستی نگاهی داشته باشیم به برنامه عملی‌ای که در این رویکردهای مختلف در پیش گرفته می‌شوند و عوارضی که چنین سازشی با قدرتمداران، تمامیت جامعه را در سال‌های آینده مورد تهدید قرار خواهد داد.

همایون ایوانی، با مقاله ۶ سه خواست محوری در فراخوان **مشترک** (ن.ک. صفحه ۷۵) در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۸ آغاز دور جدیدی از پلمیک با جناح راست را خبر می‌دهد. با تلاش فعالین چپ، جانبداربران از کشتارها، مسئله سرکوب‌ها و فجایع دهه شصت در قالب یادمان‌ها، اعتراضات و اعتصاب غذا در سال‌های پیشین زنده نگه داشته شده بود، اما با گسترده شدن توجه افکار عمومی ایرانیان در داخل و خارج از کشور به مسئله کشتارهای رژیم در دهه شصت خورشیدی، سر و کله جماعتی در این یادمان‌ها پیدا می‌شد، که سال‌ها کمترین دغدغه‌ای در این مورد نداشتند و حتی در محافل خصوصی خودشان، از کشتارها زیاد ناخرسند نبودند! اینک آمده بودند تا با سیاست زدایی، با محو شعار «زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم» با کنار گذاشتن خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نظایر آن، مسئله یادمان‌ها را در قالب از پیش ساخته خودشان، محدود و عقیم سازند. این مقاله که نخست در نشریه پیوند در شرق کانادا منتشر شد، پاسخی به

الیگارش‌ی ایرانی در آن منطقه بود که برخی چهره‌هایش نظیر پیام اخوان هم اکنون نیز در جبهه راست فعال هستند.

همایون ایوانی باز هم با پنج نوشته دیگر، به روشنگری در این زمینه ادامه می‌دهد. در ۲۴ مارس ۲۰۰۹ با مقاله ۷ سرکوب در ایران و فعالیت در عرصه بین‌المللی (ن. ک. صفحه ۸۰) به تاکید بر همبستگی بین‌المللی با جنبش-های چپ و انقلابی می‌پردازد و نیز پرسش «بودجه» گرفتن اپوزیسیون راست و نیز بخشی از سازمان‌های چپ سابق را مورد اشاره قرار می‌دهد. هشت ماه بعد، باز هم مشخص‌تر و مستقیم‌تر در مقاله ۸ پیگرد و مجازات مسببین کشتار و **شکنجه** (ن. ک. صفحه ۹۲) به مسئله دو طیفی که از دولت‌های سرمایه-داری به دریافت کمک‌های مالی هنگفت مشغولند می‌پردازد. طیف چپ منحط و ادغام شده در سیستم سرمایه جهانی و از آن فراتر، نمایندگان تئولیرال و محافظه‌کار اپوزیسیون ایران نظیر بنیاد برومند و مرکز اسناد حقوق بشر ایران و... مشغول سرمایه‌گذاری وسیع مالی و سیاسی‌ای بودند که خواست زندانیان سیاسی و خانواده جانفشانان را در چارچوب برنامه سیاسی خود مهار سازند.

آنچه در سال‌های پیشین سرمایه‌گذاری شده بود در سال ۲۰۱۲ نتایج خودش را برای طیف وسیع‌تری از فعالین جنبش چپ آشکار کرد. اینک، بخشی از چپ سابق، آشکارا به دریافت کمک‌های مالی از منابع و دولت‌های ارتجاعی اعتراف می‌کرد و بقیه را نیز می‌خواست به شراکت در این امر متهم سازد و مقاله ژوئن ۲۰۱۲ با عنوان ۹ مهره‌ای بر صفحه **شطرنج** (ن. ک. صفحه ۱۱۲) با اشاره به نامه‌ای از بیژن جزنی آغاز می‌شود و در آن پارالل به روند انحطاط بخشی از چپ سابق در دوره کنونی می‌پردازد که «...با پذیرفتن

پنهان و آشکار چارچوبه‌های کار با دول ارتجاعی و امپریالیستی، خود را با اپوزیسیون دست راستی و نتولیرال همساز و هم‌نوا می‌سازند.»

با گسترده‌تر شدن اعتراضات نیروهای مختلف و افشای بیش از پیش راستگرایان و نتولیرال‌ها، چپ‌های سابق به جای نگرش انتقادی به کارکردهای سال‌های اخیرشان، تاکتیک فرار به جلو را انتخاب کردند. آنان مدعی شدند که چنین بحث‌هایی فقط در سال ۲۰۱۲ و درست در همین چند روز اخیر مطرح شده است! مقاله دیگر همایون ایوانی پاسخ به تحریف آشکاری است که چپ‌های سابق و متحدین فعلی نتولیرال‌ها و محافظه‌کاران بیان می‌کردند. او در ۱۰ آبان سال، زمانی کافی برای خواندن و فهمیدن **نبود؟** (ن. ک. صفحه ۱۲۷) در ژوئیه ۲۰۱۲، به تکرار فاکت‌هایی می‌پردازد که مداوم در رسانه‌ها منتشر شده و با سکوت و سانسور راستگرایان و متحدینشان روبرو شده است.

سرانجام تاریخ مصرف کارکنان و همکاران دست راستی‌ها پس از برگزاری جلسه دوم ایران تریبونال، به انتها رسید و ساز و آوای مناظره طلبی با فعالین و منتقدین چپ و انقلابی، این سو و آن سو به گوش رسید. نوشته آخر همایون ایوانی در این مجموعه، ۱۱ نکاتی پیرامون بررسی همکاری و پذیرش هژمونی سرمایه داری در فعالیتهای و برنامه ایران تریبونال (ن. ک. صفحه ۱۴۴) به فضای پیش از مناظره فرانکفورت میان بهرام رحمانی و همایون ایوانی در اول دسامبر ۲۰۱۲ می‌پردازد که اسناد صوتی و تصویری آن در صفحه اینترنتی گفتگوهای زندان موجود است:

<http://www.dialogt.net/index.php?id=116>

فرخ قهرمانی با مقاله ۱۲ مشاطه گران ائتلاف با سرمایه جهانی: سرگردانی سیاسی یا شانتاژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش یک) (ن. ک. صفحه ۱۴۴) که در سه قسمت ارائه شده است به توضیح صورانه مجموع دوگانه و چندگانه گویی‌هایی می‌پردازد که تلاش دارند بحث را از محور اصولی و متدیک خارج کرده و به عرصه گمانه زنی‌ها و شایعه پراکنی و نهایتاً برخورد‌های شخصی بکشانند.

در این کتاب حاضر، دو مقاله از محمود خلیلی منتشر شده است. او در سال ۲۰۰۵ (فروردین ماه ۱۳۸۴) به روشنی تحریف‌گری، توهین و تمسخر یک زندانی سیاسی مبارز را توسط ایرج مصداقی در مقاله‌ای به نام ۱۵ هردم از این باغ بری **میرسد** (ن. ک. صفحه ۱۹۴) توضیح داده است. این مقاله در شرایطی منتشر شد که خود احمد موسوی و اقلیت در برابر توهین‌های ایرج مصداقی سکوت مصلحت‌آمیزی را پیشه کرده بودند. محمود خلیلی نشان داد بدون در نظر گرفتن مصالح شخصی در دفاع از زندانیان سیاسی چپ و انقلابی با تمام اختلاف نظر‌ها سکوت نخواهد کرد.

محمود خلیلی در مقاله‌ای تحت عنوان ۱۶ دوستان مردم **کیانند؟** (ن. ک. صفحه ۲۱۲) ضمن بررسی و نقد طبقاتی جریان تریونال بار دیگر با برخورد‌های هیستریک ایرج مصداقی در رابطه با زندانیان سیاسی چپ و انقلابی و تلاش‌هایش برای کروکی کشیدن زندانیان مبارز، به ماهیت طبقاتی ایرج مصداقی می‌پردازد.

علی دروازه غاری با ۱۷ شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران **ساحلها** (ن. ک. صفحه ۲۳۲) با بیان تجربیات مشخص خود از ایران تریونال به مسئله تعهد و مسئول پذیری افراد و سازمان‌ها در قبال اعمال و موضع‌گیری‌هایشان می‌پردازد.

به این ترتیب، در این مجموعه گاهشمار پلیکی را می‌بینیم که مراحل بحث نظری آن از سال‌های دهه نود میلادی از سوی گفتگوهای زندان و همکاران این ابتکار مشترک زندانیان سیاسی آغاز شده بود و از نیمه‌های سال ۲۰۰۸ تا مباحثات شدید نیمه دوم سال ۲۰۱۲ در برخورد به جناح راست و تئولیرال تحت عنوان «ایران تریبونال» اوج گرفته است. آکسیون که تلاش داشت هژمونی سرمایه‌داری را بر خواست‌های جنبش دادخواهی تحمیل کند و به درستی، با مقاومت و اعتراضی وسیع از سوی مبارزان پیگیر و جانب‌دردگان از کشتارها روبرو شد.

پیام مشخص سرمایه‌سالاران به زندانیان سیاسی مقاوم در ماه‌های اخیر این بود: نظم سرمایه مقدس‌تر از آن است که چند چپ‌گرا، سوسیالیست، کمونیست و یا آنارشیست که تجربه زندان‌های هولناک و شکنجه‌های طاقت‌فرسا بر تمام وجودشان نقش بسته، بتوانند آن نظم را به خطر بیندازند و تاوانی سخت در انتظارشان نباشد. پس به توان خود گردن نهدید! و پاسخ ما در این کتاب و کتاب‌های آتی به سرمایه‌سالاران چنین خواهد بود!

در سند جنبش‌دادخواهی به درستی تاکید شده است:

«ما خود، سخنگوی خویش هستیم و هیچ ارگان و یا نهادی نمی‌تواند بدون تأیید ما، سخنگویی خواسته‌های ما را برعهده گیرد. کار ما، با این بیانیه به پایان نمی‌رسد، بلکه تازه آغاز می‌شود.»

(«جنبش دادخواهی از چشم انداز رهایی بخش»، ص ۶۸)

http://www.dialogt.net/fileadmin/user_upload/Che_shmAndaz_Reahaiebakhsh_2012125.pdf

انتشار مجموعه مقالات فعلی و جلدهای آتی که امیدواریم هر چه زودتر آماده انتشار شوند، قدمی در راه پیگیری نویدی است که بیانیه به فعالین جنبش داده است. ما انتشار این مجموعه مقالات را به یاد همه جانفشانان و جانباختگانی تقدیم می‌کنیم که برای دستیابی به آزادی و سوسیالیسم کوشیدند.

زندان و مبارزه طبقاتی

۱ فاشیسم!

سخنرانی برتولت برشت در نخستین کنگره جهانی نویسندگان،
پاریس، ژوئن ۱۹۳۵

دوستان، امروز می‌خواهم بی‌آنکه نکته چندان تازه‌ئی را مطرح کنم با شما چند کلمه در باب مبارزه با قدرت‌هایی سخن بگویم که در صدند فرهنگ مغرب زمین را، یا بقایای فرهنگی را که مرده‌ریگ یک قرن بهره‌کشی است، در خون و لجن سربه نیست کنند. می‌خواهم توجه شما را تنها به یک نکته بسیار مهم جلب کنم؛ نکته‌ئی که به نظر من، اگر بخواهیم به‌شیوه موثری با این قدرت اهریمنی مبارزه کنیم و خاصه این مبارزه را تا نابودی آن قدرت‌ها ادامه دهیم، نباید درباره‌اش کمترین ابهامی باقی بماند.

نویسندگانی که پلیدی‌ها و فجایع فاشیسم را با پوست و گوشت خود تجربه کرده‌اند و یا دیده‌اند که چگونه دیگران قربانی چنین فجایعی می‌شوند و از این افعال متفرند، تنها به اعتبار چنین تجربه یا تنفیری آمادگی لازم را برای مبارزه با این پلیدی‌ها پیدا نخواهند کرد. ممکن است برخی تصور کنند که تنها شرح و بیان این پلیدی‌ها کافی خواهد بود، به‌ویژه اگر استعداد بی‌نظیر هنری و خشم ناب، آدمی را با شرح و بیان آن فجایع برانگیخته باشد. بی‌تردید، شرح و بیان این پلیدی‌ها بس مهم است. در اینجا فجایعی روی می‌دهد که باید متوقف شود؛ و در آنجا انسان‌ها را به زیر چوب و چماق می‌کشند، و چنین اعمالی نباید تکرار شود. این چیزها نیازی به شرح و بیان مفصل ندارد. انسان کاسه صبرش لبریز می‌شود، برانگیخته به پا می‌خیزد و در جنگال دژخیم گرفتار می‌آید. دوستان، این موضوع نیاز به شرح بیشتری دارد.

احتمالاً" انسان برانگیخته می‌شود، و این کار دشواری نیست. ولی پی‌آمد آن گرفتار شدن در چنگال دژخیم است، و این دیگر دشوار است، ولی چگونه باید شکستش داد؟ نویسنده می‌تواند بگوید: وظیفه من محکوم کردن حق‌کشی است و این دیگر برعهده خواننده است که چه باید بکند. ولی به‌دنبال آن، نویسنده به تجربه‌ئی کاملاً" ویژه دست می‌یابد. نویسنده متوجه خواهد شد که خشم نیز، همچون همدردی، مقوله‌ئی است مقداری: چیزی که به‌مقدار معینی وجود دارد و به‌مقدار معینی می‌تواند ظاهر شود. و بدتر از همه: این خشم همواره به‌مقداری که لازم خواهد بود، ظاهر خواهد شد. برخی از همکاران به من گفته‌اند هنگامی که برای نخستین بار خبر قتل عام رفقای‌مان را به گوش‌شان رساندیم، فریاد نفرت‌شان به‌هوا خاست و بسیاری کسان آماده کمک شدند. و این هنگامی بود که صد نفر را قتل عام کردند. ولی هنگامی که تعداد قربانیان سربه‌هزاران نفر زد و قتل‌عام را پایانی به‌چشم نمی‌آمد، سکوت همه جا را فراگرفت و دست‌هایی که برای کمک پیش می‌آمد کمتر و کمتر شد. آری چنین است: "وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا می‌کنند، از نظرها پنهان می‌ماند. هنگامی که رنج‌ها تحمل‌ناپذیر شود آدمی دیگر فریادها را نمی‌شنود. انسان را کتک می‌زنند و کسی که این صحنه را می‌بیند از هوش می‌رود. این کاملاً" طبیعی است. اما هنگامی که فجایع همچون سیل جاری شود، دیگر هیچ کس به اعتراض فریاد بر نمی‌دارد."

و اکنون وضع چنین است. چگونه می‌توان با آن مقابله کرد؟ آیا هیچ راهی وجود ندارد که انسان‌ها را از چشم بستن به‌روی فجایع مانع شود؟ چرا آدمی در برابر فجایع خود را به‌کوری می‌زند؟ زیرا امکانی برای مقابله با آن نمی‌بیند. انسان خود را با درد انسان دیگری که کمکی برای او از دستش بر نمی‌آید مشغول نمی‌دارد. آدمی وقتی می‌تواند از فرود ضربه جلوگیری کند که بداند ضربه چه هنگام فرود می‌آید، و بر چه چیز فرود می‌آید و هدف آن

چیست. و تنها هنگامی که انسان بتواند از فرود ضربه جلوگیری کند، یا حتی کمترین امکانی برای جلوگیری از آن وجود داشته باشد می‌تواند با قربانی همدردی نشان دهد. البته هنگامی هم که ضربه‌های فاجعه صفرکشان بر سر قربانی فرود می‌آید، آدمی می‌تواند به همدردی برخیزد ولی دیگر نه برای مدتی چندان دراز. به‌راستی چرا چنین ضربه‌ئی فرود می‌آید؟ چرا فرهنگ را همچون زباله‌ئی به دور می‌ریزند؟ منظورم آن‌ته مانده فرهنگی است که هنوز برای مان باقی مانده. چرا میلیون‌ها انسان، کم و بیش، از هستی ساقط می‌شوند، میلیون‌ها انسانی که اکثرشان چنین فقیر و بی‌چیزند؟

برخی از ما برای این سوال پاسخی دارند. خواهند گفت: "علت تمامی این نابسامانی‌ها خشونت و درنده‌خویی است." - اینان بر این تصورند که شاهد طغیان دهشتناک جمع وسیعی از بشریتند که پیوسته گسترده‌تر و گسترده‌تر می‌شود. جریان نفرت‌انگیز و بی‌دلیل، طغیانی که ناگهان ظهور می‌کند و احتمالاً، با امید فراوان به همان ناگهانی نیز فرو می‌نشیند؛ غلیان بی‌امان توحشی غریزی که مدتی دراز سرکوب شده یا به خوابی آرام فرو رفته بوده است.

آنها که چنین پاسخی می‌آورند، خود نیز احساس می‌کنند که این پاسخ برد چندان ندارد. و نیز خود به خوبی می‌دانند که نمی‌توان خشونت و درنده‌خویی را با تکیه بر نیروهای غریزی، نیروهای شکست‌ناپذیر اهریمنی، توجیه کرد.

به این ترتیب، اینان از بی‌توجهی به تربیت نوع بشر سخن می‌گویند: چیزی در این میانه نادیده گرفته شده یا در شتابی که داشته‌اند به آن توجه نکرده‌اند. و حالا باید جبرانش کرد. باید با محبت و مهربانی به مقابله خشونت رفت. باید به الفاظ بزرگ توسل جست، به سوگندهایی که در گذشته موثر افتاده‌اند، به مفاهیم جاودانی "عشق به آزادی، احترام به حیثیت بشری و عدالت" -

مفاهیمی که تأثیرشان از لحاظ تاریخی به ثبوت رسیده است. و اینست که به سوگندهای بزرگ توسل می‌جویند. اما حاصل آن چیست؟ هنگامی که به فاشیسم، نسبت خشونت بدهند، او با تمجید تعصب‌آمیز خشونت پاسخ می‌گوید؛ چون به تعصب متهمش کنند به ستایش تعصب دست می‌زند؛ و زمانی که با اتهام "تحقیر فرد" مواجه شود، با خیالی آسوده به نفی خود می‌پردازد.

فاشیسم نیز معتقد است که در تربیت افراد کوتاهی شده. فاشیسم نیز امید فراوانی به نفوذ در مغز انسان‌ها و تسخیر قلوب آنها بسته است. فاشیسم، تعلیم خشونت در مدارس، روزنامه‌ها و تأثرها را به خشونت حاکم در شکنجه‌گاه‌های خویش می‌افزاید. آری، فاشیسم تمامی ملت را چنین تربیت می‌کند و در تمام طول روز، بی‌وقفه بدین امر مشغول است. فاشیسم نمی‌تواند چیزی زیادی به توده مردم بدهد، چون سخت سرگرم "تربیت" انسان‌هاست. غذایی برای مردم ندارد، پس باید تقویت اراده و غلبه بر نفس را تبلیغ کند. نمی‌تواند امر تولید را سر و سامان ببخشد و به جنگ نیاز دارد، پس باید به تقویت جرأت و روحیه رزمندگی بپردازد. به فداکاری نیازمند است، پس باید به تشویق حس فداکاری در افراد دست بزند. اینها هم برای خود آرمان‌هایی هستند، توانایی‌هایی که از انسان خواسته می‌شود و بعضی نیز حتی آرمان‌ها و خواست‌های متعالی به‌شمار می‌آیند. ولی ما می‌دانیم که این آرمان‌ها در خدمت کدامین هدف است، تربیت‌کننده کیست و چه کسانی از چنین تربیتی بهره می‌گیرند: بی‌شک بهره‌گیران، تربیت‌شوندگان نیستند. اما آرمان‌های ما چگونه است؟ آن عده از ما نیز که علت تمامی این نابسامانی‌ها را خشونت می‌دانند، همانطور که دیده‌ایم تنها از تربیت و فقط از نفوذ در روان انسان‌ها سخن می‌گویند. اما مهربانی و محبت با طلب مجرد مهربانی و محبت بدست نمی‌آید. از طریق طلب، در هیچ شرایطی، حتی دشوارترین

شرایط، مهربانی و محبت حاصل نمی‌شود؛ همچنان که خشونت تنها از طریق طلب خشونت.

من شخصا" به موضوع "خشونت به‌خاطر نفس خشونت" باور ندارم. باید از بشریت در برابر این اتهام که خشونت در ذات اوست دفاع کرد، هر چند که خریداری نداشته باشد. به نظر من، دوستم "فویشت وانگر" (Feuchtwanger) دچار انحراف فکری بزرگی می‌شود وقتی می‌گوید: "خبائث مقدم بر سودجویی است." او اشتباه می‌کند. خشونت از خشونت فی‌نفسه پدید نمی‌آید، بل از مبادلاتی سرچشمه می‌گیرد که بدون اعمال خشونت ناممکن است.

اوضاع و احوال سرزمین کوچکی که من از آن می‌آیم چندان دهشتناک‌تر از بسیاری سرزمین‌های دیگر نیست. ولی آنجا هر هفته پنج هزار رأس از بهترین دام‌های پرواری را از میان می‌برند. این کار زشتی است، ولی انگیزه آن طغیان ناگهانی عطش خونریزی نیست. اگر چنین می‌بود، زشتی کمتری داشت. دلیل از میان بردن دام‌ها و دلیل نابودی فرهنگ، غریزه خشونت نیست. در هر دو مورد، مقداری از کالاهایی که با زحمت و مرارت فراوان تولید شده است نابود می‌شود، چون به صورت باری اضافی بر دوش درآمده است. با توجه به گرسنگی حاکم بر پنج قاره جهان، چنین تدبیری بی‌تردید جز جنایت نامی ندارد، ولی این کارها فی‌نفسه صورت نمی‌گیرد، به هیچ روی چنین نیست. ما امروز در اکثر کشورهای جهان با اوضاع اجتماعی‌ئی روبه‌رو هستیم که در آن انواع جنایات را پادشاه‌های فراوانی است در حالی که برای فضایل انسانی باید بهایی بس گزاف پرداخت. "انسان خوب، بی‌دفاع است و آنکه بی‌دفاع است زیر ضربات چماق خرد خواهد شد؛ ولی از طریق اعمال خشونت می‌توان به همه چیزی دست یافت. خبائث به‌ده هزار سال سابقه

پشتگرم است، در حالی که مهربانی و محبت محتاج محافظ است و محافظی پیدا نمی‌کند."

اگر نخواهیم که ما نیز همچون دیگران خواستار چیزی غیرممکن شویم، باید بیرهزیم از این که به همین سادگی از مردم مهربانی و محبت طلب کنیم! خود را در معرض این اتهام قرار ندهیم که ما نیز با دادن شعار از مردم خواستار عملی فوق بشری هستیم، یعنی از آنها می‌خواهیم تا به مدد فضایل عالی به تحمل این اوضاع نابسامان وحشتناک تن دهند، اوضاعی که هر چند امکان تغییر یافتن دارد نباید تغییری پیدا کند. - بیایید تنها از فرهنگ سخن نگوییم!

بیایید به فرهنگ رحم کنیم، ولی ابتدا نسبت به انسان‌ها رحم داشته باشیم! فرهنگ هنگامی نجات می‌یابد که انسان‌ها نجات پیدا کنند. بیایید شیفته این ادعا نشویم که انسان‌ها در خدمت فرهنگند نه فرهنگ در خدمت انسان‌ها! چنین مدعایی انسان را به یاد بازارهای بزرگ می‌اندازد، جایی که انسان‌ها در خدمت دام‌ها هستند و نه دام‌ها در خدمت انسان‌ها!

دوستان قدری عمیق‌تر به ریشه نابسامانی‌ها بنگریم!

مکتب فکری ارزنده‌ای که هر روز توده‌های وسیع‌تری از مردم سیاره ما، این سیاره جوان را، فرا می‌گیرد می‌گوید که ریشه تمامی نابسامانی‌ها، مناسبات مالکیت حاکم بر جوامع ماست. این مکتب فکری، به سادگی تمامی مکتب‌های بزرگ فکری دیگر در میان توده‌هایی از مردم نشر پیدا کرده است که بیش از دیگران از مناسبات مالکیت حاکم و روش‌های وحشیانه‌ئی که برای حفظ آن به کار می‌رود رنج می‌برند.

بسیاری از ما نویسندگان که فجایع و پلیدی‌های فاشیسم را تجربه کرده‌اند و از آن نفرت دارند هنوز این مکتب را نشناخته‌اند، و هنوز ریشه خشونت را که از آن نفرت دارند پیدا نکرده‌اند. در مورد این افراد همواره این خطر وجود

دارد که فجایع فاشیسم را فجایعی بی دلیل تلقی کنند. اینان هواخواه مناسبات مالکیت موجودند، زیرا بر این تصورند که برای حفظ آن نیازی به فجایع و خشونت‌های فاشیسم نیست. ولی برای حفظ مناسبات مالکیت موجود، این‌گونه فجایع و خشونت‌های ضروری است. فاشیست‌ها در این باره دروغ نمی‌گویند، آنها حقیقت را بیان می‌کنند. آن عده از دوستانی که مانند ما از فجایع فاشیسم متنفرند ولی در عین حال می‌خواهند مناسبات مالکیت موجود محفوظ بماند و یا در قبال آن موضعی بی تفاوت اختیار می‌کنند قادر به مبارزه قاطع و پی‌گیر با این درنده‌خوبی‌های روزافزون نخواهند بود، چون نمی‌خواهند به برقراری مناسبات اجتماعی‌ئی که در آن دیگر درنده‌خوبی را راهی نیست کوچک‌ترین گامی بردارند. ولی آنها که در جست و جوی ریشه‌های این نابسامانی‌ها به نقش مناسبات مالکیت پی برده‌اند، درکات دوزخی از پلیدی‌ها را یک به یک پشت سر نهاده‌اند و در ته این جهنم زشتی‌ها به جایی رسیده‌اند که جمعی کوچک، سلطه بی‌رحمانه خود را بر تمامی جامعه بشریت حکمفرما کرده است. این جمع سلطه‌اش را بر آن شکلی از مالکیت فردی بنا نهاده که در کار بهره‌کشی از انسان‌هاست و با چنگ و دندان از چنین مناسباتی دفاع می‌کند، از طریق فدا کردن فرهنگی که به هیچ روی تن به دفاع از چنین نظامی نمی‌دهد و یا به کار دفاع از این نظام نمی‌آید. و همراه با امحای تمامی قوانین جامعه بشری، یعنی قوانینی که بشریت قرن‌ها با شهامت تمام در راه‌شان مبارزه کرده است.

دوستان، بیا بید درباره مناسبات مالکیت صحبت کنیم!

این چیزی بود که می‌خواستم درباره درنده‌خوبی‌های روزافزون بگویم، تا در اینجا نیز این حرف‌ها زده شده باشد، و یا بهتر بگویم: من نیز آن را مطرح کرده باشم.

برگردان منوچهر فکری ارشاد، نقل از: کتاب جمعه، شماره ۱، ۴ مرداد ۱۳۵۸

۲ زندان در چرخه مبارزه طبقاتی

از: فرهاد سپهر

دریافت اخبار و اطلاعاتی از فجایع داخل زندان‌ها، موجب نفرت بشردوستان جهان می‌شود. این فجایع آن چنان وسیع و پردامنه‌اند که گاه دور از ذهن می‌نمایند. با این حال تا چه هنگام با ابراز خشم و نفرت خود از این جنایات، می‌توانیم به مقابله با هجوم سرکوبگرانه حکومت بپردازیم؟

با بررسی تک بعدی شکنجه‌ها و میزان اعدام‌ها، سمت و سوی نادرستی برای درک کارکرد واقعی پدیده زندان، در سرکوب طبقاتی شکل می‌گیرد. هرگاه زندان و پدیده سرکوب، در پهنه گسترده مبارزه طبقات برای تأمین اهداف و منافع‌شان دریافت نشود؛ مجموعه ناهمگونی از وقایع خواهیم داشت که با انبوه سلايق شخصی و مثال‌های تاریخی بی‌شمار درهم آمیخته می‌شود. در این فغان و غوغا، آنچه مستتر می‌ماند، شیرازه مناسبات طبقاتی است که هم‌چنان زندان و سرکوب مخالفین را درخواست می‌کند. وظیفه دیگر این بشر دوستی‌های سترون، بی‌دورنما ساختن راه برون رفت از فجایع روزگار کنونیست. اعتراض، محکومیت، گزارشات مکرر نقض حقوق اولیه انسانی، تنها زمانی کارساز است که برای مقابله با اهرم‌های اعمال اقتدار جنایتکاران، اهرم‌های درهم‌شکستن چنین اقتداری به کار بسته شود. شاید بسیاری شرمگینانه آن را پنهان سازند، اما، در شرایط کنونی این اهرم، چیزی نیست جز اهرم اعمال اقتدار توده‌ها با سرشتی متضاد با ماهیت اقتدار حاکمان.

تجربه بی‌دورنمایی و بالطبع سرخوردگی مبارزین، خاص شرایط کنونی نیست. "برشت" اوضاع را، در هنگامه تسلط فاشیسم در آلمان، چنین روایت می‌کند:

"... خشم نیز، هم چون هم‌دردی، مقوله‌یی است مقداری: چیزی که به مقدار معینی وجود دارد و به مقدار معینی می‌تواند ظاهر شود. و بدتر از همه: این خشم همواره به مقداری که لازم خواهد بود، ظاهر خواهد شد. برخی از همکاران به من گفته‌اند، هنگامی که برای نخستین بار خبر قتل عام رفقای مان را به گوش‌شان رساندیم، فریاد نفرت‌شان به هوا برخاست و بسیاری کسان آماده کمک شدند. و این هنگامی بود که صد نفر را قتل عام کردند. ولی هنگامی که تعداد قربانیان سر به هزاران نفر زد و قتل‌عام را پایانی به چشم نمی‌آمد، سکوت همه جا را فراگرفت و دست‌هایی که برای کمک پیش می‌آمد کمتر و کمتر شد. آری چنین است: "وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا کند، از نظرها پنهان می‌ماند. هنگامی که رنج‌ها تحمل ناپذیر شود آدمی دیگر فریادها را نمی‌شنود. انسانی را کتک می‌زنند و کسی که این صحنه را می‌بیند از هوش می‌رود. این کاملاً طبیعی است. اما هنگامی که فجایع، هم چون سیل جاری شود، دیگر هیچ به اعتراض فریاد بر نمی‌دارد."

کاهش دست‌های معترض، به معنای کاهش سرکوب و جنایت نیست. هرگاه زندان را، چونان وسیله‌ای برای سرکوب جنبش طبقات تحت سلطه یک اجتماع معین دریابیم، برای درک سیاست‌های حکومت در مورد زندان و نیز راه‌های مقابله با آن، پیش از همه، نظرها به سوی مجموع مناسبات طبقات و راه‌های اعمال دیکتاتوری طبقاتی جلب می‌شود.

مقوله زندان، در چنین مجموعه مرکبی، کارکرد واقعی خود را نمایان می‌سازد. شرح و بسط چنین وضعیتی، نیازمند فضا و موقعیتی دیگر است. آنچه در اینجا به آن پرداخته می‌شود، طرح اولیه‌ایست از پدیده‌ای به نام زندان.

سرکوبگری: ایدئولوژی حاکم

دیکتاتوری طبقاتی از روش‌های مختلف برای سیطره بر کلیت حیات مادی و معنوی جوامع استفاده می‌کند. توازن و ترکیب بین این روش‌ها، بستگی به عوامل و شرایط گوناگونی دارد که کاربست مشخص آن در هر جامعه، شکل خود ویژه‌ای را پدید می‌آورد. این روش‌ها، حتی در جامعه‌ای واحد، در دوره‌های مختلف تاریخی نیز اشکال گوناگونی می‌یابند.

پایدارترین، محبوب‌ترین و مقبول‌ترین شکل اعمال دیکتاتوری برای حاکمان، استفاده از اهرم "اقتناع و استدلال" برای طبقات تحت سلطه است. اقتناع و استدلال یا به عبارتی آشنا‌تر، ایدئولوژی حاکم، نقشی بس پیچیده در خاموشی آتش اعتراضات طبقات محکوم دارد. از ریش سفیدان جوامع اولیه در حال فروپاشی گرفته تا قدرت‌های امپریالیستی موجود، هر یک به شیوه‌ای این ابزار را به خدمت گرفته‌اند.

توتم، شمن، جادوگر قبیله، ریش سفید و... وحدت ایدئولوگ و ایدئولوژی انسان بدوی را گواهی می‌دهد. سمت و سوی این ایدئولوژی صریح و ساده است: انتقال اضافه تولید اجتماعی به سوی "ریش سفیدان".

هم‌هنگام با فرآیند پیچیدگی تولید مادی، ایدئولوژی حاکم نیز اشکال پیچیده‌تری را پدید می‌آورد. ظهور حکومت فرعونی در مصر، شاهنشاهی ایران و امپراتوری روم، نمی‌توانست بدون یاری "خدایان"، کاهنان، موبدان، مغان و تمامی تطهیرکنندگان "سایه خدا" در روی زمین صورت پذیرد. "فرزند آفتاب" مجالی برای مقاومت در مردم ژاپن باقی نمی‌گذارد.

چند صباحی بعد، مثلث "دارالحکومه، بازار و عبادتگاه" در قلب هر شهر قرون وسطایی، نبض زندگی شهری را در اختیار می‌گیرد. در اروپا کلیسا و در خاورمیانه مسجد، پایگاه اصلی ایدئولوژی حکومتی می‌شود. تغییر حاکم

یا منافع حاکمان نیز در قالب جنگ‌های بین مذاهب یا شعبات یک مذهب، "بحران ایدئولوژیک" قرون وسطایی خون‌باری را پدید می‌آورد. جنگ‌های صلیبی، جدال کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در اروپا، سنی و شیعه در خاورمیانه از بارزترین نمونه‌های چنین "مبارزه ایدئولوژیک" قرون گذشته هستند. برای ایرانیان، به‌خصوص با ظهور بدهیبت و کریمه اسلام شیعی در دو دهه اخیر، به‌عنوان ایدئولوژی دولت جمهوری اسلامی، کاملاً رابطه سرکوب سیاسی و طبقاتی با استفاده از اهرم‌های ایدئولوژیک نمایان شده است. به تجربه لمس کرده‌ایم که تک تک آیات و فتواها چگونه گوشه‌ای از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و شخصی ما را پای‌مال ساخته و خیل "لشکریان گمنام امام زمان" را به مقابله با پیشروان جامعه ایرانی گسیل داشته است.

"فان حزب الله هم الغالبون"، سنگ بنای حکومت فاشیستی-مذهبی جمهوری اسلامی، در قالب "حزب فقط حزب الله..." حکم نابودی و سرکوب تمام احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی مخالف در ایران را صادر کرد. در سال‌های نخست پس از سرنگونی شاه، توهم مذهبی توده‌های مردم، اهرم نیرومند حکومت، برعلیه جریانات پیشرو بود. این یکی از نمونه‌های فجیع و تاریخی کمک‌گیری از ایدئولوژی اسلام در سرکوب طبقات تحت ستم در ایران به‌شمار می‌رود. با بیداری تدریجی توده‌های مردم و شروع جدایی از مذهب و حکومت مذهبی، جمهوری اسلامی از یک خودویژگی تاریخی در حفظ و دوام خود سود جست: "اسطوره خمینی"!

سرکوبگری: آنوریته، قهر

آنوریته خمینی، یک نمونه کلاسیک اعمال اقتدار، در نبود برهان عقلی است. "مرجع تقلید شیعه" و "پاپ اعظم" شیعیان، سلاحی بس مخرب برای بشریت و ایران بود. پیروان و شاگردان او، در طول سالیان دراز به "مردان امام" تبدیل شده بودند. چنین "مردانی" تربیت شده سیستم سنتی حوزه‌های دینی شیعه و به‌خصوص حوزه علمیه قم بودند. در حقیقت بافت اصلی حکومت توسط "مقلدین امام" شکل می‌گرفت. اینان، علی‌رغم اختلافات شدید درونی، در دوران سرکوب جنبش انقلابی ایران، همواره به مدد آنوریته خمینی، چفت و بست‌های سست شده جمهوری اسلامی را محکم می‌کردند.

"اسطوره خمینی" نمایشی از پذیرفتن بی‌چون و چرای فردی از جانب توده‌های بسیار بود که به‌سرعت درهم شکست و محدود به دایره جماعت سیاه‌کار و پلیدی شد. مخاطبین او، پیش از سرنگونی رژیم شاه، بی‌هیچ استدلالی، او را پذیرفته بودند. در شکل‌گیری آنوریته خمینی، نشانی از عقل‌گرایی و دلایل عمیق فکری نبود. به‌همین خاطر وی، به سرعت موجودی درهم شکسته و منفور برای بخش زیادی از پیروان توهم‌زده دوران انقلاب شد.

خمینی، در دوره شاه، برای کسب آنوریته از ابزارهایی استفاده کرد. بنابه ایدئولوژی حاکم، "مرجع تقلید شیعه" مقام و نفوذ جا افتاده‌ای داشت. شاه نیز به عنوان "نظر کرده حضرت عباس!" از چنین نفوذی به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد. در این حال و هوا، خمینی جایگاه خود را به‌ویژه با "اتکاء به قادر متعال!" و باور افراد به مذهب تحکیم کرد.

سرکوب و شکست جنبش‌های سیاسی پیشرو در دوره شاه، مجالتی بود که خمینی پاسخ به نیازهای طبقات محکوم را، به گذشته‌ای موهوم حواله دهد.

توده‌ها در انتظار پاسخی بودند و چنین پاسخی از سوی خمینی و مریدانش داده شد: "به قدرت صدر اسلام" بازگردید!

تا زمانی که این توهم شیوع داشت، خمینی نیاز به استفاده از اهرم دیگر سرکوب طبقاتی را کمتر احساس می‌کرد. به موازات کاهش آتوریت خمینی، که به سرعت از فردای به حکومت رسیدنش و حتی چند ماه پیش از قیام بهمن ۱۳۵۷ آغاز شد، جبر و عنف جایگزین ابهت پوشالی "امام" شیعیان گشت.

استفاده از زور و قوای قهریه، زمانی افزایش می‌یابد که افناع و استدلال (ایدئولوژی حاکم) و آتوریت حاکمان، رنگ باخته باشد. ضعف دو اهرم قبلی، از طریق شدت سرکوب و قهر پوشانده می‌شود. همه دولت‌ها خواستار کمترین سرکوب هستند تا بقای طولانی‌تر و پایدارتری داشته باشند. خشونت، به هنگام بی‌اثر شدن روش‌های دیگر سرکوب طبقاتی، گسترش می‌یابد. عقل، منطق، استدلال، عطف و انسانیت و... به کناری می‌روند و چهره بی‌نقاب سرکوبگری طبقات حاکم نمایان می‌شود. سرکوب تنها برای درهم شکستن مادی و فیزیکی مخالفین نیست. ای بسا بیشترین توجه حاکمان به ایجاد ترس و هراس در مجموعه طبقات تحت سلطه است. نظریه‌های مرتبط به اعمال قهر و ابزارهای آن، به خوبی عامل ترس را مورد توجه قرار داده‌اند. اگر توده‌ها به منافع طبقاتی خود خیانت نمی‌کنند، ترس می‌تواند آنان را از تحرک بیشتر برای احقاق حقوق‌شان بازدارد. اما تا حد معینی!

سرکوبگری: قتل عام، اعدام و زندان

امحای فیزیکی فرد یا گروه‌های وسیعی از افراد، در دوره‌های پیش از سرمایه‌داری راه ساده و بی‌بازگشتی برای پاسخ به مخالفین حکومت بود. اضافه تولید اجتماعی در حدی نبود که بتوان تعدادی "نان‌خور" اضافه نیز در زندان‌ها نگهداشت. این نافی نگهداری تعدادی از افراد در سیاه‌چال‌ها، یا در دوره‌هایی به بردگی یا بیگاری واداشتن آنها نبود. به عبارت دیگر، در جوامعی که مازاد اجتماعی در حدی نیست که افراد، بدون کار نگهداری شوند، یا به بردگی، یا به اعمال شاقه محکوم می‌شوند و یا به مرگ. موارد استثنایی معمولاً شامل در حبس نگه‌داشتن افرادی از طبقات بالایی یا مرفه‌تر بود که تامین معاش آنها در بیشتر موارد از مال و مکنت خانوادگی‌شان تأمین می‌شد. پیدایش سرمایه‌داری، افزایش ظرفیت تولید اجتماعی و رشد پیچیدگی سیاسی جوامع، زندان را به‌عنوان اهرمی با قابلیت زیادتر برای طبقات حاکم مطرح ساخت. تا پیش از این، زندان در کنار "تنبیهات" و کشتارهای قرون وسطایی، پدیده گسترده و شایعی به حساب نمی‌آمد. نیازی به یادآوری نیست که هم‌چون خود سیستم سرمایه‌داری، زندان نیز از دل جامعه کهن و پوسیده قبلی، بسیار بطئی رشد کرد و گسترش یافت.

از لحاظ نظری، متفکرین و اندیشه‌پردازان انقلاب بورژوایی نیز به مقابله با قساوت و بی‌رحمی فتوادی برخاسته بودند. منتسکیو در "روح القوانين"، از منادیان تناسب بین جرم و مجازات شد. در طلیعه انقلاب کبیر فرانسه، چنین خواستی، زمینه‌های پیشرفت حقوق مدنی توده مردم را نسبت به سرکوب‌های خونین قرون وسطایی در برداشت. چنین پیشرفتی در چارچوب نظام سرمایه‌داری قرن هفدهم، هجدهم و نوزدهم، به تدریج و با رنج‌های بسیار حاصل شد. هنوز در نیمه دوم قرن نوزدهم، در اعتراض به مجازات‌های

بی‌رحمانه مبارزه ادامه داشت. ویکتور هوگو با نوشتن "بینوایان"، بخشی از شرایط مشقت بار روزگار را در محدوده درک و دیدگاه خود به تصویر می‌کشد.

به دست آوردن حقوق مدنی که با کاهش قتل‌عام‌های بدون محاکمه آغاز شد، در قرن بیستم نیز در اروپا و آمریکا استمرار یافت. در آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، خواسته‌های قرون هفده و هجده اروپا در مورد مجازات و زندان‌ها، با تاخیری طولانی از نیمه دوم قرن نوزدهم تاکنون دیده می‌شود. عدم پاسخ به خواسته‌های سیاسی و اجتماعی مردم جهان سوم در این زمینه، موجب وسیع‌ترین طیف مخالفت‌ها با دولت‌های جهان‌سومی شده است. جمهوری اسلامی یکی از وحشی‌ترین دولت‌ها در این زمینه به‌شمار می‌رود.

استفاده از زور و به‌ویژه زندان، کاربردی چندگانه برای طبقات حاکم دارد: این پدیده تکیه‌گاه مهم دولت‌های پوسیده‌ایست که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به ورشکستگی رسیده‌اند و آتوریتت فرد و یا حزب حاکم نیز در میان طبقات محکوم درهم شکسته شده است. سرکوب، زورگویی، گسترش هراس در تمام سطوح اجتماع، زندان و اعدام‌ها، آخرین سلاح‌های حاکمان برای حفظ قدرت است.

در عرصه سیاسی، حکومت همواره در لحظات شدت‌گیری مبارزه طبقاتی، به سراغ آگاه‌ترین و فعال‌ترین نیروهای طبقه یا طبقات محکوم می‌رود. بازداشت و زندان، در درجه اول نقش فعال آنان را در مبارزه طبقاتی جاری، از آنان بازمی‌ستاند. یک جامعه، در همه لحظات در غلیان و شور مبارزاتی نیست، بنابراین برای حکومت (و هم‌چنین مخالفان) بسیار مهم است که در این دوران انقلابی و یا اعتلای مبارزاتی چه نیروهایی از طرفین در عرصه بالفعل سیاسی اجتماع حضور دارند. خارج کردن بخش زیادی از فعالین سیاسی طبقات محکوم از چنین عرصه‌ای، توازن قوا را به‌نفع حکومت تغییر

می‌دهد. در این بزنگاه تاریخی، طبقات حاکم قادر به مهار و فرونشاندن آتش مبارزات مخالفین می‌شوند. یک اشتباه در این مورد کافیست تا شیرازه یک حکومت را متلاشی کند. از همین روست که سردمداران جمهوری اسلامی، در گفتگوهای غیررسمی و خصوصی، این جمله را تکرار می‌کنند: "اشتباه رژیم شاه را تکرار نمی‌کنیم!"

کاربرد بعدی و مهم‌تر، تاثیر اجتماعی-سیاسی ناشی از سرکوب و زندان در مجموع جامعه است. حکومت با اسیر ساختن افراد با تجربه و پرتحرک سازمان‌های سیاسی مخالف، توده‌ها را بی‌سر و بدون سازمانده می‌کند. در حقیقت سازمان مقابله با خویش را بی‌رهبر و بی‌تشکل و در صورت امکان منهدم می‌سازد. خامنه‌ای در سال ۱۳۶۶ به صراحت اعتراف کرد که "هدف ما، منهدم ساختن سازماندهی، سازمان‌هاست!"

زندان به موازات دو کاربردی که در بالا گفته شد، جنگ روانی یک طرفه‌ای را برعلیه طبقات محکوم دامن می‌زند که هدف آن ایجاد ترس و توسعه هراس در تمامی سطوح جامعه است. اگر بپذیریم که مبارزه طبقاتی را در سه حوزه سیاسی، اقتصادی و تئوریک بایستی دنبال کرد؛ آنگاه در حوزه مبارزه سیاسی زیر مجموعه‌های دیگری را باید دید که "جنگ روانی" طبقات متخاصم نیز یکی از آنهاست.

تفسیر پدیده زندان و ایدئولوژی حاکم

تبیین مقوله زندان، با این مقدمات، راهیست پریچ و خم. مشخص‌تر ساختن این‌نمای کلی با بسیاری از جزئیات و ریزبینی‌ها، بر تعمیق مبارزات عادلانه مردم اثری مثبت و پویا خواهد داشت. با این حال، یک امر قطعی است:

زندادن مقوله‌ایست تاریخی-طبقاتی و هرگونه بررسی جدی و هدف‌مندی، بایستی چنین واقعیتی را در نگرش به مقوله زندان دریا بد.

در نگاه اول شاید چندان اهمیتی نیابد که زندان حاصل پلیدی‌ها و غریزه پرخاشگری نوع انسان است یا پدیده‌ایست تاریخی-طبقاتی، لیکن وقتی زنجیره استدلالات به پنهان ساختن ریشه‌های واقعی این پدیده منجر می‌شود، تاکید بر طرح درست موضوع نیز اهمیت خود را نشان می‌دهد. کسانی که خشونت و غریزه پرخاشگری انسان را نقطه شروع تحلیل خود قرار می‌دهند، کاری جز پنهان ساختن خشونت حاصل از جامعه منقسم به طبقات متخاصم و رازگونه ساختن پدیده زندان انجام نمی‌دهند.

زندادن، به طریق اولی، حاصل تفاوت‌های فرهنگی یا ایدئولوژیک بین اقوام و ملت‌های مختلف نیز نیست. دولت‌های بسیاری مبنای استدلال خود را بر چنین "تفاوت"هایی می‌گذارند. به صورت نمونه‌وار در دهه‌های اخیر، کشورهای مرتجع خاورمیانه بر اسلام تاکید کرده‌اند. ته‌مانده ناسیونالیسم عربی، ترکی یا نمونه ورشکسته ایرانی‌اش نیز گاه به کمک پوشش مذهبی سرکوبگری طبقاتی آمده‌اند.

در آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی، ناسیونالیسم کور و شووینیسم افراطی، پوشش ایدئولوژیک چنین سرکوب طبقاتی را فراهم می‌کند.

و در پیچیده‌ترین و خطرناک‌ترین شکل آن، امپریالیسم آمریکا و اروپا در پوشش دفاع از "حقوق بشر"، "آزادی" و "مبارزه با تروریسم" به سرکوب مخالفان داخلی و بین‌المللی خود پرداخته است.

یافتن انسان سرکوب‌شده و اسیر، در زیر آوار رنگارنگ استدلالات ساده و یا پیچیده حاکمان، تنها از طریق درک تمامی آنها، در مجموعه مناسبات طبقاتی جامعه مشخص امکان‌پذیر است. در آن هنگام درمی‌یابیم سرکوب چه زمانی آغاز می‌شود، تا کجا گسترش می‌یابد، بر چه کسانی ضربه وارد

می‌آورد و به چه دلیل زندان از انبوه فعالین سیاسی پرمی‌شود و هدف این همه پلشتی و قساوت چیست؟ برای مقابله با این قساوت‌ها، چاره‌ای نداریم جز آگاه ساختن، آگاه از گذشته، اکنون و آینده مبارزات طبقات.

۳ این کشتارها بخشی از تاریخ سرمایه داری اند

از: فرخنده،

متن مقدمه پیاده شده ی

جلسه ی پالتاکی در اتاق سوسیال فوروم در رابطه با

سمینار سراسری زندانیان سیاسی ۱۵ - ۱۷ یولی ۲۰۰۵ در کلن

زندان پدیده‌ای انتزاعی و جدا از روند مناسبات جاری در جامعه نیست. زندان‌ها و وقایعی که در آن‌ها گذشته یعنی شکنجه‌ها، اعدام‌ها، حد‌ها، فشار بر خانواده‌ها و رنج دیرپای آن‌ها و... قصه نیست که بیانش نویسنده بسازد، شاعر بسازد. مرثیه نیست که در مراسم عزاداری‌ها خوانده شود و دیگران را بگریاند. شرح زندگی انسان‌های تنها و منزوی نیست.

در زندان هم زندگی جریان دارد. آن چه که در جامعه می‌گذرد، در زندان در هر دو نیروی مقابل یعنی در زندانی و در زندانبان هر دو بازتاب پیدا می‌کند. اما امکان دارد که آن چه که در زندان رخ می‌دهد، نه همیشه بلکه دوره‌ای به جامعه‌ی بیرون منتقل نشود.

اگر باور داریم که در جامعه‌ای طبقاتی زندگی می‌کنیم، لامحاله باید مبارزه طبقاتی یعنی مبارزه بین طبقه حاکم و طبقه یا طبقات حکومت شونده را بپذیریم - وقتی بنا به گزارشات رسمی درون ایران، ۸۰ درصد جمعیت زیر یا در مرز خط فقر زندگی می‌کنند پس نمی‌شود از طبقات حکومت شونده حرف بزنیم بلکه از طبقه حکومت شونده می‌شود نام برد - این مبارزه بنا بر شدت و ضعف یا توازن قوای طبقاتی اشکال متفاوت دارد.

دیکتاتوری طبقاتی که در این برهه در جهان و هم در ایران، دیکتاتوری سرمایه هست - گرچه بسیاری خصلت سرمایه داری فعلی را دموکراتیک می‌بینند- از روش‌های مختلف برای زدن مهر خود و حفظ سلطه‌ی خود بر کل حیات مادی و معنوی جامعه استفاده می‌کند.

ایدئولوژی یکی از حرب‌های مهم است. طبقه‌ی حاکم با عامیت دادن ایدئولوژی طبقاتی خود به کل جامعه، آن را به ایدئولوژی عمومی تبدیل می‌کند. در این راه هم یاران بسیاری دارد. از پایین‌ترین تا بالاترین سطوح. از مسجد و خطابه و منبر، از سیستم آموزشی، از مجالس قانون گذاری، از فتوهای شرعی تا عرف و عادت و خرافات.

اما این کارها به دلیل خصلت دیالکتیکی مناسبات اجتماعی، حتی برای عامه - ی مردم هم موفقیت کامل ندارد. به ویژه اگر خواسته شود با آن مردم را به عقب گرد وادارند. در این جا دوگانگی برخوردارها و باورها، از نهادی شدن این فرهنگ جلوگیری می‌کند اما به مفهوم این هم نیست که بلافاصله در تقابل آشکار با آن قرار می‌گیرد.

به هر حال مبارزه، درون جامعه‌ای که تا بن دندان طبقاتی است، ادامه می‌یابد. این مبارزه بنا به خصلتش و خصلت جامعه، مبارزه‌ای طبقاتی است. یک طرف همان طور که گفتم از تمام ابزارهای ممکن برای حفظ و بازتولید سلطه خود و برای پیشبرد راه حل خودش برای مسائل به عنوان بهترین راه حل استفاده می‌کند. معمولاً دولت‌ها از جمله از مذهب استفاده می‌کنند. حتی در جمهوری‌های به اصطلاح لائیک که رسماً دین از دولت جداست کلیسا به عنوان یکی از ارکان جامعه‌ی مدنی در خدمت دولت است و در ازای این خدمت امتیازات خود را می‌گیرد. به عنوان مثال از مالیات اجباری برای کلیسا که از پول بیکاری بیکاران برداشته می‌شود تا مدارس و دانشگاه‌هایی که زیر نظر کلیسا اداره می‌شوند. در ایران که نور علی نور است! دولت و

مذهب نه در خفا که به طور علنی یکی هستند و دولت مشروعیت‌اش را از مذهب می‌گیرد و مذهب ابزار سرمایه برای سلطه در جامعه است: ابزار ایدئولوژیک سرکوب تفکر و اندیشه.

اما چون کمیت این ابزار در رویارویی با تفکر زنده و پویا لنگ است، از ابزارهای سرکوب دیگر استفاده می‌کند؛ این جاست که پای زندان‌ها، پای شکنجه و پای اعدام به میان می‌آید.

باید بگویم رژیم از زندان فقط قصد این را ندارد که عده‌ای را در قرنطینه قرار بدهد تا دیگر فعالیت نکنند. رژیم با این کار بقیه جامعه را مخاطب قرار می‌دهد. جو رعب و وحشت ایجاد می‌کند تا جلوی شدت‌گیری مبارزه کارگران را بگیرد. زندانی‌ها چه کسانی هستند؟ ممکن است بگوئید آن‌ها که کارگر نبودند چه ربطی به مبارزه طبقاتی دارند؟

البته این برمی‌گردد به دید شما و شمول تعریف شما از کارگر، ولی در این جا این سؤال جایگاه ندارد. در سال ۶۰ در بند زنان، میانگین سنی زندانیان بین ۱۶ تا ۱۷ سال بود. آن‌ها هنوز به سن کار نرسیده بودند. این نوجوانان و گاه کودکان - من دختر ۱۳ ساله‌ای را دیدم که ۱۳ سال هم حکم گرفته بود و برخلاف دخترخاله دانشجوی خود تواب هم نشده بود و بسیار تحت فشار و کنترل بود - در زندان رشد کردند، سایر کسانی هم که در زندان بودند عبارت بودند از دانشجویان، کارمندان به ویژه معلمان و کادر پزشکی و کارگران و کارگران خانگی یعنی زنان خانه دار.

ولی دوستان این نوجوانان و جوانان چه کسانی بودند؟ آیا از زیر بوته در آمده بودند؟ آیا از سیاره دیگری به زمین ایران پرتاب شده بودند؟ مسلماً که نه. آن‌ها همان بچه‌های کارگران و زحمت‌کشان بودند. حتی اگر از طبقه‌ای دیگر و مرفه بودند باز کسانی بودند که به طبقه خودشان پشت کرده بودند. این مجموعه با همه‌ی خردی خودش بخشی از نیروی آگاه و پیشرو درون

طبقه بود. نمی‌گویم که همه‌ی زندانی‌ها مارکسیست یا کمونیست بودند. همان طوری که همه‌ی کارگران و زحمت‌کشان هم این طور نیستند.

درون زندان هم مانند درون جامعه مبارزه ادامه داشت ولی عریان‌تر بود. رژیم از ابزارهایی که نمی‌توانست در جامعه به راحتی استفاده کند، این جا به راحتی استفاده می‌کرد. روح اله بازجوی شعبه ۶ به من گفت ببین ما مثل شما تحصیل کرده نیستیم، بلد نیستیم حرف بزیم و بحث کنیم - البته حالا همه شان به طور کیلویی عناوین دکتر و مهندس اهدایی رژیم را یدک می‌کشند. چه می‌دانم دکترای ناخن‌کشی، مهندسی کابل‌سازی و... - اما کارمان رو خوب بلدیم. ما این جا مار خوردیم افعی شدیم. مواظب باش و بدان با چه کسانی روبرو هستی و من جواب دادم این را می‌دانستم.

شکنجه‌های مدرن، من نمی‌گویم قرون وسطی‌ای، چون سرمایه همان گونه که یخچال و رادیو و ویدئو و بمب و جنگنده هوایی و ناو تولید می‌کند، ابزار شکنجه را هم فراموش نمی‌کند و برای ارتقا تکنیکی آن‌ها، نیرو و پول می‌گذارد. تحقیق می‌کند. آموزش نیروهای سرکوب رو ارج می‌گذارد و از مالیات دریافتی از کارگران به آن‌ها می‌پردازد. دولت‌های سرمایه‌داری در اتحادشان علیه طبقه کارگر جهانی به هم دیگر یاری می‌رسانند. بورس‌های آموزشی به هم دیگر می‌دهند. کلاس‌های ویژه بازآموزی و کیفیت‌دهی برایشان دایر می‌کنند. همان گونه که دیدیم نیروهای امنیتی و سرکوب‌گر شاه در اسرائیل و هم نزد سیای آمریکا دوره می‌دیدند و برای سرکوب مبارزات سایر کشورها هم فرستاده می‌شدند. مثال شرکت‌شان در سرکوب جنبش در ظفار. و در رژیم فعلی علاوه بر استفاده از تجربه‌های قبلی و به کارگیری نیروهای امنیتی - تابستان سال ۵۸ بود که خانواده‌های ساواکی‌ها برای حقوق خود تظاهرات کردند و امام دستور رسیدگی به کار آن‌ها یعنی در

حقیقت بازگشت‌شان به کار را صادر کرد. - از سایر امکانات هم استفاده کردند. فکر می‌کنید فلاحیان به چه دلیل به آلمان سفر کرده بود. در شکنجه از ابزار مدرن پزشکی استفاده می‌کنند تا کار شکنجه بعدی را راحت کنند. از دستگاه‌های دیالیز، از امکانات پزشکی خنثی کننده سیانور. از کابل که باید برق را به روستاهای دورافتاده ببرد. از باطوم الکتریکی مدرن وارداتی از کشورهای پیشرفته استفاده می‌کنند.

برای اعدام از گیوتین و برنو و قمه استفاده نمی‌کنند. از مسلسل و هفت تیر استفاده می‌کنند. طناب دار را به میل های فلزی ای می‌بندند که می‌بایستی خانه‌ای را سرپا نگه دارد، یا نرده بالکنی باشد که در شب‌های مهتابی در آن نشست و درد دل کرد.

همه چیزی دقیقاً مدرن‌اند. سرکوب مدرن، شکنجه مدرن، اعدام مدرن. تنها نیروی متحجر در این جا همان سرمایه است.

پس از این کارها، برای اشاعه و اطلاع جامعه از کار زار خود، بازهم از ابزارهای مدرن استفاده می‌کنند. از رادیو، تلویزیون و روزنامه‌ها خبر پیروزی خود در زندان را، هدیه نروزی به مردم اعلام می‌کنند. و تا وقتی جامعه در ظاهر آرام است یا مرعوب است یا بی‌تفاوتی نشان می‌دهد، خاطر رژیم جمع است.

اما وقتی فشار اقتصادی اجتماعی در جامعه از مرز تحمل می‌گذرد و مبارزه دوباره جان می‌گیرد، حتی ممکن است این اوج گیری دوباره مبارزه، ناشی از قدرت نباشد. بلکه از عینیت مناسبات موجود باشد. از فقر مفرط و مطلق باشد. از فقدان هر گونه حق و حقوق باشد. از یورش مدام سرمایه به سطح زندگی کارگران و انداختن بار همه چیز بر دوش آن‌ها باشد. خلاصه از به لب رسیدن جانشان در اثر فشار زندگی، اختناق و سرکوب مدام باشد.

این جا باز هم زندان به عنوان چاره کار که البته همیشه هم کارا نیست، پا به میان می‌گذارد. تدریجاً این بار پای کارگران کارخانه‌ها به زندان باز می‌شود. اولین گروهی را که ما توانستیم تماس بگیریم کارگران کفش ملی بودند که از نحوه مبارزه شان و کارهایی که انجام گرفت به ما خبر دادند. فکر کنم سال ۶۶ بود.

با رشد حرکت های کارگری و اعتراضی، فشار داخل زندان بالا رفت که در سال ۶۷ به اوج خود می‌رسد که منجر به کشتار دسته جمعی زندانیان، در زندان سراسر یک زندان بزرگ به نام ایران می‌شود. یادم می‌آید سال ۶۷ بود وقتی که تهران موشک باران می‌شد تلویزیون ناپرهیزی کرده با مردم مصاحبه می‌کرد البته به این امید که مردم احساسات ناسیونالیستی نشان بدهند و بازار کساد جبهه را گرم کنند. اما مردم بدون ترس اعتراض خود را به جنگ و ادامه آن و اوضاع نابسامان نشان می‌دادند و حرفشان را می‌زدند، روحیه‌ی ما بالا می‌رفت. می‌گفتیم جو خفقان شکست. مردم دیگر نمی‌ترسند.

این ارتباط دوجانبه بین زندان و جامعه نشان می‌دهد که زندان چیزی مجرد و ایزوله نیست. زندان بخشی از جامعه است که در آن نیروهای به نسبه آگاه‌تر، زیر سرکوب خشن‌تر و عریان‌تر سرمایه قرار دارند. آدم‌های آن هیچ وسیله‌ی گریزی ندارند. این دو خصلت است که زندانی را مجبور به انتخاب می‌کند. یا مرعوب می‌شود. درهم شکسته می‌شود. فشار از حد توان فیزیولوژیک یا روانیش فراتر می‌رود. از درون خالی می‌شود. و بازیچه‌ی ابزار سرکوب می‌شود. خودش سرکوب می‌شود تا به سرکوب یاری برساند.

یا نه در یک مبارزه‌ی رویاروی اما نابرابر می‌ایستد و سر خم نمی‌کند. رژیم را به نقد می‌کشد و می‌داند هم که ممکن است چه اتفاقی بیفتد.

رژیم رودربایستی ندارد. به قول خودشان مارخورده افعی شده‌اند. آن‌ها حتی به نیروهای خودی و یاوران خودشان هم رحم نمی‌کنند تا قدرت را حفظ

کنند. چنان که هم اکنون آن‌ها هم در زندان هستند. مثلاً گنجی. در لحظات شدت‌گیری مبارزه کارگران، دوباره رژیم به سراغ آگاه‌ترین و فعال‌ترین نیروهای طبقه یا طبقات محکوم می‌رود. نیروهای جدید را دستگیر می‌کند و قدیمی‌ها را که در زندان از نوجوانی به جوانی و از جوانی به میانسالی رسیده‌اند و راه و رسم سیاست و مبارزه را از مقابله مستقیم با دشمن طبقاتی یاد گرفته‌اند به زیر مهمیز می‌برد و در شرایطی که رژیم اس و اساس خود را در خطر ببیند، برای رهایی به آب و آتش می‌زند. یکی از مهم‌ترین مشغولیت‌های ذهنی خود را به عنوان بهترین راه حل به اجرا در می‌آورد. این راه حل البته همیشه جلو چشم شان رژه می‌رود - باید بگویم که همیشه آن‌ها به ما می‌گفتند: فکر نکنید انقلاب می‌شه و مردم می‌آیند و شماها را آزاد می‌کنند. آگه اتفاقی بیفتد قبل از هر کاری همه‌تان را می‌بندیم به رگبار - کشتار دسته جمعی در تاریخ سرمایه داری و در همین ۷۰ سال اخیر کم اتفاق نیفتاده و نادر هم نیست. در اسپانیای فرانکو، اندونزی سوهارتو، شیلی پینوشه، ترکیه عثمانی و ارامنه و سال ۱۳۵۰ رژیم شاه. در کشورهای پیشرفته هم کم اتفاق نیفتاده حتی وقتی که در زندان هم نبودند. نمونه آن سرکوب جنبش پلنگ-های سیاه در آمریکا و...

جنایت نباید فراموش شود. این کشتارها بخشی از تاریخ سرمایه‌داری‌اند، با سیستم و مناسبات موجود پیوند دارند و در ارتباط با آن معنی پیدا می‌کنند. باید تاریخ، تاریخ مبارزه طبقاتی باشد نه تاریخ شاهان و حکومت‌گران. تاریخ جامعه، تاریخ طبقات باید باشد.

برای این کار باید وقایع همان گونه که اتفاق می‌افتد ثبت شود. مستند شود. تا بماند و فراموش نشود. باید برای بررسی تاریخ جامعه، برای بررسی چگونگی شدت و ضعف مبارزه در ایران، وقایع اتفاقیه و از جمله این واقعه وحشتناک و آن چه که از سال ۵۸ در ایران شروع شد و ایران را به یک

زندان چند ده میلیونی تبدیل کرد که درونش سلول‌هایی هم با اسم رسمی زندان وجود دارد. البته آن‌ها اسمش را می‌گذارند مثلاً آموزشگاه یا آسایشگاه! این جا مثل این که همه چی وارونه است.

از کشتار ترکمن صحرا، کردستان و بعد کشتارهای دسته جمعی سال ۶۰، اخراج کارگران مزد و حقوق بگیر و پدیده تعدیل نیروی انسانی با نسخه‌ی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول. ۸ سال جنگ و یک میلیون کشته و همین تعداد معلول و خانواده‌های از هم گسیخته. و سال ۶۷ نقطه‌ی عطفی دیگر در زندان. سالی که دوباره زنگ خون به صدا در آمد. اگر چه هیچ گاه از صدا نیفتاده بود. باز و باز اخراج کارگران. قتل‌های زنجیره‌ای. سرکوب جنبش دانشجویی و دستگیری و شکنجه‌ی دانشجویان. کشتار کارگران خاتون آباد. بستن مطبوعات و دستگیری فعالان آن. سرکوب مداوم زنان در تمام طول این مدت. حدود یک میلیون زندانی عادی معلول سیاست‌های اقتصادی اجتماعی رژیم که من آن‌ها را قربانیان سیاسی رژیم می‌بینم. فحشا و فروش و حراج دختران و...

ما نباید فراموش کنیم. همان طوری که دنیا کشتار هیتلر رو فراموش نمی‌کند گرچه فقط به بخشی از آن یعنی کشتار یهودی‌ها پرداخته می‌شود. بخشی که گرچه رنجی عظیم و رفتاری غیر انسانی را تحمل کرد ولی امروز نه دیگر آن رنج بلکه مسایل سیاسی عامل آن است و از در بدری و کشتار کمونیست‌ها، هم جنس‌گراها و کولی‌ها حرفی زده نمی‌شود.

از ما نخواهید فراموش کنیم. به ما کمک کنید تا این وقایع ثبت بشود. به هر طریقی که ممکن است. نوشته بشود. فیلم بشود. تاتر بشود. نجوای زیر لب مادران بشود. مادرانی که من بارها در جمع‌شان شرکت کردم و دیدم چه رنجی را با خود حمل می‌کنند. آنها به هم تکیه می‌کنند. درد مشترک به هم

نزدیک‌شان کرده است. باید همه اینها ثبت شود. نباید فراموش شود. ما
فراموش نخواهیم کرد.

۴ جنبش کارگری، آزادی‌های سیاسی، زندان

از: فرخنده،

دومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران

کلن، ۲۵ آگوست ۲۰۰۷

با درود به همه آن‌هایی که مبارزه کردند و جان باختند، خانواده‌های‌شان که رنجی طاقت فرسا را تحمل کردند و همه آن‌هایی که کماکان در سنگر مبارزه ضد سرمایه‌داری علیه جمهوری اسلامی می‌جنگند، بحث را با تکه‌هایی از سخنرانی برشت در نخستین کنگره جهانی نویسندگان در پاریس در ژوئن ۱۹۳۵ آغاز می‌کنم. او می‌گوید:

در این جا فجایی روی می‌دهد که باید متوقف شود و در آن جا انسان‌ها به زیر چوب و چماق کشیده می‌شوند. چنین اعمالی نباید تکرار شود.

هنگامی که فجایع چون سیل جاری می‌شود- مثل ایران، از من- دیگر هیچ کس به اعتراض فریاد بر نمی‌دارد. وقتی جنایات بعد وسیعی پیدا می‌کنند، از نظرها پنهان می‌مانند. چرا آدمی در برابر فجایع خود را به کوری می‌زند؟ چرا میلیون‌ها انسان، بیش و کم از هستی ساقط می‌شوند، میلیون‌ها انسانی که اکثرشان فقیر و بی‌چیزند؟

برخی علت تمامی این نابسامانی‌ها را خشونت و درنده‌خویی می‌دانند و می-گویند با محبت و مهربانی باید به مقابله با خشونت رفت و از عشق به آزادی،

احترام به حیثیت آدمی و عدالت سخن گفت. اما حاصلش چیست؟

خشونت از مناسباتی سرچشمه می‌گیرد که بدون اعمال خشونت ناممکن است. برای حفظ مناسبات مالکیت این گونه فجایع و خشونت‌ها ضروری

است. دوستان بیابید در باره مناسبات مالکیت صحبت کنیم. (منبع گفتگوهای زندان، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۶/۱۹۹۷ و کتاب کنونی ن. ک. صفحه ۱۴)

بیش از ۷۰ سال از آن زمان می‌گذرد. فاشیسم با گرفتن میلیون‌ها قربانی سقوط کرد اما چون مناسبات مالکیت تغییر نکرد دوباره بر ویرانه‌های فاشیسم، سرمایه‌داری بازتولید شد و این بار قوی‌تر، و جهان را بلعید. به همین سبب می‌بینیم که این اعمال تکرار می‌شود زیرا خشونت در بطن سیستم استثمار ریشه دارد. مگر می‌شود اقلیتی ۱۰ تا ۲۰ درصدی، بدون خشونت ما حاصل کار و زندگی میلیاردها انسان را درو کنند.

این خشونت در جایی با پنبه سر می‌برد و در جای دیگر چوبه‌های دار بپا می‌دارد و نفس کش می‌طلبد. شدت و حدت این امر به چگونگی موازنه قوای طبقاتی در جامعه بستگی دارد. از نظر من با دنبال کردن مساله در مسیر مبارزه طبقاتی در سیستم حاکم است که مساله زندان قابل بررسی می‌شود. زندان فقط محل تنبیه نیست بلکه همراه با پلیس و نیروهای امنیتی در سیاست داخلی، یکی از ابزارهای سرکوب ماشین دولتی برای حفظ و بقای مناسبات حاکم است. زندان تنها یک جبهه از بی‌شمار جبهه‌های این جنگ طبقاتی است. بخش مهم دیگر این جنگ در جبهه‌های دیگر طبقه کارگر را مورد حمله قرار می‌دهد: بیکارسازی‌ها، عدم امنیت شغلی، قرارداد موقت کار، خصوصی سازی‌ها، شرایط وحشتناک محیط کار، گرانی و تورم، حقوق گرسنگی و یک زندگی سراسر در ریسک.

زندانی کیست؟

معمولاً زندانیان را به دو دسته کلی زندانیان سیاسی و زندانیان عادی تقسیم می‌کنند. آیا این تقسیم بندی درست است؟ ببینیم این دو دسته چه کسانی را در بر می‌گیرد؟

در رابطه با زندانیان عادی از اوپاش، دزدان، قاچاقچیان، قاتلان، تن فروشان، هم جنسگرایان و بدهکاران و غیره اسم می‌برند. اگر به شناسنامه طبقاتی آن‌ها رجوع کنیم، خواهیم دید که بخش عمده آن‌ها از جماعت فرودست جامعه‌اند. بیکار بوده‌اند. فاقد ابزار تولید بوده‌اند. دارائی‌شان تنها نیروی کارشان بوده که نتوانسته بودند آن را در بازار کار به سرمایه‌داران محترم بفروشند. چرا نتوانستند؟ برای این که در بازار کار نیز چون سایر کالاها رقابت وجود دارد. آن‌ها از حق ویژه‌ای نیز برخوردار نبودند. آن‌ها در رقابت برای عرضه کالای خود به سرمایه‌دار و در این راستا استثمار گشتن توسط سرمایه موفق نبوده‌اند، زیرا در جامعه‌ای زیسته‌اند که امکانات لازم برای یک آموزش عمومی رایگان فراهم نبوده است. خانواده‌هایشان نیز که جز فقر میراثی جهت باقی گذاشتن برای ورثه خود نداشتند، قادر به تهیه لوازم کمک آموزشی، کتاب و دفتر و کیف و لباس و وسیله رفت و آمد و غیره و حتی تغذیه آن‌ها نبوده‌اند.

در نتیجه آن‌ها یا در کوچه‌ها رها شده‌اند که در این صورت در معرض جذب توسط مافیای مواد مخدر، باندهای دزدی، باندهای سازمان یافته گدایی و آزارهای جنسی بوده‌اند و امروز صاحب تبتیر زندانی عادی می‌شوند. امروزه بخش بزرگی از این کودکان تحت عنوان کودکان خیابانی و کودکان کار در سطح جامعه پراکنده‌اند و چاقوی سلاخی جمهوری اسلامی برای لت

و پار کردن آن‌ها در فردایی که به عنوان اراذل و اوباش جمع شوند، تیز می‌شود.

بخشی دیگر به شاگردی و پادویی سپرده شده‌اند که چون دیگر دوران آموزش به صورت آموزش صنفی استاد شاگردی به سرآمده، اکثر آن‌ها چیزی نیاموخته در سنین نوجوانی دوباره به جامعه، به حول و حوش جامعه پرتاب شده‌اند. اینان نیز طعمه‌های خوبی هم برای باندهای قاچاق، دزدی، اخاذی و تن فروشی و هم جذب در ارگان‌های سرکوب چون بسیج و سپاه و تیم‌های لباس شخصی و موتورسوار برای حمله به اماکن و افراد و گروه‌ها هستند. در مورد اول گاه قاتل نیز از آب در می‌آیند بدون آن که برای آن برنامه‌ریزی‌ای کرده باشند و به زندان می‌افتند و می‌شوند زندانیان عادی و در مورد دوم مورد سوء استفاده سیاسی قرار می‌گیرند و می‌شوند ابواب جمعی سیستم سرکوب.

بخشی از آن‌ها همان کارگران بیکار شده‌اند که از شدت استیصال دست به دزدی زده‌اند، یا در اعتراض به بی عدالتی در لحظه‌ای که خارج از توان کنترل کردن بوده، کارفرمایی، سرکارگری یا حتی فرد دیگری را که او را درک نمی‌کرده کشته است و اکنون قاتل نامیده می‌شود و زندانی عادی.

یا از فقر و ناداری زن و دختر خود را برای ادامه بقای خانواده به تن فروشی واداشته است و در عدالت از نوع اسلامی سرمایه‌داری مرگ را به انتظار نشسته است و زندانی عادی نامیده می‌شود.

دسته دیگر به دلایل جنسیتی - دختران را، فرزندان درجه ۲ در جامعه‌ی فقر زده را می‌گویم - تنها برای رها شدن شانه خانواده از زیر بار یک نان خور اضافی به شوی داده می‌شود. معمولاً به مردانی با اختلاف سن بالا. گاه این امر برای بازپرداخت قرضی کهنه صورت می‌گیرد و گاه برای دریافت اندک پولی برای بهبود زندگی بقیه خانواده. آن گاه که این دخترکان به سن بلوغ

می‌رسند و دل می‌سپارند و می‌خواهند به میل خود زندگی کنند هیولای سنگسار آن‌ها را در چنگال خود می‌گیرد، جامعه آن‌ها را محکوم می‌کند. ترازوی فرشته عدالت با سنگریزه و کلوخ پر می‌شود تا بند بند وجود این خاطیان به نرم جامعه را نرم کند و آن‌ها برای اجرای عدالت به زندان سپرده می‌شوند و می‌شوند زندانیان عادی!

یا در حالتی دیگر همینان چند سال بعد در آغاز جوانی با چند بچه برای تامین مخارج خانواده و حتی مرد که یا پیر است یا معتاد مجبور به خودفروشی می‌شوند و سر از زندان در می‌آورند و زندانی عادی نامیده می‌شوند.

دیگرانی به کلفتی در خانه‌های دیگران سپرده می‌شوند که اغلب مورد آزار و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و برایشان این طور رقم می‌خورد که سرنوشت‌شان این گونه است و به آن تن می‌دهند و سر از زندان در می‌آورند: زندانی عادی

آیا چنین اموری عادی است که ما آنان را با عنوان زندانیان عادی از زندانیان دیگر جدا کنیم و به این وسیله آنان را از حداقل آموزش و آگاهی‌ای که در اثر این نزدیکی اجباری حاصل شان می‌شود محروم کنیم. به کتاب‌های خاطرات زندانیان سیاسی‌ای که مجبور شده‌اند با اینان زندگی کنند رجوع کنید و این تاثیر مثبت را ببینید. من خود نیز تجربیاتی در این مورد دارم. می‌دانم آغازش سخت است.

آیا این شرایط حاصل وجود یک مناسبات خاص نیست و با حفظ سیستم برای صدها و هزارها و میلیون‌ها فرد دیگر بازتولید نمی‌شود. اگر جواب را مثبت بدانیم که من به عنوان یک فعال جنبش لغو کار مزدی این گونه فکر می‌کنم، اینان نیز زندانیان سیاسی‌اند. قربانیان سیاسی سیستم حاکم که در همه جوامع سرمایه‌داری از صدر تا ذیل، از پیشرفته تا عقب مانده، با شدت و

حدت متفاوت وجود دارد. از رفقا و دوستانی که به عنوان زندانیان سیاسی اکنون در زندان هستند انتظار می رود که این قربانیان سیاسی را از آشنا شدن با خود و شاید تنها امکان آگاه شدن محروم نکنند.

زندانی سیاسی به چه کسانی اطلاق می شود؟

امروزه در اطلاق واژه سیاسی به زندانیان از رژیم ستیزی فراطبقاتی حرکت می شود و معمولاً به کسانی که مخالف سیاست روز دولتمردان یا مخالف رژیم سیاسی به طور کلی هستند، گفته می شود. با این دید گنجی ها و امیرانتظام ها و آقا جاری ها که از بطن سیستم هیرارشیک قدرت حاکم آمده اند و رفیق دزد و شریک قافله بوده اند برخلاف بالایی ها، زندانیان سیاسی نام می گیرند و برای آزادی شان کارزار به راه می افتد و گروه ها در این راه از هم سبقت می گیرند. کرباسچی قهرمان ملی و گنجی ناجی دموکراسی می شود و از آن ها صاحب نظر، آترناتیو و الگو ساخته می شود، قبائی که بر پیکر آن ها زار می زند. در دوران دیکتاتوری سلطنتی سرمایه نیز همین شکل فراطبقاتی وجود داشت. در زمان رضا شاه ملاکین بزرگ، سران قبایل و آیات عظام که املاک موروثی و وقفی شان مصادره شده و به املاک خالصه تبدیل شده بودند و در اعتراض به آن مبارز شده بودند، عنوان زندانیان سیاسی را داشتند. در زمان شاه سابق در کنار کارگران و فعالین کارگری امثال لاجوردی ها، هادی غفاری ها یعنی همان تهرانی ها و آرش های بعدی، زندانیان سیاسی نامیده می شدند. ولی قربانیان فقر و فشار سیستم، جنایتکار و بزهکار نامیده می شدند.

به این ترتیب سیاسی بودن زندانی، با مخالف یا منتقد رژیم بودن و سرنگونی طلب بودن زندانی تداعی می شود. در مجموع می بینیم که در این تقسیم بندی

نقطه حرکت نه ضدیت با سرمایه و سیاست سرمایه، نه اعتراض به قربانی شدن توسط سرمایه و سلب حقوق انسان‌ها توسط سرمایه بلکه فقط و فقط ضدیت با سیاست‌های رژیم یا با کل رژیم است. این گونه دیدن مسایل با طبقاتی دیدن و ماتریالیستی دیدن به کلی متفاوت است. از دید جنبش لغو کارمزدی طبقه کارگر همه این‌ها خدم و حشم طبقه سرمایه دارند و نمایندگان سیاسی فکری و مدافعان رنگارنگ این رژیم. ما از هیچ بخشی از رژیم نمی‌خواهیم که بخش دیگر را اعدام کند و مانع درگیری‌های بین آن‌ها نیز نمی‌شویم و خود را در معرکه جنگ قدرت بین آن‌ها سهیم نمی‌کنیم. ما مخالف اعدام و زندان و شکنجه هستیم اما در دعوی شکنجه‌گران جانب یکی را نمی‌گیریم. ما وارد میدان جدال گرایشات مختلف بورژوازی نمی‌شویم زیرا می‌دانیم که آن‌ها در کلیت خود با استثمار، سرکوب، شکنجه و کشتار ما، به عنوان طبقه کارگر دارای توافق نظر هستند اما در شیوه اجرا اختلاف دارند. یکی می‌گوید قبل از کشتن باید آبشان داد و دیگری نه. اما می‌دانیم که در این کشمکش‌ها توده‌های بسیاری شرکت می‌کنند که نفعی در آن ندارند و راه گم کرده یا راه نایافته به آن وارد شده‌اند که به آن طبقه تعلق ندارند. ما از وضعیتی که دامنگیر این جمعیت شده است عمیقاً متأسفیم. ما علیه کل مناسبات کارمزدی، کل نظم مدنی، سیاسی اجتماعی و کل شالوده‌ی سرمایه‌داری هستیم. ما با سرمایه‌داری به عنوان طبقه در جنگ هستیم و در این جنگ هر نوع تعرض سرمایه علیه هر انسان زیر فشار استثمار و بربریت سرمایه‌داری در هر گوشه‌ی جهان تعرض علیه ماست و نیروهای مبارز جنبش کارگری نباید نیروی خود را در زندان در اعتراض به آمیزش با زندانیانی که عادی نامیده شده‌اند، هدر دهند در ضمنی که این هم یک ترفند رژیم برای فرستادن نیروها به دنبال نخود سیاه است.

جنبش کارگری یک جنبش یک دست نیست. در آن اقشار مختلف طبقه با توجه به شناخت و آگاهی طبقاتی خود درگیر هستند. از عقب مانده ترین اقشار طبقه تا کارگران آگاه. این جنبش از کارگران صنعتی تا بخش خدمات، از معلمان تا زنان و بیکاران و دانشجویان را در بر دارد یعنی کل طبقه را جدا از جدال‌های روشنفکری در باره کارگران.

نقطه آغاز حرکت‌های جنبش کارگری، عینی‌ترین مساله طبقه یعنی مسایل اقتصادی است که به طور عام برای کل طبقه مطرح است و در شرایط اختناق به صورت حرکات خودبخودی نمایان می‌شود. اما هیچ حرکتی، خودبخودی صرف نیست، زیرا تحت شرایط اجتماعی اقتصادی ویژه رخ می‌دهد و چون زائیده شرایط است در همان حد باقی نمی‌ماند بلکه رشد می‌کند و از خودبخودی بودن فراتر می‌رود. کارگر در طی این حرکت جمعی به درک آن شرایط و شناخت از جامعه نایل می‌شود البته نه به صورت خودبخودی. با کمک عناصر آگاه‌تر طبقه که در جریان عمل به عنوان فعالین آگاه از درون طبقه سربلند می‌کنند، طبقه کارگر می‌تواند به آگاهی واقعی طبقاتی سیاسی دست یابد. در طی این پروسه خواسته‌های اولیه جنبش خودبخودی به خواسته‌هایی با کیفیت بالاتر تبدیل می‌شود. خواست تغییر مدیریت باید در پروسه خود به سمت کنترل کارگری و خود مدیریتی، حق ایجاد تشکل به سمت تشکل سراسری ضد سرمایه داری، اعتراض به قوانین ضد کارگری و کار موقت به سمت خود تصمیم‌گیری و رسیدن به درک محو شیوه تولید سرمایه داری و امحاء پارلمانتاریسم و غیره و در کلیت به لغو کار مزدی و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی هدایت شود. اما گرایش‌های راست و ارتجاعی طبقه حاکم و اپوزیسیون بورژوازی برای ایجاد مانع در این امر و جلوگیری کردن از رادیکال شدن جنبش وارد عمل می‌شوند و دستیابی به آگاهی واقعی طبقاتی را دچار مشکل می‌کنند. از زمره این طیف می‌توانیم از خانه کارگر و

شوراهای اسلامی که مدتی است که به صلاح روز چپ نمایی کرده مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را مطرح می‌کنند، تا ملی مذهبی‌ها و اصلاح طلبان که به دلجویی از دانشجویان، زنان و کارگران می‌پردازند و حتی از گرایش در درون به اصطلاح حوزه علمیه قم که مثلاً خواهان بازنگری در قوانین تبعیض آمیز علیه زنان است و اجتهاد و ضرورت زمان را مطرح می‌سازد و جناح چپ بورژوازی یعنی حزب توده و اکثریت و سایر نیروهای این طیف می‌توان نام برد که در این زمینه فعال شده‌اند. متأسفانه رقابت‌های گرایش‌های سیاسی چپ رفرمیست و سنتی برای سوار شدن بر موج جنبش و برای به دست گرفتن یا شریک شدن در رهبری به این مشکل افزوده می‌شود.

اگر بتوان از این کشمکش به درستی استفاده کرد تا راست افشا و رقابت چپ خنثی شود در این مجموعه است که مساله آزادی‌های سیاسی مطرح می‌شود و طبقه کارگر به شناخت دموکراسی بورژوایی بدون هایل و پرده نایل می‌شود. به این درک می‌رسد که دموکراسی چیزی جز مجادلات بین طبقات و گرایش‌های اجتماعی برای نوع حکومت کردن و حکومت شدن نیست. می‌فهمد که مشکل اپوزیسیون بورژوایی، سیاست‌ها، برنامه‌ها و رویکردهای روز دولت بورژوایی و نوع پاسخ به اداره امور جامعه سرمایه‌داری است یعنی این که چگونه نظم تولیدی، سیاسی، حقوقی و مدنی این نظام را به اجرا در آورد که امور سرمایه به خوبی پیش برود و خللی در آن وارد نشود. این دلمشغولی‌های بورژوازی ربطی به مشکلات طبقه کارگر ندارد. طبقه کارگر خواهان آن است که از یک زندگی شایسته انسانی برخوردار باشد. برای بیرون آوردن بخشی از ارزش اضافی‌ای که خود تولید کرده است از کاسه سرمایه‌داران حرکت می‌کند ولی در آن در جا نمی‌زند و آن را ابدی نمی‌کند و به کار روتین برای روسای اتحادیه‌ها تبدیل نمی‌نماید

بلکه مبارزه اساسی را تا لغو کارمزدی و استثمار ادامه می‌دهد. مشکل طبقه کارگر کل سیستم استثماری است.

طبقه کارگر در این کارزار و در میدان مبارزه می‌فهمد یا باید به این درک برسد که بین این دو طبقه یعنی استثمار کننده و استثمار شونده هماهنگی و هماوایی‌ای وجود ندارد. اگر به هماوایی برسد یعنی این که طبقه کارگر به آلت دست اپوزیسیون بورژوازی راست و چپ تبدیل شده است. یعنی این که مبارزه طبقاتی تعطیل شده است و سنگر مبارزه ضد سرمایه داری به نفع طبقه سرمایه دار در هم کوبیده شده و برچیده شده است.

دیکتاتوری در اشکال مختلف خود از دیکتاتوری فاشیستی، نظامی، پوشیده و عریان در نفس سیستم سرمایه‌داری وجود دارد. در جوامع پیشرفته نهادهای جامعه مدنی از شدت آن می‌کاهند و به آن استتار می‌دهند. دیکتاتوری پنهان رسانه‌ها جامعه را جهت می‌دهد اما طوری عمل می‌کند که گویی عالی‌ترین شکل آزادی وجود دارد. در جامعه‌ای مثل ایران دیکتاتوری عریان سرکوب و فشار و زندان و شکنجه و اعدام حاکم می‌شود. نوع این دیکتاتوری به موقعیت و مکان پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی آن کشور در کل سرمایه بین‌المللی و نظام سیاسی و مدنی متناظر با این موقعیت و تفاوت‌ها بستگی دارد. بورژوازی کشورهای چپ ایران که توان رقابت با بورژوازی جهانی را ندارد برای بالا بردن سهم خود در سرمایه بین‌المللی شدت استثمار، فشار و بی‌حقوقی را بالا می‌برد و به دلیل مقاومت جامعه در مقابل فشارها، زندان‌ها را رونق می‌دهد.

بنابراین جهت دادن و خلاصه کردن مبارزه توده‌ها به مبارزه ضد دیکتاتوری با این توجیه که دیکتاتوری مذهبی یا ایدئولوژیک یا حتی نظامی در جامعه حاکم است، دیدی که بیش از نیم قرن است بر جامعه ایران سنگینی می‌کند و تبدیل شعارهای ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر که در درون خود بالاترین

نوع مبارزه با دیکتاتوری را داراست به شعارهای آزادی "بدون قید و شرط"، حقوق دموکراتیک و دموکراسی توده‌ای توهم پراکنی محض برای فریب توده‌های کارگر است.

تا زمانی که سرمایه‌داری سیستم حاکم و طبقه سرمایه‌دار، طبقه مسلط است آزادی یعنی آزادی استثمار توسط این طبقه که آزادی طبقه کارگر را برای لغو استثمار مانع می‌شود، ممنوع می‌کند. برایش زندان و شکنجه و اعدام به همراه می‌آورد. دور نمی‌رویم، نگاه کنید به صالحی، کارگر و فعال کارگری که نه تنها مانع تماسش با سایر کارگران می‌شوند هم چنان که طبق قانون برای محسن حکیمی نیز کرده‌اند و حتی استفاده از پست الکترونیک را ممنوع کرده‌اند، بلکه به زندانش انداخته‌اند و با ممانعت از مراقبت‌ها و مداوای پزشکی حتی با ممانعت از دسترسی به آب که برایش حکم دارو را دارد به سمت مرگ هولش می‌دهند. یا این دو کارگر بخش رسانه‌ها را که به جرم اختلال در امنیت ملی به مرگ محکوم کرده‌اند. یا برخوردی را که با اسانلو که خواهان فعالیت در محدوده قانون اساسی رژیم است و حرفی از امحای سرمایه‌داری نیز نمی‌زند، در پیش گرفته‌اند. و صدها کارگر و دانشجو و معلم و فعال زنان دیگر که در زندانند یا به احکام تعلیقی محکوم شده‌اند و دهه‌ها تن که به دار کشیده شده‌اند و میلیون‌ها کارگر و جوان، زن و مرد که در معرض این خطر قرار دارند.

حال کمی نزدیک‌تر می‌آئیم. نگاه کنید به اعتصاب کارگران راه آهن سراسری آلمان در آگوست ۲۰۰۷ یعنی در ماه جاری. وقتی پای منافع سرمایه در میان باشد - این اعتصاب سوا از مساله مسافرین ۸۰٪ حمل و نقل کالا را معیوب می‌کند - خر دمکراسی لنگ می‌شود و به گل می‌نشیند. دادگاه کار در نورنبرگ اعتصاب را به طور کلی در این محدوده ممنوع اعلام می‌کند. یا در بهشت عاشقان دمکراسی یعنی ایالات متحده، دادگاه مومیا ابوجمال را که

برای لغو تبعیض نژادی در آمریکای قرن ۲۰ و ۲۱ مبارزه می‌کرد و می‌کند به اتهام قتل ثابت نشده به مدت ۲۵ سال در زندان نگه می‌دارد و در انتظار اعدام می‌نشانند. در همین آلمان کارگر ساده‌ای را که به صورت سیاه و با حقوقی اندک کار کرده است در اسرع وقت به زندان و بازپرداخت سه برابر مزد دریافتی محکوم می‌کند اما صندوق سیاه کنسرن زیمنس که اکنون به بیش از یک میلیارد یورو رسیده است سال‌هاست از این دادگاه به آن دادگاه کشانده می‌شود و در پایان بخش کوچکی باید بازگردانده شود در حالی که این پول که در دست خاطیان که سرمایه‌دار یا از ابواب جمعی آن هستند بیگمان وارد پروسه تولید یا یکی از بخش‌های اقتصادی شده و چندین برابر گردیده است. همین گونه است مساله فساد مالی در نمایندگان مجلس و بانگ جهانی و غیره؛ چاقو دسته خود را نمی‌برد!

این آزادی بدون قید و شرط که از آن سخن می‌رود و سند افتخار مطرح کنندگان آن است از نوع همان آزادی بدون قید و شرط برای طبقه کارگر در فروش نیروی کارش است که می‌گوید کارگر آزاد است کالایش را به هر کس که می‌خواهد بفروشد. از نوع همان آزادی اعتصاب و اعتراض است که وقتی کمترین خطری باشد به شدت سرکوب می‌شود و قربانی می‌طلبد. تظاهرات ضد نشست سران چند سال قبل در ایتالیا یادمان نرفته است. سرمایه مدافع این نوع دموکراسی است، نتولیرالیسم حامی آن است. برای دموکراسی جنگ راه می‌اندازند، کشورها را اشغال می‌کنند. در این دموکراسی چنان برابری وجود دارد که من و شما و راکفلر و بوش و صالحی و هیوا و عاطفه دارای یک رای برابر هستیم. لطفا نخندید راستی است! دروغ نیست!

در همین راستا صلح طلبی، بشردوستی، توجه به محیط زیست و حیوانات، دفاع از حقوق زنان و کودکان و غیره را طوری مطرح می‌کنند که گویا فقط

بورژوازی به کشف آن نایل آمده است و طبقه کارگر را با آن آشنایی نیست. هریک از این موارد، خارج از مبارزه طبقاتی تنها شعار دهن پرکن است. چه کسانی جنگ راه می اندازند و برای چی؟ چه کسانی زنان را به کارگران بی حقوق و مزایای بازتولید نیروی کار تبدیل می کنند. چه کسانی سبب کار کودکان می شوند. چه کسانی آفریننده‌ی پدیده گرمای گلخانه‌ای و تخریب محیط زیست‌اند؟ چه کسانی پاسدار تبعیضات بر مبنای جنسیت خواه آشکار و پنهان هستند. این کسان نمایندگان چه سیستمی هستند؟ آیا با حفظ این سیستم، بدون چالش با سرمایه، بدون الغای کار مزدی می شود این نابسامانی‌ها از بین برود؟

اگر مبارزه توده‌های کارگر در حصار خواسته‌های بورژوا دموکراتیک مذکور قرار گیرد در بهترین نمای چپ خود از "سرنگونی طلبی رادیکال و انقلابی" ای که مطرح می شود فراتر نمی رود و طبقه کارگر را به زائده یک گروه یا حزب تبدیل می کند که بارها در تاریخ محک خورده است. به طور مثال جنبش اجتماعی دهه ۳۰ شمسی / ۵۰ میلادی در ایران و دهه ۶۰ و ۷۰ در اروپا و آمریکا و خیزش دوباره امروزی آن با اعتراضات کارگران بندر و دیگران در سیاتل که به جای ادامه مبارزه طبقاتی برای لغو کار مزدی به صورت جنبش ضد جنگ در آمده و پرچم فراطبقاتی اتک را بالا برده است. در ۵۰ ساله اخیر همواره مبارزات ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر با تلاش پیگیر اپوزیسیون بورژوایی و چپ رفرمیست فرونشاندن شده است. مبارزه دانشجوی معترض به ستم و استثمار سرمایه‌داری، مبارزه زنان تحت ستم دوگانه و تبعیض رسمی و غیر رسمی و غیره باید بیش از همه در جهت محور سرمایه‌داری به یک کارزار طبقاتی پیوند بیابد نه این که طعمه‌ی چپ و راست شود. خوشبختانه این راه دارد هموار می شود و عاشقان خرده

بورژوازی را که کماکان خواب جمهوری دموکراتیک را می‌بینند مایوس می‌کند.

در تاریخ مبارزات زنان، هیچ‌گاه در همه‌ی امور زندگی اجتماعی از بالاترین سطح تصمیم‌گیری تا به پایین، زنان آزادتر از زمان چند ماهه کمون پاریس نبوده‌اند. برابری عینی واقعی و به همان اندازه هم برابر در دفاع از کمون و سپس در برابر ستون‌های اعدام. البته در دموکراسی بورژوایی در این مورد آخر برای زنان برابری ناب وجود دارد، کشتار دهه ۵۰ و ۶۰ گواه بارز آن در ایران است. یا قوانینی که در سه ساله اول بعد انقلاب اکتبر به تصویب رسید که دلیلش هم حضور زنان در صحنه‌ی اجتماع و صحنه کار و تولید و تصمیم‌گیری بود بعد از ۸۰ سال هنوز در هیچ کشور به اصطلاح دموکراتیک بورژوایی و حتی در دولت‌های مستحیل شده رفاه نیز تکرار نشد.

رفرمیست‌های چپ این‌ها را نمی‌بینند اما حضور گلدامایر، مارگرت تاچر، انگلا مرکل و کوندلیس رایس را می‌بینند و به عنوان الگوی برابری ایده آل بر پرچم خود نقش می‌زنند و شاید حضور دائمی پاریس هیلتون و مسه گرل‌ها و زنان سنت پائولی و پشت ویتربینی را هم از مواهب آزادی‌های بدون قید و شرط می‌دانند.

چنان‌که دموکراسی حرف می‌زنند که گویی از آسمان به زمین نازل شده است و برایشان تقدس دارد.

برای طبقه کارگر دموکراسی بورژوایی تنها یک نوع نظم سیاسی اجتماعی سرمایه است. یک قرارداد مدنی معین در محدوده سیستم سرمایه‌داری است که دارای ویژگی‌های مناسب با خود، یعنی حق رای همگانی، آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل و مهم‌ترین بخش آن آزادی مالکیت خصوصی و غیره است. که مجموعه‌اش برای طبقه کارگر یعنی پذیرش قانونیت سرمایه‌داری و تسلیم به بردگی مزدی. براساس آن کارگران آزادند به

بورژواها و نمایندگان فکری و سیاسی سرمایه رای دهند و حق دهند که جامعه را بر محور خرید و فروش نیروی کار، استثمارکارگران و تولید ارزش اضافی و غیره اداره کنند و در بهترین حالت، خود هم بتوانند مثلاً برای افزایش حقوق اعتصاب کنند، اتحادیه‌های خود را تشکیل دهند و عده‌ای را به عنوان قیم انتخاب کنند تا نقش واسطه و میانجی را بازی کنند و نظر سرمایه‌داران را برای صرف نظر کردن از بخش کوچکی از ارزش اضافی تولیدی به عنوان سوپاپ اطمینان جهت جلوگیری از انفجار آتی جلب کنند و به توافق برسند و این هماوایی را سند پیروزی مبارزه جا بزنند، بپذیرند که در سیاست دخالت نکنند اما طبقه کارگر را عامل پیروزی این یا آن حزب سیاسی کنند. آزادی عقیده آن با خود مک کارتیسم، کنترل تلفن و مراسلات و حتی مراودات الکترونیکی را به همراه دارد. آزادی مطبوعات آن مونوپل رسانه‌ها، کنترل اخبار و جهت دهی افکار را تضمین می‌کند. آزادی اجتماعات و تظاهرات آن تا حدی مجاز است که در محدوده پند و نصیحت و انتقاد و تهدید رای ندادن باشد و در آن حرفی از مبارزه برای لغو سرمایه-داری در میان نیاید. و الا آخر. حتی عالی‌ترین شکل آن که تاکنون در جوامع بورژوایی در شکل دولت‌های رفاه نمایان شد که حاصل توازن نیروهای طبقاتی بود هم با آن چه که طبقه کارگر در پیش دارد یعنی جامعه سالاری شورائی سوسیالیستی هیچ گونه همخوانی ندارد. طبقه کارگر از آن مواقعی که وارد عمل شد به طور نمونه کمون پاریس در کارنامه خود چیزی ندارد که از آن شرم داشته باشد و خود را پشت پرچم دموکراسی بورژوایی مخفی کند. طبقه کارگر می‌خواهد شیوه‌ی کمون را پیشه کند اما در مرحله‌ای پیشرفته‌تر و تکامل یافته‌تر که بتواند در مقابل سرمایه‌داری پیشرفته امروزی قرار گیرد. در مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم، بورژوازی برای فرار از مرگ به تب رضایت می‌دهد. زمانی که تنور مبارزه طبقاتی گرم باشد و طبقه

کارگر به رفرمیسم گردن نهد، بورژوازی به اصلاحات دموکراتیک بورژوایی تن می‌دهد یا حتی برای جلوگیری از رادیکال شدن جنبش خود در اصلاحات پیش قدم می‌شود. تاریخ این را ثابت کرده است.

در ایران از یک طرف فشار اقتصادی و سیاسی دامنگیر طبقه کارگر و اکثریت آحاد جامعه است. بی‌حقوقی‌ها و تهدیدهای مداوم، دستگیری‌ها و زندان و شکنجه و اعدام‌های مخفی و علنی که نشان دهنده این است که این ابزار دیگر تاثیر مورد نظر رژیم را ندارد و طبقه کارگر به ویژه مسیر آگاهی طبقاتی را سریع طی می‌کند و در جهتی می‌رود که خود را سازمان دهی کند، نظم خود را سامان دهد، و برای وظیفه طبقاتی‌اش در مقابل سرمایه‌داری خود را آماده سازد. این مساله که در دل نگرانی‌های رژیم و اعمال هیستریکس خود را نشان می‌دهد از طرف دیگر جناح‌های راست و چپ اپوزیسیون بورژوایی و هم چپ سنتی و چپ فرقه گرا را نیز برانگیخته است به طوری که هریک به نحوی و به شیوه خود با تمام قوا آگاهانه و بعضاً ناآگاهانه در منحرف کردن و مثله کردن جنبش کارگری از رویکرد ضد سرمایه‌داری طبقاتی می‌کوشند. سعی می‌کنند با عمده کردن سندیکالیسم در مقابل کوشش برای ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه‌داری و جدا کردن سندیکا از سندیکالیسم، بار دیگر اگر بتوانند جنبش کارگری را به عقب برگردانند. طبقه کارگر و همه فعالین جنبش ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی همگام با مبارزات ضد سرمایه‌داری باید با این تفکرات درون جنبش طبقه کارگر مبارزه کنند و اولویت را در همه حال به جنبش ضد سرمایه‌داری بدهند. طبقه کارگر باید به مشکلاتی که از درون با آن‌ها مواجه است نیز بپردازد. مثل تبعیضاتی که از نظر جنسیتی در طبقه کارگر وجود دارد و سبب شکاف بین کارگران زن و مرد می‌شود. تبعیضات قومی که با فارس و ترک و کرد و بلوچ کردن کارگران، به پیوند سراسری آن‌ها لطمه می‌زند. این امر را گذشته

جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش رو ۵۷

از سرمایه‌داران، ناسیونالیست‌ها هم دامن می‌زنند. مساله دیگر تبعیضات مهارتی بین کارگران است که با جدا کردن کارگران به ساده و ماهر، مولد و غیرمولد، صنعتی و خدمات استعمار را قانونیت می‌دهند. مسلماً در راه مبارزه با سرمایه‌داری باز هم کسان دیگری دستگیر، زندانی، شکنجه و یا حتی اعدام خواهند شد. اما این فشارها نخواهد توانست راه مبارزه به جلو را سد کند، چنان که کشتارهای جاری در ایران از دهه ۵۰ به این طرف و به ویژه در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران نیز نتوانست از عهده این کار برآید. با درود به عزم همه‌ی آحاد طبقه کارگر که در این مبارزه شرکت می‌کنند به سخنانم پایان می‌دهم.

دادخواهی: چالش‌ها و تجربه‌ها

۵ علیه معافیت از مجازات

از: مؤده ارسی

می دانستند دندان برای تبسم نیز هست و
تنها
بردریدند.

چند دریا اشک می باید
تا در عزای اردو اردو مرده بگیریم؟
چه مایه نفرت لازم است
تا بر این دوزخ دوزخ نابه کاری بشوریم؟

حدیث بی قراری ماهان، احمد شاملو، ۱۳۶۳

مقدمه

" گذشته را باید فراموش کرد"، " باید هراز چند گاهی هم به حال پرداخت"،
این سخنانی است که مدام خطاب به ما جان بدربردگان و یا بازماندگان
کشتارهای سراسری دهه شصت، تکرار می شوند...

اما گذشته هرگز نمرده است. گذشته حتی سپری هم نشده است، گذشته ما،
به ویژه در چند سال اخیر، تبدیل به وضع کنونی ایران شده است. حوادث
اخیر ایران نشان می دهند که چگونه مرز بین دیروز و امروز درهم می آمیزد.
بنابراین باید به حقیقت و کار روشنگرانه اهمیت بیشتری داده شود. گذشته
نمرده است. گذشته حتی ۶۵ سال بعد از فاشیزم در آلمان نیز نمرده است.

درحالی که فاشیست‌ها و یا نئو نازیست‌های آلمان در شوراهای و یا در پارلمان‌های محلی نفوذ می‌کنند و در خیابان‌های آلمان رژه می‌روند. اما این تنها جنایتکاران آلمان نازی نیستند که در دهه‌های اخیر بدون مجازات ماندند و دست به بازسازی مجدد خود زدند، بلکه در بسیاری از کشورهای دیگر نیز این اتفاق افتاده است.

پس از برکناری حکومت‌های دیکتاتوری و فاشیستی استراتژی‌های مختلفی بر سر چگونگی برخورد با گذشته و با دست اندرکاران جنایات مطرح می‌شود. برای نمونه، با شدت‌یابی جنبش‌های ضد دیکتاتوری در اروپا در دهه‌های آخر قرن بیستم آخرین دیکتاتوری‌های فاشیستی در اسپانیا، یونان و پرتغال برکنار شدند، ولی همواره این سوال مطرح بوده است که چگونه می‌بایستی با گذشته برخورد کرد و به بیان دیگر، بر گذشته غلبه کرد. آیا بایستی مجرمین محاکمه شوند و یا باید از محاکمه آنان صرف نظر کرد.

با وجود نزدیکی‌های جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی در بین این سه کشور ما می‌بینیم که هر یک از این کشورها در برخورد با گذشته راه‌های متفاوتی را بر می‌گزینند.

اسپانیا که تصمیم به عفو فاشیست‌های فرانکو می‌گیرد، امروزه در مورد گذشته خود دچار بحران سیاسی شده است و قوانینی برای برخورد با این موضوع، و رسیدگی به تاریخ و گذشته خود با عنوان "قوانین برای یادآوری تاریخ / حافظه تاریخی" در دستور کار قرار داده است. امروزه در اسپانیا نسل جوان، دست اندرکاران پروسه گذار از دیکتاتوری فرانکو به دموکراسی پارلمانی در این کشور را زیر سوال می‌برند. آنان معتقدند که بسیاری از مشکلات جامعه کنونی در سازش با فاشیسم نهفته است که در اثر آن، بسیاری از نهادهای جامعه آن گونه که باید دموکراتیزه نشدند. در پرتغال و

یونان، جایی که مجرمین محاکمه می‌شوند در نگاه اول به نظر می‌رسد که بهتر از اسپانیا از پس گذشته خود برآمدند. ولی آیا واقعا اینطور است؟ بنا براین باید دید بعد از برکناری این رژیم‌ها چه باید کرد. به اعتقاد من "عدالت درمان گر است". در اینجا سعی می‌کنم توضیح دهم که معافیت از مجازات دست اندرکاران جنایت علیه بشریت و ناقضین حقوق بشر باعث می‌شود که زخم‌های کهنه، هرلحظه دوباره سر باز کنند و رنج این زخم‌ها ادامه یابد. تلاش دارم که ضرورت کار اجتماعی درباره گذشته خشونت بار را برای ساختن آینده توضیح دهم. بدیهی است که در این کار باید نگاهی به کشورهای که به طرق مختلف بر حکومت‌های دیکتاتوری و یا فاشیستی فائق آمده‌اند، داشته باشم چرا که این امر در فردای سرنگونی ج.ا. در دستور کار جامعه ایران قرار خواهد داشت. ولی در برخورد به جنایت علیه بشریت رویکردهای مختلفی وجود دارد که در اینجا به چند رویکرد اشاره می‌کنم:

رویکردهای مختلف در برخورد به جنایت علیه بشریت

رویکرد کیفری

صرفاً از دیدگاه و مفهوم کیفری به مسئله محاکمه عادلانه مجرمین نگاه می‌کند و به مسئله «جنایت علیه بشریت» از دیدگاه حقوقی و قضایی می‌پردازد. برای این رویکرد، مهم این است که قاتلان مزد بگیر و کسانی که از نظر سیاسی پاسخگوی این اعمال هستند یعنی رهبران سیاسی، و نیز کسانی که در جنایات جنگی دست داشته‌اند، به مجازات قانونی برسند.

رویکرد تاریخی تغییر سیستم ارزش گذاری جامعه

رویکرد تاریخی، تاکید بر تغییر ارزش گذاری جامعه بر اساس بازسازی واقعی رخدادهای دوران دیکتاتوری دارد. اینک با محاکمه قضایی جنایت کاران، کذب بودن روایت حاکمان دیکتاتور که به جامعه سرکوب شده تحمیل شده بود، برای جامعه آشکار می شود. تازه بعد از دهها سال در درک عامه قربانیانی که به آنان به چشم «قربانیان دروغین» نگاه می شد، جایگاه خود را به عنوان تعقیب شدگان به دست می آورند و از آنان اعاده حیثیت می شود و حکومتیان، نظامیان و پلیس در بحث های عمومی، به جایگاه اصلی خود به عنوان جنایت کار بازگردانده می شوند. با این نمونه ها در جمهوری اسلامی به خوبی آشناییم. القایی مثل گروهک های ضدانقلاب، منافقین، کفار و... در شیلی هم مسئله ناپدیدشدگان را می توان نام برد که پلیس منکر ناپدید شدنشان بود و عنوان می کرد که آن ها افرادی هستند که همسرانشان را ترک کرده اند، و به کشورهای دیگر رفته اند.

رویکرد مادی

با اینکه اغلب قربانیان سیاسی از حمایت مادی برای سال های زندان خود صرف نظر می کنند، این رویکرد به توانبخشی مادی جان بدربرندگان تاکید دارد. زیرا قربانیان خشونت سیاسی اغلب در سیستم امنیت اجتماعی بی-پشتوانه می مانند و با ممنوعیت شغلی روبرو هستند. علاوه بر این، حقوق شهروندی از آنان سلب می شود. این توانبخشی می تواند موجب بهبود مادی شرایط زندگی جان بدربرندگان از خشونت دولتی شود. "پرداخت غرامت" به سرکوب شدگان سیاسی و جانبدرندگان کشتارها از این نمونه است.

رویکرد پیشگیرانه

سازمان‌های حقوق بشر از تجاری که در کار روزانه شان در زمینه حقوق بشر، پژوهش‌های روانشناختی و جامعه‌شناسانه‌ای که در این مورد انجام داده‌اند، اغلب شکایت دارند که معافیت از مجازات مجرمین منجر می‌شود که جنایات علیه بشریت بی‌شرمانه‌تر از پیش اتفاق بیافتد. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که عدم مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی برای ارتکاب جرم و جنایت باعث و زمینه ساز ارتکاب جنایت بعدی می‌شود. اما محکومیت حقوقی مرتکبین جرم می‌تواند مانعی برای بروز و تکرار این جنایات شود. در این رابطه می‌بینیم که سکوت جهان در برابر کشتار ۶۷ به رژیم جمهوری اسلامی جرات تکرار وقیحانه کشتار و اعدام را بعد از گذشته چند دهه بدهد.

رویکرد روانشناسانه

این دیدگاه تجربه به دست آمده از کشورهایی که در آن‌ها جنایتکاران سابق در دادگاه‌ها محاکمه شدند، را شامل دو جنبه اساسی این درمانگری می‌بیند:

- ۱- آن‌هایی که به عنوان شاکی در جمع آوری شکایات نقش مستقیم داشتند، با این قدم از نقش قربانی بودن خود فاصله گرفته و یا به طور کلی این نقش را از دست می‌دهند. با این اقدام آن‌ها فعال می‌شوند و ابتکار عمل را به دست می‌گیرند، دوباره در کنترل و روندهای اجتماعی مسئولیت می‌پذیرند و مداخله‌گر می‌شوند.
- ۲- آن‌هایی که مستقیماً در جریان دادگاهی کردن مداخله نداشتند، به طور غیرمستقیم از تغییر درک اجتماعی درباره قربانیان شکنجه و مجرم دانستن کسانی که دست به جنایت زدند، بهره می‌برند.

علاوه بر این، از نظر من، زندانیان سابقی که به مداخله‌گری اجتماعی و سیاسی دست می‌زنند و خود علیه بی‌عدالتی و برای برقراری عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند، مدت‌هاست که از نقش قربانی بودن فاصله گرفته‌اند و با به دست گرفتن ابتکار عمل نقش سازنده‌ای برای مجموع جامعه ایفا می‌کنند. برای جلوگیری از تداخل مفهومی این دو نوع واکنش در میان آسیب‌خوردگان از شکنجه و سرکوب، من، واژه «قربانی» برای گروه اول و «جان بدربرده» را برای گروهی که به مداخله‌گری اجتماعی و سیاسی دست می‌زند، به کار می‌برم. برای بحث‌های دقیق‌تر شما را به نظریات و ترمینولوژی مورد استفاده دکتر نورایمان قهاری ارجاع می‌دهم.

در اینجا برای دقیق‌تر کردن بحث به طور کوتاه به دو مورد از رویکردهایی که در بالا به آن‌ها اشاره کردم یعنی وجه حقوقی و وجه اجتماعی مبارزه علیه معافیت از مجازات می‌پردازم.

مبارزه حقوقی علیه معافیت از مجازات

طبق احکام دادگاه نورنبرگ "جنایت علیه بشریت" و یا "دشمنی با کل بشریت" از نظر قانونی در هرکجای دنیا قابل پیگرد شناخته شد که به هیچ وجه قابل بخشش و عفو نیست. این احکام تا به امروز نیز معتبرند. اما در دوران جنگ سرد این احکام به اجرا درنیامد و قوانین کیفری بین‌المللی توسعه‌ای چندانی نیافت و مصوبات قانونی دادگاه نورنبرگ نیز در مورد "جنایات علیه بشریت" به اجرا درنیامد. "عدم دخالت" به شعار محوری دیپلماسی و سیاست بین‌المللی در این رابطه تبدیل شد. تلاش برای جستجو و محاکمه جنایتکاران اغلب بی‌فایده ماند از جمله تقاضای بازگرداندن Adolf Eichmann از آرژانتین.

در دهه ۷۰ تا حدی ابزار حقوقی حمایتی برای حقوق بشر افزایش یافت ازین جمله است توافقنامه سازمان ملل برعلیه شکنجه در سال ۱۹۸۵. اما اگر تصور شود که مبارزه علیه معافیت از مجازات در سطوح بین‌المللی دستاوردهای عظیمی داشته و یا به پیروزی رسیده، باید گفت که اشتباه محض است.

علی‌رغم اینکه قتل، قتل عام، جنایت علیه بشریت و تروریسم حکومتی، ناپدید کردن انسان‌ها، دزدیدن افراد کم سن و سال، شکنجه و ایجاد مراکز شکنجه و بازداشت مخفی موارد جرایمی هستند که به عنوان "جنایت بر علیه بشریت" شناخته شده‌اند، بسیاری از این قوانین تنها مواردی از جنایات علیه بشریت را مورد بررسی قرار داده و به دادگاه می‌کشاند که از سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) به بعد یعنی از سال تصویب قوانین دادگاه جنایی رم تحت عنوان اساسنامه رم و اجرای آن به وقوع پیوسته است. تازه این اساسنامه (ICC, International Criminal Court) هم در سال ۲۰۰۲ در لاهه شروع به کار کرد. بر اساس این قوانین جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی قبل از این تاریخ مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد به طور نمونه کشتار زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷.

علاوه بر این، مثلاً بر اساس قوانین آلمان، محکومیت غیابی جنایتکارن ممکن نیست. چنین محکومیتی تنها محکومیتی سمبلیک است اما این اقدام برای بازماندگان این کشتارها بی‌اهمیت نیست. نمونه بارز این مسئله در اعلام محکومیت سران جمهوری اسلامی به دست داشتن در قتل مخالفین در رستوران میکونوس در برلن بود که در آن سیدعلی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور وقت)، علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه وقت) و علی فلاحیان (وزیر اطلاعات وقت) به دخالت متهم به قتل و ترور مخالفین شناخته شدند. بعد از اعلام این حکم هیچ یک از آنان امکان ترک ایران و

سفر به کشور دیگر را نداشتند چرا که طبق قوانین بین‌المللی امکان دستگیری آنان وجود دارد.

اما محدودیت بر سر اجرای قوانین بین‌المللی نشان می‌دهد که چقدر آمادگی جهانی دولت‌های محلی برای تبعیت از یک قانون فرا کشوری پایین و ضعیف بوده و هست.

مسئله معافیت از مجازات بعد از فروپاشی حکومت‌های دیکتاتوری

(تجربه آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی)

رژیم‌های انتقالی در آمریکای لاتین و جنوبی ترجیح می‌دادند بعد از پایان درگیری‌ها حاله‌ای از سکوت بر روی گذشته بکشند، آرامش از طریق آشتی را موعظه کنند و مجرمین گذشته را در جامعه جدید ادغام کنند. آنان شکلی از سیاست برخورد به گذشته را ترجیح می‌دادند که در آن جان بدربردگان و قربانیان گذشته در عمل، به حساب نمی‌آمدند.

در برخی از کشورها، فاشیست‌ها به مرور زمان به موقعیت و مسئولیت‌های سابق خود بازگشته و حتی تشکیل حکومت دادند و یا با تحت فشار قراردادن جامعه و رژیم بعدی امکان کنترل رسمی و غیر رسمی دولت را برای خود به وجود آوردند.

اما نهادهای حقوق بشری، وکلای مدافع حقوق بشر، مبارزین سیاسی و همچنین بخش اعظم مطبوعات تلاش زیادی کردند تا سرنوشت قربانیان را و آنچه بر آنان گذشته در سطح عموم بیان کنند، جان بدربردگان را مداوا و مسببین جنایات را به مجازات برسانند. آنان با رنج بسیار در آرشیوها و اسناد به جستجو و تحقیق در باره جنایات پرداختند. با این که مدارک و شواهد بدون ابزار قانونی برای محاکمه مرتکبین جنایات کافی نبود، این

فعالین، با درپیش گرفتن مبارزه ای جهانی برای پایان دادن به معافیت از مجازات در سطح جهان تلاشی سختی را آغاز کردند.

آن‌ها در برابر فشارهایی مبنی بر آشتی ملی تسلیم نشدند و معتقدند که این آشتی طلبان، صلحی روبنایی و دروغین برقرار می‌کنند. صلحی که بعد از مدتی از هم پاشیده می‌شود. چرا که جامعه با گذشته خودش برخورد فعال نداشته. بدین طریق این فعالین و بازماندگان خشونت دولتی بر یک سیاست فعال برخورد به گذشته پافشاری دارند. سیاستی که در آن به جستجوی حقیقت، زنده نگاه داشتن یاد قربانیان خشونت دولتی و پیگیری مجازات عاملین جنایت، پرداخته شود.

ما شاهدیم که از دهه ۸۰ به بعد مفهوم "عدالت دوره انتقالی" مطرح شد اما این مفهوم هنوز روشن و گویا نبود.

بر اساس این مفهوم برحقیقت‌یابی، یا در ترکیب این مورد با تعقیب کیفری عاملان جنایت و یا تنها به خاطر سپردن این جنایات، مراسم و آیین مصالحه و آشتی تاکید می‌شد. در این مرحله به مفهوم "یا" در این رابطه تاکید می‌شد.

یعنی

صلح در مقابل عدالت

همچنین عدالت در مقابل حقیقت

از سال ۲۰۰۴ به بعد تعریفی عمومی‌تر از این مقوله داده شد که بنابراین تعریف "عدالت انتقالی" به مفهوم "حقیقت‌یابی"، "دادخواهی"، "تدابیر جبران خسارات" و "اصلاحات نهادی" با هدف جلوگیری از حملات و سرکوب‌های خشونت‌آمیز در آینده، تعریف می‌شود. از منظر این دیدگاه عناصر و تدابیر نه به صورت جدا از هم و به شکل تک محوری، بلکه در کارکرد مشترک و تاثیر گذار بر وجوه مختلف این مجموعه بایستی فهمیده شود.

بنابراین مبارزه علیه معافیت از مجازات، حقوق بس فراتری را مد نظر دارد:

- حق دانستن حقیقت
- حق برقراری عدالت
- حق جبران خسارت
- و حق تضمین اینکه دیگر هرگز فجایع و جنایت علیه بشریت اتفاق نیافتد

تنها در این صورت است که می‌توان بر مسائلی که یک جامعه سرکوب شده به آن دچار بوده است، به طور درازمدت غلبه کرد. نگاهی به تجربه کشورهای دیگر می‌تواند موضوع را کمی روشن‌تر سازد. در این راستا ابتدا نگاهی خواهیم داشت به "کمیسیون حقیقت یاب" به عنوان ابزاری برای "غلبه حقوقی بر گذشته" و سپس تجربه کشورهای دیگر در برخورد به گذشته را مورد بررسی بیشتر قرار می‌دهیم.

"کمیسیون حقیقت یاب"

حدود ۳۰ کمیسیون حقیقت یاب در جهان وجود دارد. کمیسیون اوگاندا و بولیوی بدون هیچگونه گزارشی از جنایات به کار خود خاتمه دادند. بقیه هم در دهه ۸۰ و اوایل ۹۰ فعالیت محدودی داشتند. آن‌ها در بسیاری از موارد اجازه علنی کردن نام جنایت کاران را نداشتند. قابل ذکر است که در برخی از کشورها، دیکتاتورهای سابق و هوادارانشان خود اقدام به تاسیس نهادها و کمیسیون حقیقت یاب می‌کنند و در امر مستند کردن جنایات اخلاص ایجاد می‌نمایند. آن‌ها اسامی و اطلاعات غلط را وارد آمار می‌کنند تا در امر

پیگیری این پرونده‌ها اختلال ایجاد کنند (نمونه شیلی). در اینجا پیشنهاد احمد خاتمی درباره بررسی کشتار ۶۷ از این مقوله است. به عنوان نمونه، به یک مورد موفق و یک مورد ناموفق این کمیسیون‌ها اشاره می‌کنم. قابل ذکر است که به طور کلی کشورهایی که دارای جنبش‌های اجتماعی قوی‌تری بودند، مبارزه علیه معافیت از مجازات نیز قوی‌تر به پیش برده شده است.

قوی‌ترین کمیسیون حقیقت یاب در پرو وجود داشت که بر اساس اصل پیوند بین حقیقت‌یابی و عدالت کار می‌کرد. این کمیسیون بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ کاری بسیار قوی برای پیگیری پرونده‌ها ارائه داد که بر اساس نیاز و خواست بازماندگان و جان بدربرندگان سمت و سو داشت. بازجویی‌های علنی را پیش برد که با دادگاه‌هایی درباره کشتار در این کشور و علنی کردن نام جنایتکاران در قوه قضاییه همراه بود.

ویژگی کمیسیون‌های حقیقت یاب در آفریقای جنوبی این بود که مدت‌های مدید بازجویی‌ها علنی بود. این موضوع نقش زیادی در شناخت و برسمیت شناختن اجتماعی جان بدربرندگان و شناسایی رنج و مصائبشان داشت. لیکن عمدتاً در برخورد با گذشته و جنایات آپارتاید تحت الشعاع آشتی ملی از طرف حکومت قرار گرفت و تعداد کمی از جانین دستگیر شدند. از طریق فشار برای آشتی و عفو، میل به فعالیت بسیاری از بازماندگان و جان بدربرندگان از بین رفت.

نگاهی به " غلبه حقوقی بر گذشته" در کشورهای دیگر

در آرژانتین بین سال‌های ۸۳ تا ۸۶ دادگاه‌های جنایی تشکیل ولی بر طبق قوانین معافیت از مجازات، مجرمین عفو شدند. بازماندگان از طرق دیگر مثلاً

با قانون "پاراگراف مادرزگ‌ها" و تکیه بر کنوانسیون جهانی حقوق کودکان و حق دانستن منشا و پیشینه‌شان، وارد عمل شدند و با سیاست دولتی "بخشش و فراموشی" مقابله شد. در گواتمالا با وجود این که طبق قانون، مجرمین حقوق بشر عفو می‌شوند، اما این قوانین جنایاتی از قبیل قتل عام، ناپدید سازی و جنایت علیه بشریت را شامل نمی‌شود. اما این قوانین به شکلی تفسیر می‌شوند که به نفع نیروهای امنیتی در کشور تمام می‌شود. بدین طریق شاهدین به قتل رسیده و یا ربوده می‌شوند و قاضی‌ها مجبور به فرار از کشور می‌شوند.

در رواندا نیز به دلیل این که برنامه حمایت از شاهدین وجود ندارد، شاهدین بالقوه تحت تعقیب، تهدید و مرگ قرار می‌گیرند. در رواندا تعداد زیادی از جان بدربرندگان به عفو عمومی جانپان تن دادند، زیرا امید به مجازات مجرمین چنان تحت الشعاع برنامه آشتی قرار گرفته که آنان این احساس را دارند که هیچ حق انتخاب دیگری ندارند.

همان طور که می‌بینیم در بسیاری از کشورها بعد از دیکتاتوری درگیری‌های زیادی بین نهادها و سازمان‌های حقوق بشر، مبارزین سیاسی، نهادهایی که به وسیله جان بدربرندگان و بازماندگان کشتار تشکیل شده از یک طرف و حکومتی که سر کار آمده از طرف دیگر، بر سر رسیدگی به پرونده کشتارها و مجازات عاملین آنها وجود دارد.

در شرایطی که قوه قضاییه یا رژیم‌هایی که در این کشورها وجود دارند نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند برای غلبه بر این گذشته خونین، برخوردی عادلانه و حقیقت‌جویانه با جنایاتی که علیه بشریت در این جوامع اتفاق افتاده، انجام دهند، تنها مبارزه جهانی و یک کمپین جهانی مستقل علیه بی‌عدالتی با شرکت مردم آسیب دیده و همه آن‌هایی که برای مجازات جنایتکاران علیه بشریت مبارزه می‌کنند، می‌تواند قدمی موثر در هموار کردن این راه باشد.

و اما برای من که یکی از جان بدربردگان کشتارهای دهه شصت هستم موضوع مبارزه علیه معافیت از مجازات مجرمین جنایت علیه بشریت، از زاویه ای دیگر نیز مطرح است. موضوعی که ژان آمری تحت عنوان "از دست دادن اعتماد به جهان" فرد شکنجه شده مطرح می‌کند. از نظر من می‌توان بازگرداندن این اعتماد از دست رفته به جهان را از دو بعد مختلف دید که با برقراری عدالت و محاکمه قانونی مجرمین جنایت علیه بشریت می‌تواند به تحقق رسد:

۱- از بعد محدود و فردی

همان‌طور که می‌دانید عوارض شکنجه و سرکوب با پایان یافتن آن‌ها از بین نمی‌رود. تنها راه برای کنار آمدن با آنچه به وقوع پیوسته، نمادپردازی آن است. نمادپردازی به این مفهوم که از طریق کلام، نوشتار، بیان هنری نظیر نقاشی، تئاتر و نظایر آن از رخ داده یا تجربه شخصی فاصله گرفته و با فاصله به آن نگریم.

"شخص شکنجه شده و یا آسیب دیده از نظام سرکوب، - در ابعادی وسیع تر جامعه سرکوب شده- نیاز به محیطی دارد تا در برابر انفعال و ناتوانی مطلق که تحت شکنجه از جانب بازجو سعی در اعمال ان می‌شده، - و یا در سطح اجتماع سرکوب سیاسی و اجتماعی اعمال شده،- با فعالیت و فرآیند نمادپردازی، آنچه را که رخ داده، در زمان و فضا منظم کند و درد را تنها به صورت پاره پاره کنار هم بگذارد و به شکلی قابل فهم میدل سازد. برای این اقدام، محیطی امن، پیش شرط است، محیطی که در آن افراد مورد اعتماد حضور دارند. افرادی که گوش می‌دهند و قادر به کمک هستند. فقط در چنین فضایی است که فرد آسیب دیده، می‌تواند دوباره کلام را بیابد و

جرات به حرکت پیدا کند و به خاطرات ناگوارش اجازه بازگشت دهد. اما این نباید به یک فضای خصوصی منحصر شود. قربانی شکنجه باید این اطمینان خاطر را داشته باشد که شکنجه‌گر دیگر به او دسترسی ندارد. اما امنیت مورد نیاز باید ممتد باشد، اعتماد به دنیا باید بازسازی شود. این تنها از طریق باور به قربانی (جان بدربرده) و به رسمیت شناختن زجرهایی که متحمل شده، میسر است... به رسمیت شناخته شدن رنج، توسط اجتماع، اعتماد به نفس شخصی را بازسازی می‌کند و تاییدی بر واقعی بودن آنچه بر او گذشته است، می‌باشد. "این‌گونه است که اجرای عدالت موجب درمان شخص و جامعه می‌شود.

و اما از بعدی وسیع تر:

"باید به منظور تقویت اعتماد دوباره به جهان، مجرمین و عاملین جنایات مجازات شوند. این انتقام نیست. این به هیچ وجه انتقام نیست، بلکه این بخشی از به رسمیت شناختن آنچه که رخ داده است، می‌باشد و تایید آن است که از طرف جامعه، شکنجه (و یا اعدام) به عنوان عملی مطلقاً منفور تلقی شده و این جامعه است که در کنار شکنجه شده ایستاده و از آن حمایت می‌کند.

مجازات مجرمین برای ژان امری نیز راهی برای خروج از بیگانگی و انزوا برای آسیب‌دیدگان است. تنها زمانی که مجرم از آنچه که رخ داده، ابراز پشیمانی کند، و عمل فیزیکی شکنجه برای او نیز، تبدیل به یک واقعیت غیراخلاقی بشود و از همه بهتر، زمانی که مجرم بخواهد زمان را به عقب برگرداند و آن همه را، ناشده آرزو کند، آن وقت او از ضدانسان، دوباره به هم نوع تبدیل می‌شود، و به این طریق می‌تواند قربانی خود را، از بند انزوایش رها کند. بنابراین نباید خط پایانی وجود داشته باشد. حتی پس از

سقوط رژیم باید شکنجه گران و آنچه رخ داده، فراموش نشود. درباره این موضوعات باید بحث های عمومی، سیاسی و اخلاقی صورت گیرد."

و این چنین نگاهی به تجربه کشورهای دیگر کمک می کند تا دریابیم در ورای ایده های کلی، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی نیز ما راهی طولانی و سخت به همراه مقاومت سازمان یافته حکومتیان سرنگون شده و شکنجه گران را در پیش داریم. راهی که در آن پیروزی جان بدر بردگان از سالها کشتار و سرکوب از قبل تضمین نشده است و نیازمند هوشیاری ما در همه مراحل پیگرد و مجازات جنایتکاران می باشد.

سخنرانی در آمریکا، اکتبر و سپتامبر ۲۰۱۰

1. Herausgeber: Blanca Schmolze und Knut Rauchfuss .Kein Vergeben- kein Vergessen, der internationale Kampf gegen Straflosigkeit
2. Koalition gegen Straflosigkeit: www.koalition-gegen-straftlosigkeit.de
3. کمپین عدالت درمان گر است <http://www.gerechtigkeit-heilt.de/>
4. Niederlage im Kampf gegen Straflosigkeit: womblog.de/2010/06/10/niederlage-im-kampf-gegen-straftlosigkeit-rcktritt-von-cicig-chef/
5. Lateinamerika Nachrichten :
www.lateinamerikanachrichten.de/index.php
Gerechtigkeit heilt - der internationale Kampf gegen Straflosigkeit/ Bilanz eines internationalen Menschenrechtskongresses
6. Amnesty- Asia -Pacific:
<http://asiapacific.amnesty.org> Philippinen- Gegen Straflosigkeit- für Gerechtigkeit

۶ سه خواست محوری در فراخوان مشترک

از: همایون ایوانی

به مناسبت بزرگداشت یاد جانفشانان کشتارهای

دهه ۶۰ توسط رژیم جمهوری اسلامی

تلاش برای حفظ و بازسازی حافظه تاریخی انسان‌ها در زمینه کشتارهای مهیب رژیم جمهوری اسلامی، امسال نیز گامی دیگر برداشت تا سدها و موانع سکوت در قبال چندین دهه سرکوب، شکنجه و کشتار حاکمان ایران را از بین ببرد. فراخوان مشترکی که تاکنون توسط بیش از ۱۱۰ گروه، انجمن و تشکل و نیز همچنین صدها زندانی سیاسی سابق، هنرمند و فعال سیاسی در داخل و خارج از کشور آن را امضا کرده‌اند، یکی از تلاش‌های نمادینی است که خواست وحدت عمل در زمینه دفاع از زندانیان سیاسی را بیان می‌کند.

البته چنین فراخوانی ادامه تجربه همکاری مشترکی است که در سال ۲۰۰۵ تجلی خود را در "نخستین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران" یافت. این گردهمایی کوشید تا بنیان‌های اعتماد متقابل برای کارزاری دائمی بر علیه سرکوب، اختناق و زندان باشد و پیوند مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را در سطوح و زوایای مختلف را با هم مستحکم‌تر کند. از این طریق، جان بدر بردگان از کشتارها، خانواده‌های جانفشانان و جانب‌باختگان، فعالین چپ و نیز فعالین حقوق بشر در کنار هم به مسئله کشتار زندانیان سیاسی در ایران پرداختند. علاوه بر این، حضور پژوهشگران، نویسندگان و هنرمندان در گردهمایی سراسری نشان داد که پرداختن به پدیده زندان و سرکوب تنها به یک زاویه نگاه و یا یک دیدگاه محدود نمی‌-

شود. در جمع‌بندی این گردهمایی؛ کمیته برگزارکننده اعلام کرد که از این پس گردهمایی‌ها دو سالانه برگزار می‌شود و در سال‌های بین دو گردهمایی، تلاش برای هماهنگ ساختن یادمان‌های غیرمتمرکز در شهرها و کشورهای مختلف خواهد شد.

در سال ۲۰۰۶ با "فراخوان مشترک شخصیت‌ها، انجمن‌ها و تشکل‌های دمکراتیک در باره یادمان کشتار سراسری زندانیان سیاسی ایران" تلاش برای تلفیق تلاش‌های غیرمتمرکز حول گرامی‌داشت یاد و ارزش‌های جانفشانان و جانباختگان، رنگ دیگری به خود گرفت. بازتاب وسیع‌تر یادمان‌ها با استفاده از پوستری مشترک و محورهای مشترک در بیش از ۲۶ شهر و یا کشور مختلف توانست اهمیت و ابعاد تلاش‌ها در این زمینه را برای افکار عمومی آشکارتر سازد. با پخش برنامه‌های ماهواره‌ای "تلویزیون پویس"، ارتباط و اعتماد میان فعالین دفاع از حقوق زندانیان سیاسی در داخل و خارج از کشور را گسترش داد.

با دومین گردهمایی سراسری در تابستان ۲۰۰۷ کارزار دفاع از زندانیان سیاسی تداوم یافت. این گردهمایی با حضور بیش از ۴۵ هنرمند، پژوهشگر و سخنران به بررسی و بازسازی پیوند مسئله زندان و سرکوب با جنبش‌های اجتماعی پرداخت. از نقاط برجسته این گردهمایی حضور گسترده جوانان در سخنرانی‌ها، کارهای اجرایی و بحث‌ها بود. بخش زیادی از این جوانان، فرزندان و یا بازماندگان زندانیان سیاسی بودند که زندان را در سنین نونهالی تجربه کرده بودند. سخنان آنان در دومین گردهمایی سراسری، دریچه‌ای دیگر بر فاجعه سرکوب، اختناق و زندان می‌گشود. سد سکوتی می‌شکست تا بازگوی جهانی پردرد و ناشناخته در زندانهای جمهوری اسلامی باشد.

چنین تلاش مداومی از سوی زندانیان سیاسی سابق، هنرمندان و نویسندگان، مدافعین حقوق زندانیان سیاسی و فعالین چپ در سال ۲۰۰۸ به سطح دیگری

از هماهنگی فعالیت‌ها دست یافت. نمونه بارز آن، پشتیبانی بیش از پیش خانواده‌های جانفشنان و جانب‌خستگان در زندان‌ها رژیم اسلامی و نیز فعالین داخل کشور از فراخوان مشترک است. این امر نشان می‌دهد که تداوم فعالیت‌های چند ساله اخیر در خارج از کشور برای دفاع از زندانیان سیاسی و بازتاب آن در داخل کشور، آرام آرام به ثمر می‌نشیند و پیوند خانواده‌ها و جان‌بردرگان از کشتارها را در داخل و خارج از کشور نزدیک‌تر می‌کند. به برداشت من، علت گسترش و تداوم فعالیت‌ها حول گردهمایی سراسری و یا فراخوان مشترک در طرح واقع بینانه چند خواست معین در برنامه‌ها، اطلاعیه‌ها و نیز فراخوان مشترک است. به این معنا که به جای طرح خواسته‌ها و یا تعبیر و تفسیرهای متفاوت، صریح و روشن بر سه محور کلیدی در امر دفاع از زندانیان سیاسی دست می‌گذارد. بدیهی است که شکل بیان و نوع تاکید بر این سه محور، می‌تواند (و باید) اشکال متنوعی بیابد ولی بر سه امر کلیدی سایه نمی‌افکند:

گرامی داشت یاد و ارزش‌های جانفشنان و جانب‌خستگان در زندان

های جمهوری اسلامی

بسیاری از ما، دوره‌هایی پس از کشتارها را تجربه کرده‌ایم که بزرگداشت یاد و ارزش‌های انقلابی جانفشنان و جانب‌خستگان با تمسخر و عباراتی تحقیرآمیز نظیر "مرده پرستی"، "باز هم مراسم‌های عزاداری" و... روبرو می‌شد. به بسیاری از ما زندانیان سیاسی سابق "توصیه" می‌شد که فقط موارد نقض حقوق بشر در زندان اشاره کنیم. "دلسوزانه" از ما تقاضا می‌کردند بر روی اتهام و دیدگاه سیاسی و نظری خود در سخنرانی‌ها اشاره نکنیم! چرا که "به موضوع بر نمی‌گردد و در خارج از کشور هم از این‌که بدانند شما کمونیست

هستید زیاد خوششون نمی‌یاد!" وقتی که می‌پرسیدیم که خب فرق یک زندانی سیاسی و یک زندانی عادی برای شما در کجاست؟ با سکوت و یا با مغلظه‌ای به عنوان پاسخ روبرو می‌شدیم.

از همین رو، برجسته ساختن این واقعیت که زندانیان سیاسی برای آزادی و عدالت اجتماعی چنین تاوان سنگینی را پرداخت کرده‌اند، گرچه اینک "بدیهی" می‌نماید، برای ما بسیار مهم بوده است. شعار "زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم"، بیان فشرده‌ای از خواست و آرمان‌های جانفشانان و جانباختگان در زندان‌های جمهوری اسلامی است.

آزادی برای همه زندانیان سیاسی

پرداختن به مسئله میرم دفاع از زندانیان سیاسی کنونی از دیگر محورهای غیرقابل چشم پوشی فراخوان مشترک و محتوای برنامه یادمان‌هاست. رساتر کردن فریاد برای آزادی همه زندانیان سیاسی، بدون در نظر گرفتن تعلق گروهی آنان، وظیفه و خواست ماست. از همین رو، شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و تاکید بر موازین حقوق بشر در رفتار زندانبان با زندانیان، خواست همه ماست.

محکومیت صریح و آشکار مسببین کشتار زندانیان سیاسی

در فراخوان مشترک می‌خوانیم: "کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ یکی از جنایات رژیم جمهوری اسلامی در ایران علیه جامعه بشری می‌باشد که نه تنها در تاریخ این کشور همانندی ندارد بلکه در مقیاس جهانی نیز تنها با دوران سلطه فاشیسم در اروپا هم‌تراز است." برای محکومیت صریح و آشکار مسببین کشتار و برای جلوگیری از تکرار چنین فجایعی، قدم نخست

سرنگونی جمهوری اسلامی است. واقعیت امر این است که مخالفت با سرکوب، اختناق و زندان با خواست سرنگونی قطعی این رژیم پیوند خورده است و یادمان‌ها، به تعبیری، محل اعلام مخالفت با حکومت اسلامی در ایران است.

سه محوری که فراخوان مشترک نیز بر آن تاکید دارد، حداقل‌های ضروری برای پیشبرد سالم و بدون شبهه یادمان‌های غیرمتمرکز است. بنا به سلیقه این یا آن شهر، و یا این یا آن کمیته برگزارکننده می‌توان و باید ابتکارات و محورهای دیگری را بر آن افزود. این کار خویست که به تنوع و چندگونگی برنامه‌ها می‌افزاید، اما تنوع به این معنا نیست که سه محور و خواست کلیدی یادمان‌ها به دست فراموشی سپرده شوند. به همین دلیل، فراخوان مشترک بر این محورها تاکید دارد. به توجه به این محورهاست که ما از تمامی تلاش‌هایی که در این راستا باشد، پشتیبانی می‌کنیم.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۸

۷ سرکوب در ایران و فعالیت در عرصه بین المللی

از: همایون ایوانی، یادداشت های شتابزده - ۲

در تدارک سومین گردهمایی سراسری

(هانوفر، ۱۸ تا ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹)

این نوشته را به یاد رفیق همبندم، بهنام کرمی تقدیم می‌کنم که خبر دردناک از دست دادنش را در ایران دریافت کردم. وقتی از بهنام می‌نویسم یا می‌گویم، لبخند همیشگی و مهرش به رفقای همبند، در ذهنم نقش می‌بندد. او از جان بدر بردگان کشتار سراسری ۱۳۶۷ بود و آن روزهای تلخ پس از کشتار، روزهای درخشش شخصیتش بود که توان قابل احترامش را در مقابله با چنین شرایط سهمناکی نشان می‌داد. امیدوارم، خانواده بهنام، من و سایر همبندیانش را در غم خود شریک بدانند و در این روزهای سخت ما را در کنار خودشان احساس کنند.

با انتشار اطلاعیه^۱ شماره ۲ و نیز برگزاری دو جلسه پالتاکی درباره گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، مراحل جمعبندی نظرات رسیده و اعلام محورهای بحث های امسال در گردهمایی نزدیک می‌شود. برای تداوم مشورت با طیف وسیع تری از علاقمندان به کارهای مربوط گردهمایی سراسری در تاریخ ۲۹ مارس جلسه پالتاکی دیگری برگزار خواهد شد که بیشتر به هم رایی و گفتگو درباره موضوعات پیشنهادی در گردهمایی آتی خواهد پرداخت^۲.

همچون دو گردهمایی پیشین، مسائل، بحث‌ها و کارهای معوقه بسیاری در زمینه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و برای آزادی زندانیان سیاسی وجود دارد که پرداختن به همه آن‌ها در یک گردهمایی سه روزه میسر نیست. طرح درستی از دستور کار گردهمایی سراسری زمانی میسر است از کلی‌گویی و ذکر انبوه خواسته‌ها، به سوی طرحی مشخص برای هر قسمت از ایده‌های مطرح شده حرکت کرد. درهم آمیختگی خواسته‌ها تحت عنوان "فعالیت بین المللی"، "دادگاهی کردن رژیم جمهوری اسلامی" و همکاری و همبستگی بین المللی برای دفاع از زندانیان سیاسی، در جریان بحث‌های چند سال اخیر و نیز پیشنهادهای برای گردهمایی سوم مطرح شده است، باعث شد که این یادداشت را به این مسئله اختصاص دهم.

اینکه در "عرصه بین المللی کم کار شده است..." را تقریباً همه مدافعین حقوق زندانیان سیاسی توافق دارند، اما انتظارات و یا برنامه‌هایی که در پی آن مطرح می‌شود، به موضوعاتی متفاوت و بعضاً با محتوایی متضاد اشاره دارد. به همین دلیل، بایستی هر کدام از اهداف و یا خواسته‌ها را کمی دقیق‌تر طبقه بندی کرد.

بازتاب بین المللی کشتارهای سراسری در ایران

بخشی از پیشنهادات اشاره به کم کاری در زمینه روشننگری درباره وقایع سی ساله اخیر در ایران دارد. این که برای مخاطب غیرایرانی منابع و اسناد از زاویه دید پیشرو و چپ کمتر ارائه شده است. تجربیات مبارزه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی و سرکوب وحشیانه این رژیم برای افکار عمومی بین‌المللی و نیروهای پیشرو به اندازه کافی توضیح داده نشده است و به همین دلیل

برای جبران این کاستی‌ها بایستی فعالیت‌های خود را بین‌المللی کرده و رو به افکار عمومی جهانیان صحبت کنیم.

این واقعیتی غیرقابل انکار است که در زمینه انتشار کتاب و اسناد به زبان‌های دیگر، به ویژه زبان‌های رایج بین‌المللی، نظیر انگلیسی، اسپانیایی، فرانسه و آلمانی، جای کار بسیار خالیست. در این زمینه، در سال‌های اخیر تلاش‌هایی انجام شده است که می‌توان به انتشار کتاب TONDAR به زبان آلمانی^۲، زیستن در سرسرای مرگ (Living In The Antechamber of Death) و We Lived to Tell به زبان انگلیسی^۵ و نظایر آن‌ها اشاره کرد. با این وجود، این تلاش‌ها در مقابل انبوه اطلاعات تخریبی از سوی رژیم و اعوان و انصارش در عرصه بین‌المللی ناکافی است. امیدوارم که در گردهمایی، فضایی فراهم شود که بتوانیم بیشتر در این باره به مشورت و بهینه‌سازی روش‌های کاری در این زمینه بپردازیم. حضور متخصصان، مترجمین و نیز صاحب‌نظران در کنار هم، در روزهای گردهمایی مجالی برای ما فراهم می‌کند که تلاش‌ها در این زمینه را گامی دیگر به پیش ببریم.

دادگاهی کردن جمهوری اسلامی

مسئله دیگری که در طول چند سال اخیر به انحاء مختلف طرح شده، مسئله "دادخواهی" است. فعالیت‌هایی که منجر به شکل‌گیری "تریبونال بین‌المللی" شد تا جلساتی که در شهرها و یا کشورهای مختلف اروپا و امریکا به طرح "دادخواست" و پیگیری حقوقی کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی اختصاص داده شده و می‌شود، نشان می‌دهند که این ایده، هنوز از پختگی کافی برای پیشبرد جدی برخوردار نیست. به دریافت من، طرح درست مسئله "دادخواهی" هنوز به درستی باز نشده است. دادخواهی صرفاً امری "حقوقی"

نیست، بلکه در سطح فردی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پیامدهایی بایستی داشته باشد که معمولاً در بحث‌ها به فراموشی سپرده می‌شود. درباره نوع پرداختن به دادخواهی، از لحاظ حقوقی نیز طرح جامع و مورد توافق عمومی وجود ندارد. از ایده استمداد از دادگاه‌های دولت‌های اروپا و امریکا، تا دادگاه راسل و یا دادگاه بین‌المللی لاهه در پیشنهادات دیده می‌شود. در کنار این پیشنهادات، دادگاه‌های مردمی و مستقل یا دادگاهی کردن دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی مستقیماً توسط مردم ایران نیز طرح می‌شود. فکر کنم هر ناظر منصفی، درک می‌کند که از کمیته برگزارکننده گردهمایی سوم، در طول روزهای گردهمایی انتظار "معجزه" ای نبایستی داشت. این کمیته فقط تلاش می‌کند که چنین مبحثی را ساختاری منسجم‌تر و روشن‌تر ببخشد تا قدم‌های بعدی در این زمینه، از در هم گویی و التقاط فکری کمتری برخوردار باشد.

مسئله "بودجه" چنین کارزاری بنا به تجربه به سرانجام نرسیده تریبونال بین‌المللی، یکی از نقاط بحرانی خواهد بود که شدیداً بر نوع پیشبرد و ماهیت چنین جنبش دادخواهی‌ای سایه خواهد انداخت. من، به عنوان یکی از جان بدر بردگان از کشتار سراسری ۱۳۶۷، مخالف هرگونه همکاری و یا دریافت کمک از قدرت‌های ارتجاعی و امپریالیستی برای پیشبرد مسئله دادخواهی هستم. برای مبارزه با ارتجاع حاکم بر ایران، دست به دامان ارتجاع دیگری نباید شد.

برای روشن ساختن و تدقیق بحث‌ها در این زمینه، امیدوارم امکان تشکیل یک گروه کاری گسترده و قوی در ماه‌های تدارک گردهمایی سوم فراهم شود و نتایج اولیه و پیشنهاداتش را در روزهای برگزاری گردهمایی به جمع وسیع‌تر حاضرین در جلسه ارائه کند.

مسائل و پرسش های زیادی بایستی مورد بررسی قرار بگیرند که در زیر به برخی از آنها اشاره می کنم:

- نوع دادگاه؟ مسئله استقلال دادگاه؟ تعیین هدف از دادگاهی ساختن رژیم: محکومیت سیاسی؟ تاوان و یا غرامت؟ تثبیت آن به عنوان یک جنایت علیه بشریت؟
- مسئله تعیین وکلایی که پرونده را پیگیری کنند
- رعایت امنیت خانواده ها و جان بدربرندگان از کشتارها که در این پروژه همکاری خواهند کرد
- روشن ساختن ساختاری که روند دادخواهی را پیگیری می کند و مسئله جلوگیری از نفوذ عناصر رژیم یا عناصری که از خود چهره ای بی ثبات در مبارزه پیگیر و مترقی بر علیه حاکمان و قدرت های جهانی نشان داده و یا می دهند.
- میزان دامنه و حد و مرزهایی پرونده کشتارهای رژیم را پیگیری می کند. آیا محدود به کشتارهای سیاسی است؟ آیا همه کشتارها و اعدام ها را در نظر دارد؟ آیا برای شروع کار بخش معینی را در دستور کارش قرار می دهد؟ (برای مثال کشتارهای دهه اول به حکومت رسیدن اسلامبول؟ یا فقط کشتار ۱۳۶۷؟)...
- تامین مسئله مالی، تضمین های کافی برای جلوگیری از سوء استفاده های مالی یا دست دراز کردن به سوی منابع مالی دولتهای خارجی
- تعیین شاکی یا شاکیان؟ شکایت عمومی و سیاسی؟ کدام مراجع حقوقی مورد نظر هستند؟ مراجع حقوقی کشورهای اروپا و امریکا؟ مراجع حقوقی بین المللی؟ دادگاه های مستقل و مردمی؟

تشدید فعالیت‌ها در این زمینه زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم؛ پس از گردهمایی سوم، کارهای تدارکاتی برگزاری جلسه‌ای بین‌المللی با همکاری مشترک نیروهای پیشرو کشورهای دیگر در آوریل ۲۰۱۰ در دستور کار ما قرار دارد. با توجه به این امر، می‌توان در گردهمایی سوم حول مسئله دادخواهی، مشخص‌تر و وسیع‌تر بحث کرد. با توجه به این که هیئت ایرانی، عضو هیئت برگزارکننده سمینار بین‌المللی می‌باشد، انتظار می‌رود که هیئت نمایندگی ایران با نظرات و طرح‌های جامع‌تری در این کنفرانس بین‌المللی شرکت کند.

همبستگی بین‌المللی

عرصه مهمی که در "فعالیت‌های بین‌المللی" در سایه قرار می‌گیرد، همبستگی و همکاری بین‌المللی با سایر نیروهای پیشرو در جهان است. این امر اتفاقی نیست. فعالیت بین‌المللی از دیدگاه ناسیونالیستی پنهان و آشکار ایرانی، "فقط به این درد می‌خورد!" که ناسیونالیست‌های ایرانی بروند و بگویند "لطفاً به مشکل ما توجه کنید!" در این دیدگاه، زندان و سرکوب در کشورهای دیگر چندان اهمیتی ندارد و یا حداقل "اصلاً با ایران قابل مقایسه نیست!". این که در زندان‌های ترکیه ۳۰۰ زندانی در یک عملیات کشته می‌شوند، این که در زندان‌های کشورهای اروپایی و آمریکایی ده‌ها و صدها زندانی سیاسی سال-هاست در ایزولاسیون و زندان انفرادی به سر می‌برند، این که در السالوادور، گواتمالا، کلمبیا، شیلی، آرژانتین و... چه فجایعی رخ داده و می‌دهد، برای دیدگاه ناسیونالیستی قابل توجه نیست! فقط بقیه جهان باید با ما همدردی و همبستگی نشان بدهد. گفتگوهای زندان، از همان آغاز، از چنین شیوه‌ای پرهیز کرده است. مقابله با سرکوبگرانی که در ایران بیداد می‌کنند، جدا از

مبارزه بر علیه حاکمانی نیست که مردم سایر کشورها را در انفرادی‌ها، در نسل کشی‌های بی‌رحمانه و وسیع، در ترورهای خیابانی و یا سایر اشکال نبود می‌کنند، تا همچنان بر اریکه قدرت بمانند. به همین دلیل، حضور و همبستگی بین‌المللی زندانیان سیاسی ایران، در رسانه‌های ایرانی و یا مخاطبینی با رگه‌های آشکار و پنهان ناسیونالیستی مورد استقبال و یا پشتیبانی قرار نمی‌گیرد. در واقعیت امر، پرداختن به مسئله جنایات رژیم جمهوری اسلامی و توضیح سیستماتیک آن برای افکار عمومی جهان، بدون همکاری و همبستگی با نیروهای آگاه و پیشرو کشورهای مختلف میسر نیست و حضور فعالین ایرانی در کنفرانس‌های بین‌المللی، مجالی برای چنین کار توضیحی و روشنگرانه در زمینه ایران فراهم می‌آورد.

برخی از نمونه کنفرانس‌های بین‌المللی که هیئت‌هایی از زندانیان سیاسی ایران و یا مدافعین دفاع از حقوق زندانیان سیاسی در آن حضور داشته‌اند و متأسفانه به اندازه کافی در رسانه‌های فارسی زبان به آن توجه نشده است:

- از اول تا پنجم آپریل ۱۹۹۹ در شهر برلین - آلمان کنفرانس همبستگی بین‌المللی و آزادی زندانیان سیاسی سراسر دنیا برگزار شد که در آن هیئت ۱۵ نفره ایرانی در آن حضور یافت.^۷ از جمله گروه‌های کاری در این کنفرانس "دادگاه سیاسی و دفاع"^۸ به مسئله مشکلات حقوقی در ارتباط با دفاع از زندانیان سیاسی در کشورهای مختلف پرداخت.

- اولین کنفرانس بین‌المللی علیه ایزولاسیون، در آمستردام - هلند، ۲۰۰۲: با حضور بیش از ۲۰۰ شرکت کننده از کشورهای - هلند، دانمارک، یونان، پرو، ترکیه، ایران، سوئد، آلمان، ایتالیا، اتریش، فلسطین، اسپانیا، فرانسه، بلژیک، آمریکا، ایرلند، اردن و... برگزار گردید. یکی از فعالین سوسیالیست ایرانی شرایط حاکم بر زندان -

های ایران را برای حاضرین در این کنفرانس افشا نمود. موضوعات بحث این کنفرانس شامل نکات زیر بود:

- تاثیر ایزولاسیون بر زندانیان سیاسی
- چگونه برخورد کردن با ایزولاسیون در سطح بین المللی و محلی
- همبستگی بین المللی با زندانیان سیاسی
- تاثیر ایزولاسیون بر خانواده های زندانیان سیاسی
- سمینار بین المللی (یک روزه) درباره زندانیان سیاسی در ایران، فلسطین، ترکیه و زندانیان سیاسی در اروپا در سپتامبر ۲۰۰۳ در کپنهاک - دانمارک برگزار گردید. در این کنفرانس یکی از فعالین گفتگوهای زندان، وضعیت سیاسی و زندانهای ایران را برای شرکت کنندگان در این سمینار تشریح کرد.
- دومین کنفرانس برعلیه ایزولاسیون، فلورانس - ایتالیا، ۱۹ تا ۲۲ دسامبر ۲۰۰۳: این کنفرانس با حضور زندانیان سیاسی سابق و خانواده زندانیان از ترکیه، ایرلند (ارتش آزادیبخش ایرلند)، آلمان (فراکسیون ارتش سرخ)، ایتالیا (بریگارد سرخ)، باسک، فلسطین و ایران تشکیل شد. موضوع مرکزی سمپوزیم گسترش مبارزه علیه ایزولاسیون بود که به طرز روزافزونی توسط حکومتها در کشورهای مختلف برای شکنجه روحی و قطع تماس زندانیان سیاسی با یکدیگر به کار گرفته می شود. نمونه های فاجعه بار چنین زندانهایی را در کشورهای نظیر ترکیه، فلسطین، ایران و زندانهای تحت کنترل آمریکا (برای مثال گوانتانامو) و... می بینیم. در طول سه روز جلسات سمپوزیم، گزارشاتی از سوی وکلا، پزشکان

و هیئت‌های نمایندگی از وضع زندان‌های مختلف ارئه شد. آنان به ویژه وضع زندان‌های ترکیه پس از حمله بی‌رحمانه پلیس و قتل بیش از ۳۰۰ نفر از زندانیان، و شرایط زندانیانی که هنوز در اعتصاب غذا (اصطلاحی که از سوی فعالین سیاسی ترکیه به کار برده می‌شود: "روزه مرگ") به سر می‌برند، پرداختند.^۱

• از ۲۰ تا ۲۳ ماه مه ۲۰۰۴ "کنفرانس بین‌المللی پشتیبانی از زندانیان سیاسی" با شرکت بیش از ۲۰۰ نفر از زندانیان سیاسی سابق و نیز فعالین مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در شهر "سن سباستین" - باسک برگزار شد. هیئت زندانیان سیاسی ایرانی از طرف گفتگوهای زندان در کنار مبارزین باسک، پورتوریکو، نیکاراگوا، کردستان، ترکیه، امریکا، ایتالیا، آلمان، اتریش، آرژانتین، پرو، ایرلند، افریقای جنوبی، فلسطین، صحرای غربی، تامیل، انگلستان، سوئد، دانمارک، کورس، کاتالونیا، گالیسی، اسپانیا، بلژیک، شیلی و... در طی این کنفرانس سه روزه در هفت گروه کاری به بحث و تبادل نظر درباره موضوعات زیر پرداختند^۱:

- ۱- شاهدان عینی
- ۲- مبارزه و همبستگی
- ۳- مبارزه و حقوق
- ۴- فراریان سیاسی
- ۵- ذات زندان سیاسی به عنوان یک موضوع سیاسی
- ۶- خصلت زندان و شرایط زندانیان سیاسی
- ۷- همبستگی با زندانیان سیاسی و عفو عمومی

• پنجمین کنفرانس بین المللی علیه ایزولاسیون از ۱۵ تا ۱۸ دسامبر ۲۰۰۶، آتن - یونان با حضور بیش از ۱۵۰ شرکت کننده از ۱۷ کشور برگزار گردید^{۱۱}. نماینده گفتگوی‌های زندان در این کنفرانس شرکت کرد و درباره اوضاع سیاسی، شرایط حاکم بر زندان‌های ایران و وضعیت حساس خاورمیانه و اهداف امپریالیست‌ها در منطقه برای حاضرین در کنفرانس سخنرانی کرد. تم‌های بحث این کنفرانس شامل نکات زیر بود:

- دادگاه‌های سیاسی و جنایی کردن مبارزه دمکراتیک
- استفاده ایزولاسیون علیه زندانیان
- تاثیرات قانون علیه ترور بر مبارزات
- ششمین پلاتفرم بین المللی علیه ایزولاسیون، بروکسل - بلژیک، ۱۷ تا ۱۴ دسامبر ۲۰۰۷: در این کنفرانس از کشورهای مختلف جهان شرکت کردند - ترکیه، آلمان، مصر، دانمارک، فلسطین، کوبا، اردن، ونزوئلا، اسپانیا، آمریکای شمالی، ایرلند، ایران و...
تم‌های بحث کنفرانس شامل:

- ۱ - مبارزه ضد امپریالیستی و آزادی بیان
- ۲ - ایزولاسیون علیه کشورها، کشورهای اشغالی و بایکوت و محاصره
- ۳ - جلسه عمومی، شرکت هیئت‌های بین‌المللی (سخنرانی و بحث) و پیام‌های همبستگی
- ۴ - زندانیان امپراطوری (ابو غریب، گوانتانامو و...)
- ۵ - موزیک، گروه موزیک از ترکیه و هنرمندان بین المللی
- ۶ - نمایشگاه عکس از زندانیان سیاسی ترکیه و ایران
- ۷ - عدالت و حقوق فردی تحت قانون علیه ترور

۸- آزادی فردی (مدنی)

۹- اتحادیه های کارگری علیه سرکوب آزادی

۱۰- کنفرانس مطبوعاتی و جمع بندی و بیانیه عمومی

- کنفرانس بین المللی برای همبستگی با زندانیان سیاسی در جهان با حضور بیش از ۱۵۰ نفر شرکت کننده از کشورهای اروپایی، خاورمیانه و... از تاریخ ۲۴ تا ۲۵ ماه مه ۲۰۰۸ در کلن - آلمان برگزار گردید. فعالین گفتگوهای زندان در این کنفرانس شرکت کردند و درباره تجربه فردی از زندان های رژیم در دهه ۶۰، کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و اوضاع سیاسی ایران و مبارزات جاری کارگران، زنان، دانشجویان سخنرانی کردند.
- فوروم اجتماعی اروپا: فعالین گفتگوهای زندان با هماهنگی کمیته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران - دانمارک و اینترناسیونال فوروم - دانمارک، کمیته هماهنگی برگزاری یادمان کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰، در پنجمین فوروم اجتماعی اروپا در یکی از کمیته های کاری تحت نام "کشتار زندانیان سیاسی در ۶۰ توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران" شرکت کردند و همزمان با نمایش فیلم و نمایشگاه عکس چهره جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی را افشاء نمودند.^{۱۲}

کارهای انجام شده، کارهایی که در راه داریم!

متأسفانه فعالیت ها و همبستگی بین المللی در زمینه مبارزه بر علیه سرکوب، اختناق و زندان، بازتابی شایسته در رسانه ها و افکار عمومی فارسی زبانان نمی یابد. گویی یا فعالیت بایستی مختص "ایرانیان" باشد، پس بین المللی

نیست! و یا فعالیت بایستی بین‌المللی باشد، پس بحث جالبی برای مخاطبین ایرانی نیست!

اما، علی‌رغم کاستی‌های بسیار در این زمینه کم‌کار نشده است. نمونه‌های فوق، فقط بازتاب بخش کوچکی از فعالیت‌های در این زمینه است که امیدوارم با کمک سایر عزیزان این بخش کامل‌تر شود.

۲۴ مارس ۲۰۰۹

۸ پیگرد و مجازات مسبین کشتار و شکنجه

از همایون ایوانی، یادداشت های شتابزده در تدارک کنفرانس بین المللی همبستگی، دفاع و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در جهان - (کپنهاک، اکتبر ۲۰۱۰)

این نوشته را به یاد کاپیتان اسبق تیم ملی بسکتبال ایران، مسعود طاعتی زاده رفیق و همبند ارجمندمان در زندان های جمهوری اسلامی^{۱۳} و پدر سیاوش محمودی که در سال های دهه شصت، رنج و سختی اسارت، شکنجه و سپس اعدام یکی از فرزندانش را تحمل کرد^{۱۴}، تقدیم می کنم. خبر دردناک از دست دادنشان را در روزهای گذشته دریافت کردیم. امیدوارم، خانواده مسعود و نیز سیاوش، من و سایر زندانیان سیاسی سابق را در غم خود شریک بدانند و در این روزهای سخت ما را در کنار خودشان احساس کنند.

از اواخر دسامبر ۲۰۰۹، با انتشار دعوتنامه ای کمیته تدارک کنفرانس بین المللی همبستگی، دفاع و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در جهان^{۱۵} مدافعین حقوق زندانیان سیاسی و به ویژه فعالین ایرانی فراخوانده شده اند تا در این کنفرانس فعالانه شرکت کنند. سازماندهی کنفرانس بین المللی کپنهاک بر پایه ورک شاپ (workshop) در نظر گرفته شده است.

کنفرانس سه روزه، در اکتبر سال ۲۰۱۰ برگزار می شود و تاکنون موفق شده است تا حمایت تعداد زیادی از نیروهای ضد سرکوب و کمیته های مدافع زندانیان سیاسی را به این کنفرانس جلب کند. هیئت های نمایندگی از کشورهای مختلف هر کدام بخشی از کمیته تدارکات کنفرانس بین المللی را

تشکیل می‌دهند. این هیئت‌ها می‌توانند در تمام تصمیم‌گیری‌ها به شکل برابر نقش داشته باشند. کمیته تدارک تلاش دارد تا توافق و همکاری گروه‌های گسترده‌تری از طیف‌های مختلف چپ و جنبش‌های اجتماعی برای شرکت در این کنفرانس جلب کند. برای کنفرانس هیئت‌های نمایندگی می‌توانند ورک شاپ‌ها و گروه‌های کاری دیگری را پیشنهاد کنند که در زمان باقی مانده تا اکتبر امسال، کارهای تدارک بحث‌ها و محوربندی موضوعات آن‌ها به انجام برسد.

به همین جهت ضروری دیدم یادداشت‌هایی را به یکی از جنبه‌هایی که می‌تواند در کنفرانس بین‌المللی برای ما، به عنوان بخشی از زندانیان سیاسی سابق ایران، دارای اهمیت می‌باشد، اختصاص دهم. علاوه بر این، علاقمندان می‌توانند به سوابق فعالیت‌های بین‌المللی گفتگوهای زندان و سایر فعالین ایرانی در یادداشت‌های شتابزده پیشین نگاهی داشته باشند.^{۱۶}

سال گذشته در یادداشتی در زمینه «سرکوب در ایران و فعالیت بین‌المللی» با اشاره به نگرش فعالین ایرانی درباره فعالیت‌های بین‌المللی، نوشتم: «متأسفانه فعالیت‌ها و همبستگی بین‌المللی در زمینه مبارزه برعلیه سرکوب، اختناق و زندان، بازتابی شایسته در رسانه‌ها و افکار عمومی فارسی‌زبانان نمی‌یابد. گویی یا فعالیت بایستی مختص "ایرانیان" باشد، پس بین‌المللی نیست! و یا فعالیت بایستی بین‌المللی باشد، پس بحث جالبی برای مخاطبین ایرانی نیست!»^{۱۷} به دریافت من، کارهایی همچون بازتاب بین‌المللی کشتارهای سراسری در ایران، دادگاهی کردن جمهوری اسلامی و همبستگی بین‌المللی در چارچوب حرکت‌های لحظه‌ای و به اصطلاح آکسیونی بایستی دیده شود. فعالیت در این زمینه‌ها با نگرشی درازمدت و پیگیر قابلیت دوام و اثرگذاری دارند. روشن است که تجربیات مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و سرکوبگری این رژیم برای افکار عمومی بین‌المللی و نیروهای پیشرو با

رویکردی سیستماتیک توضیح داده نشده است. نیروهای پیشرو بین المللی، همیشه از کمبود اسناد و مدارک، تحلیل روشن و منسجم از سوی فعالین چپ ایرانی انتقاد داشته‌اند. کنفرانس بین المللی کپنهاگ، زمینه مناسبی است که فعالین ایرانی، گامی در جهت رفع کاستی‌های فعالیت‌های بین‌المللی در زمینه دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و قربانیان شکنجه و بازماندگان‌شان بردارند.

پیشنهاد تشکیل گروه کاری «دادگاه مستقل و مردمی برای پیگرد و

مجازات سرکوبگران»

با توجه به این‌که هیئت نمایندگی ایرانی، عضو هیئت برگزارکننده کنفرانس بین‌المللی می باشد، انتظار می‌رود که این هیئت با نظرات و طرح‌های جامع-تری در آن شرکت کند. مسئله تشکیل گروه کاری «دادگاه مستقل و مردمی برای پیگرد و مجازات سرکوبگران» می‌تواند یکی از این طرح‌ها باشد. افزون بر این، پیشنهاد تشکیل یک «گروه کاری دائم» درباره این موضوع، می‌تواند قدمی باشد که بحث‌های مربوط به دادگاه یا تریبونال مستقل در سطحی وسیع‌تر انجام شود و از مهلکه فضای دوباره‌گویی و مبهم‌گویی خارج شود. کنفرانس کپنهاگ، امکان مناسبی است تا بحث «تریبونال مستقل و مردمی» از دیدگاهی پیشرو و تخصصی با توجه به تجربیات کشورها و جنبش‌های دیگر بازگشایی شود و به ژرفای بیشتری دست یابد. تریبونالی که می‌بایستی آغازی برای یک روند سیاسی طولانی باشد و خصیصه و چهره‌ای سیاسی و حقوقی داشته باشد.

از نظر سیاسی می بایستی علیه نقض حقوق بشر و علیه شکنجه سیستماتیک در کشورهای مختلف و از جمله ایران به پیش برده شود. برای من، به عنوان یکی از جان بدربرندگان از کشتارهای دهه شصت، روشن ساختن مسئله مجازات مجرمین در کشورهای مختلف یکی از جنبه های مهم این کنفرانس به شمار می آید. ضروری است که از نظر حقوقی، مدارک برای این نوع جنایات جمع آوری شوند. از همین رو، اهمیت دارد که وکلای مدافع و قاضی های پیشرو در این تریبونال فعالانه شرکت کنند.

تشکیل گروه کاری دائم برای مسئله «دادخواهی» و یا بررسی تجربیات پیشین در زمینه «تریبونال بین المللی» ضرورتی است که برای پاسخ به آن، نیاز به همکاری های گسترده تری داریم. قبلاً هم تاکید داشته ام که «دادخواهی صرفاً امری "حقوقی" نیست، بلکه بایستی در سطح فردی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پیامدهایی داشته باشد که معمولاً در بحثها به فراموشی سپرده می شود. درباره نوع پرداختن به دادخواهی، از لحاظ حقوقی نیز طرح جامع و مورد توافق عمومی وجود ندارد. از ایده استمداد از دادگاه های دولت های اروپا و امریکا، تا دادگاه راسل و یا دادگاه بین المللی لاهه در پیشنهادات دیده می شود. در کنار این پیشنهادات، دادگاه های مردمی و مستقل یا دادگاهی کردن دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی مستقیماً توسط مردم ایران نیز طرح می شود.»^{۱۸}

تریبونال و مسئله «بودجه»

شاید اعتماد و احترام به انبوه جانفشانان و جانباختگان دهه های اخیر است که معمولاً به افراد و یا نهادهایی که در زمینه دفاع از حقوق زندانیان سیاسی فعالند، کمتر درباره نگرش سیاسی و نحوه برخوردشان به مسئله حقوق بشر

سخت گرفته می‌شود. از آن فراتر از منابع مالی و تدارکاتی این نهادها نیز پرسشی در میان نیست. این امر قابل درک و احترام است، زندگی تعداد بیشماری از زندانیان در خطر بوده و هست، خانواده‌های آن‌ها در فشار و تعقیبند. در این وضعیت، هر اعتراضی، هر چند ناچیز، برای مهار و عقب راندن دستگاه کشتار رژیم جمهوری اسلامی لازم است و ضروری.

این دغدغه، کار را برای من نیز سخت می‌کند تا چنین بحثی را باز کنم ولی بعد از مدت‌ها کلنجار رفتن با خودم، و احساس خطر از به کژراهه کشیده شدن انگیزه‌های پاک و ارزشمند میلیون‌ها انسان که برای آزادی زندانیان سیاسی کوشیده و می‌کوشند و حتی در این راه جانشان را هم فدا می‌کنند، تصمیم گرفتم تا «کج بنشینم و راست حرفم را بزنم».

در سال گذشته در یادداشت‌م به مسئله منابع مالی و بودجه فعالیت‌های دفاع از حقوق بشر و به ویژه تریبونال، اشاره‌ای کوتاه کردم: «مسئله "بودجه" چنین کارزاری بنا به تجربه به سرانجام نرسیده تریبونال بین‌المللی، یکی از نقاط بحرانی خواهد بود که شدیداً بر نوع پیشبرد و ماهیت چنین جنبش دادخواهی‌ای سایه خواهد انداخت. من، به عنوان یکی از جان بدر بردگان از کشتار سراسری ۱۳۶۷، مخالف هرگونه همکاری و یا دریافت کمک از قدرتهای ارتجاعی و امپریالیستی برای پیشبرد مسئله دادخواهی هستم. برای مبارزه با ارتجاع حاکم بر ایران، دست به دامان ارتجاع دیگری نباید شد.»^{۱۹}

شاید برای برخی از خوانندگان، دلیل چنین اشاره و تأکیدی ناروشن بود. با گسترش روند حوادث چند ماه اخیر و فعال شدن نیروهای از قدرت رانده شده رژیم جمهوری اسلامی و نیز اپوزیسیون نئولیبرال ایرانی، مسئله منابع مالی و تاثیر آن در نوع پیشبرد و ماهیت مبارزه برعلیه رژیم جمهوری اسلامی بیش از پیش جلب توجه می‌کند.

اکنون چند سالی است که خبرهای مختلفی از سرمایه گذاری دولت جمهوری اسلامی از سوئی و دولت های امپریالیستی از سوی دیگر، در میان اپوزیسیون ایرانی این سو و آن سو پخش می شود. با اولین خبرها، فضایی هیستریک اوج می گیرد تا منتقد یا منتقدین را خاموش کنند و اصل اعتراض را که «چرا از یک منبع خطرناک کمک می گیرید؟» در زیر بار انبوه اتهامات شخصی و پرخاشگری های عنان گسیخته دفن شود. احتمال می دهیم که این یادداشت نیز، همچون سایر اعتراضات در گرداب فراموشی غرق شود! با این حال می نویسم تا شاید چند وجدانی را تلنگری زده باشم.

شاید بتوان دریافت کمک مالی و یا تدارکاتی، از ارتجاع اسلامی و یا امپریالیسم جهانی را به دو گروه اصلی طبقه بندی کرد:

افراد، سازمان ها و نهادهایی این کمک ها را دریافت می کنند ولی به دلایل سیاسی و یا پنهان کاری از افکار عمومی (و یا افرادی که با آنها کار می کنند)، منابع خود را اعلام نمی کنند و یا وقتی از سوی دیگران مطرح می شود آن را تکذیب کرده یا به سکوت برگزار می کنند.

افراد، سازمان ها و نهادهایی که آشکارا این کمک ها را دریافت می کنند و حتی بعضاً به عنوان دلیلی برای «معتبر» بودن کارهایشان استفاده می کنند.

گروه اول، معمولاً از سنت سیاسی و یا فکری ای می آیند که «چهره مستقل سیاسی» و «عدم اتکا به منابع ارتجاعی یا غیر ملی» در نظام ارزشی سابق آن ها نقش ایفا می کرده است. به همین دلیل، عملکرد خودشان را که در تناقض با دیدگاههای سیاسی، فکری یا اخلاقی اعلام شده اشان قرار دارد، انکار می کنند. این اخلاق دوگانه، به بیان حافظ برای ما قرن هاست شناخته شده است:

«واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می رسند آن کار دیگر می کنند»

گروه نخست، در چند سال اخیر با پروژه‌هایی نظیر پروژه شهزاد نیوز و رادیو زمانه و... تجربه شده است. من نظرم را در همان مقطع بیان کرده‌ام. با برداشتی از برتولت برشت، می‌توانم بگویم با افراد و یا گروه‌های کوچک و بزرگی از تبهکاران روبروئیم که «حقیقت را می‌دانند ولی آن را انکار می‌کنند».

گروه دوم، منابع مالی و ارتباطات خود را پنهان نمی‌کند، دیدگاهش این است. چنین روابطی مشروعیت دارد و یا به عبارتی مناسب‌تر، حقانیت دارد. بنابراین با دیدگاهی سیاسی روبرو هستیم که ارتباط با نیروهای همچون لابی‌های رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور و یا نهادهای دولت آمریکا و یا جامعه اروپا را بخشی از متحدین و پشتیبانان خود ارزیابی می‌کند. تاکید می‌کنم که بحث بر سر دولت‌هاست و نه نهادهایی که بر اثر مبارزات اجتماعی و طبقاتی تثبیت شده‌اند و دستاورد قرن‌ها مبارزه مردم این کشورها در اروپا و آمریکا هستند.

در این یادداشت، من به گروه اول نخواهم پرداخت. به بیان دیگر، این نوشته افشاگرانه نیست و امری پنهان را «رو» نمی‌کند، بلکه نگاهش به رویه و دیدگاهی است که گرفتن کمک مالی و تدارکاتی از منابع ارتجاعی و امپریالیستی را آشکارا اعلام کرده و بعضاً به آن افتخار نیز می‌کند. اجازه دهید پیش از مشخص‌تر بحث کردن در این باره، کمی نزدیک‌تر با چند موسسه و نهاد شناخته شده که در چند ساله اخیر در این زمینه‌ها فعال بوده‌اند، آشنا شویم.

بنیاد ملی دموکراسی

(The National Endowment for Democracy-NED)

NED یکی از موسسات آمریکایی است که به تامین بودجه در مناطق آفریقا، آسیا، اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای لاتین و خاورمیانه برای تقویت روندهای نزدیک به دولت آمریکا مشغول می باشد. برای مثال، در منطقه خاورمیانه کشورهای افغانستان، الجزایر، بحرین، ایران، عراق، اردن، لبنان، لیبی، مراکش، تونس، سوریه، ترکیه و نوار غزه و ساحل غربی رود اردن از کمک های مالی این موسسه بهره مند شده اند. اگر به لیست کمک ها در سایر مناطق جهان نیز توجه کنیم، ساختار ترویج سیاست های موافق دولت آمریکا را در کشورهای بحرانی می بینیم. شاید در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به علت بحران سیاسی و اقتصادی در تمامی کشورها، ویژگی سیاست کمک دهی کمتر به چشم بخورد، ولی هنگامی که به اروپا می رسیم لیست کشورهایی که کمک دریافت کرده اند ویژگی سرمایه گذاری سیاسی و فرهنگی در کشورهای معین را بیشتر درمی یابیم. کشورهای دریافت کننده کمک در سال ۲۰۰۸ از سوی این موسسه عبارتند از: آلبانی، بوسنی - هرزگوین، کوزوو، مقدونیه، مولداوی، صربستان و مونته نگرو. نتیجه اخلاقی از این لیست: منطقه بالکان، به ویژه پس از حمله ناتو به یوگسلاوی، نیاز به ترویج دموکراسی دارد!



سخنرانی جرج بوش در بنیاد ملی دموکراسی - منبع صفحه بنیاد ملی دموکراسی
(<http://www.ned.org/events/anniversary/20thAniv-Bush.html>)

بنیاد ملی دموکراسی درباره خودش می نویسد:

«بنیاد ملی دموکراسی یک سازمان غیر دولتی و غیر انتفاعی است که در سال (۱۳۶۱) ۱۹۸۳ با پشتوانه مالی کنگره آمریکا تاسیس شده است. آرمان اصلی این بنیاد آزادی جهانی بشریت و توسعه دموکراسی است و از طریق بودجه سالانه خود از هزاران پروژه و فعالیت‌های گروه‌های دموکراسی خواه در سراسر جهان حمایت می‌کند. کشورهای مختلف در آفریقا، آسیا، اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای جنوبی و خاورمیانه و جمهوری‌های سابق شوروی می‌توانند از کمک‌های مالی این بنیاد بهره‌مند شوند...»^{۲۰}

برای یادآوری، این موسسه در سال ۱۹۸۳ در هنگام ریاست جمهوری رونالد ریگان و در اوج جنگ سرد تاسیس شد. در آن سال‌ها، نو محافظه کاران که از طریق حزب جمهوری خواه و ریگان، جنگ سرد بر علیه «امپراطوری شیطان» (بلوک شرق) را به اوج بی‌سابقه‌ای رسانده بودند. یکی از مواردی که از ۱۹۷۳ با امضای قرارداد هلسینکی (کنفرانس امنیت و همکاری اروپا) در دولت‌های قبل از ریگان (نیکسون، فورد و جیمی کارتر) اهرم فشار بر روی

بلوک شرق و شوروی سابق بود، بند ۷ «سید یک» قرارداد هلسینکی بود که در آن «احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی، از جمله آزادی اندیشه، آزادی وجدان، آزادی مذهب و یا آزادی عقیده» ذکر شده بود. کافیسیت به توضیح رسمی موسسه NED که در بالا آورده شده و سال تاسیس آن و اهداف فعالیتش توجه کنیم تا بهره‌مندی از کمک‌های مالی این موسسه را نیز ارزشیابی کنیم.

با این مقدمات، می‌خواهم به لیست دریافت‌کنندگان مالی ایرانی از سوی این موسسه بپردازم. در سال ۲۰۰۸ رسماً ۴۴۸۹۷۳ دلار به برخی از نهادهای ایرانی پرداخت شده است^{۲۱}. [ترجمه آزاد فارسی آن را یکی از رفقا برایم ارسال کرده است برای متن اصلی به لینک بالا مراجعه کنید]:

بنیاد عبدالرحمن برومند برای پیشبرد حقوق بشر و دموکراسی در

ایران (بنیاد برومند)

\$ ۱۴۰,۰۰۰

برای آگاهی از اعدام‌های فراقضایی در ایران از زمان انقلاب سال ۱۹۷۹ برای فهم و ترویج حقوق بشر و اصول دموکراسی است. بنیاد برومند وب سایت الکترونیکی خود را توسعه خواهد داد و مبتنی بر حقوق بشر کتابخانه امید و جهت انتشار اسناد حقوق بشر به فارسی، تولید مستندهای صوتی و تصویری از داستان‌های قربانیان شکنجه و اعدام، و توسعه منابع آموزشی و کتابچه‌های راهنما در متدولوژی تحقیق در اسناد نقض حقوق بشر.

انجمن جامعه مدنی در ایران (ACSI)

\$ ۸۰,۰۰۰

برای ایجاد همبستگی در میان جامعه مدنی ایران و فعالان حقوق بشر و ارائه اطلاعات دقیق در مورد حقوق بشر در کشور است. ACSI نظارت و گزارش موارد نقض حقوق بشر شهروندان ایرانی گزارش ها را به زبان فارسی و یک وب سایت به زبان انگلیسی را عهده دار خواهد بود. بیشتر با تمرکز بر زندان، اعدام، دادگاه‌ها، ضرب و شتم، آدم ربایی، و نقل مکان های اجباری، و ایجاد لیستی از سازمان‌های بین المللی حقوق بشر، فعالان جامعه مدنی، تصمیم-گیران و رهبران افکار.

مرکز بین المللی پیام انترپرایز (CIPE)

\$ ۷۹۳,۱۴۱

به منظور بالا بردن سطح آگاهی در میان ایرانیان در رابطه با جامعه مدنی و ایجاد اصلاحات شرایط مناسب برای مطرح ساختن اجتماعی، اقتصادی سیاسی خود به منظور توسعه و ارتقاء وب سایت فارسی زبان خود در ارتقای اصلاحات دموکراتیک و اقتصادی همکاری خواهد نمود. CIPE و RICI.

هم چنین ترجمه پیش‌نویس‌ها و مقالات مختلف در اصلاحات دموکراتیک و اقتصادی، شناسایی نشریه مترقی در رسانه‌های ایران که مطلب را در وب سایت، و نشریات ماهیانه منتشر کند و مقالات مفسران مهمان را درج نماید.

طرح تحقیق و پژوهش ایران معاصر (RICI)

۸۷۰۰۰\$

کمک‌ها، برای حفظ و توسعه وب‌سایت "راهبرد" جهت انتشار مقالات به دموکراسی و نقش جامعه مدنی در ایران و روح بخشیدن به بحث‌های دموکراتیک و تبادل آراء و عقاید در بین جامعه مدنی ایران و فعالان دانشجویی است.

- گردآوری تفسیر سیاسی، و تجزیه و تحلیل نظری در رابطه با نقش جامعه مدنی و جنبش دانشجویی در حال گذار به سوی دموکراسی در ایران. علاوه بر این فن‌آوری جدید فیلترینگ در اینترنت ساخته شده است که به استفاده از وب‌سایت غیر قابل دسترس در داخل ایران را امکان‌پذیر خواهد کرد.

اگر لیست ارائه شده از سوی بنیاد ملی دموکراسی NED را دنبال کنیم، نام بنیاد برومند و کتابخانه امید به عنوان اولین دریافت‌کننده کمک‌های مالی در زمینه حقوق بشر دیده می‌شود. همین نام را دنبال می‌کنیم تا به تصویر روشن‌تری از دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی NED آشنا می‌شویم.

بنیاد عبدالرحمن برومند

بنیاد عبدالرحمن برومند در فروردین ماه سال ۱۳۸۰ به ابتکار لادن و رویا برومند، فرزندان عبدالرحمن برومند به ثبت رسیده است. رضا ناصحی در سال ۱۳۸۲ به بنیاد عبدالرحمن برومند پیوسته است و از آن زمان با آن همکاری می‌کند.^{۲۲}

همان گونه که شاید بسیاری از خوانندگان بدانند، عبدالرحمن برومند از فعالین با سابقه جبهه ملی ایران بود که در سال ۱۳۴۲/۱۹۶۳ به عضویت شورای جبهه ملی انتخاب شد ولی عملاً به دلیل سرکوب سیاسی، تا سال ۱۳۵۶ از فعالیت سیاسی وسیع بازماند. اواخر سال ۱۳۵۶ بار دیگر جبهه ملی به فعالیت و تجدید سازمان پرداخت و برومند به عضویت شورای مرکزی برگزیده شد. او دوست و همکار شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم شاه بود و همکاری آنان تا ترور وحشیانه شاپور بختیار توسط رژیم جمهوری اسلامی ادامه داشت.

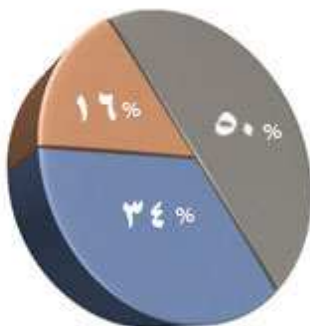
در ادامه موج ترورهای خارج کشور توسط رژیم جمهوری اسلامی، عبدالرحمن برومند روز بیست و نهم فروردین ۱۳۷۰ در پاریس، مقابل آسانسور ساختمانی که آپارتمان مسکونی وی در آن قرار داشت با ضربه های متعدد کارد ماموران رژیم به قتل رسید. دریاہ بنیاد در صفحه اینترنتی اش می خوانیم:

«...بنیاد برومند مستقل است و وابستگی سیاسی به هیچ گروهی ندارد؛ هدف بنیاد پی گیری آرمان های دکتر عبدالرحمن برومند است. تامین عدالت و کمک به استقرار دموکراسی از تعهدات اساسی بنیاد است. بنیاد عبدالرحمن برومند بر آن است که آموزش و تقویت فرهنگ مردم سالاری و اشاعه اندیشه حقوق بشر از شرایط ضروری استقرار و ثبات دموکراسی در ایران می باشد...»^{۲۳}

در زمینه مالی بنا به اعلام رسمی این بنیاد چنین می خوانیم:

«در فعالیت های خود بنیاد عبدالرحمن برومند از حمایت مالی افراد و سازمان های خیریه متعددی برخوردار است. ۵۰٪ بودجه سالیانه بنیاد برومند از سازمان های خیریه خصوصی آمریکایی، ۳۴٪ آن از سازمان های خیریه خصوصی اروپایی، و ۱۶٪ بودجه اش از بنیاد ملی برای دموکراسی (ند)

تأمین می‌شود. ند سازمانی است غیردولتی و غیرانتفاعی، که بودجه‌اش از طرف کنگره ایالات متحده آمریکا تأمین می‌شود اما از دولت مستقل است و تحت نظارت هیئت مدیره ای مستقل و غیر حکومتی اداره می‌شود.^{۲۴}



● بنیاد ملی دموکراسی
● بنیادهای خصوصی اروپایی
● بنیادهای خصوصی آمریکایی

منابع مالی بنیاد برومند در سال ۲۰۰۹

(منبع: <http://www.iranrights.org/farsi/foundation.php>)

اگر آمار داده شده بنیاد ملی برای دموکراسی NED و بنیاد برومند در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ حدوداً در رقم‌های اعلام شده در نظر گرفته شود، بنابر این بنیاد برومند با بودجه سالانه ۸۷۵۰۰۰ دلار در سال مشغول به کار است و از آن منابع به هزینه پروژه‌ها و پرسنلش را تأمین می‌کند.

مرکز اسناد حقوق بشر ایران

در زمینه تماس با زندانیان سیاسی سابق و نیز مسئله تریبونال بین المللی، نام مرکز اسناد حقوق بشر نیز به چشم می خورد. اعضای هیئت مدیره این مرکز عبارتند از اون ام. فیس، رامین احمدی، آدریانا اودیس، پیام اخوان، رویا برومند، لارا دیکینسون، لارنس داگلاس، جانانان فریمن، الیزابت تی. گری جونور، رویا حکاکیان، آندریا کریستی پیتریکونی، دکتر مارتا مینوو، جان جی. سایمون و دکتر فردریک جی. استریتنس^{۲۵}.

نام رویا برومند پیش از این در قسمت بنیاد برومند اشاره شده بود، اینک در هیئت مدیره مرکز اسناد حقوق بشر با رامین احمدی، پیام اخوان و رویا حکاکیان اعضای ایرانی این هیئت را تشکیل می دهند. اهداف مرکز اسناد حقوق بشر ایران عبارتند از:

«به وجود آوردن آرشیوی جامع و عینی از موارد تخلف حقوق بشر در ایران از انقلاب ۱۳۵۷ به بعد و تعیین مسئولیت تخلفات حقوق بشر بر اساس این آرشیو؛

در دسترس قرار دادن این آرشیو به گونه ای که برای عموم مردم و محققان و آموزگاران قابل دستیابی باشد؛

ترویج مسئولیت پذیری، احترام به حقوق بشر و قانون مندی در ایران؛ و تشویق برای برقراری گفتگویی آگاه میان محققان و عموم مردم چه در ایران و چه خارج از ایران درباره وضعیت حقوق بشر در ایران»^{۲۶}

مرکز برای پیشبرد اهدافش از کمک های مالی نهادهای و ارگان های زیر استفاده می کند:

«- بنیاد آکیلپس بودمن

- انجمن آمریکایی خانمهای دانشگاهی

- بنیاد خانوادگی بکمن
- بنیاد اجتماعی شیکاگو
- بنیاد دایموندستون
- دفتر حقوقی فولی هواگ (با مسئولیت محدود)، دفاتر واشینگتن و بوستون
- امور خارجه و تجارت بین‌المللی کانادا
- دوستان کتابخانه اسکراتون مموریال
- انستیتو جیکوب بلاوستاین برای ارتقاء حقوق بشر
- بنیاد جان دوئر
- دفتر حقوقی کینگ و اسپالدینگ (با مسئولیت محدود)، دفتر نیویورک
- ائتلاف اجتماعی نیویورک
- حقوق و دموکراسی (کانادا)
- محققان در معرض خطر/انستیتوی بین‌المللی آموزش
- دفتر حقوقی اسکادن، آپس، اسلیت، میگر، و فلوم
- گروه عملی سخنگویان
- وزارت امور خارجه امریکا صندوق حقوق بشر و دموکراسی
- گروه آموزشی سازمان ملل متحد
- بنیاد خانوادگی ولوک»^{۲۷}

در این لیست به نام‌های «امور خارجه و تجارت بین‌المللی کانادا» و نیز «وزارت امور خارجه امریکا صندوق حقوق بشر و دموکراسی» برمی‌خوریم. کمک‌های وزارت امور خارجه امریکا با توجه به زمان تاسیس این مرکز (فروردین ماه سال ۱۳۸۲ برابر با ماه مارس ۲۰۰۳^{۲۸})، معنای روشن‌تری می‌یابد. از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ دولت جرج بوش پسر، آخرین شاگرد رونالد ریگان و جناح نومحافظه کار، در قدرت است. درست در همان ماه مارس ۲۰۰۳ حمله دولت آمریکا به عراق، علیرغم بزرگترین اعتراضات ضدجنگ

در سطح جهان، آغاز شد. اگر یادتان نرفته باشد، نوبت بعدی ایران بود، گرچه این برنامه دولت جمهوریخواهان به رهبری بوش، با به گل نشستن ماشین جنگی آمریکا در باتلاق جنگ عراق، به تعویق افتاد.^{۲۹} طبیعتاً مرکز خودش را مستقل از پروژه‌های دولت آمریکا می‌داند و اعلام می‌دارد که «با این که یکی از منابع مالی ما صندوق حقوق بشر و دموکراسی آمریکا است، مرکز اسناد حقوق بشر ایران کاملاً مستقل بوده و از آمریکا یا دولت دیگری دستور نمی‌گیرد و یا عملی از طرف آن‌ها انجام نمی‌دهد.»^{۳۰}

جمع‌بندی

اگر بودجه بنیاد برومند از سوی «بنیادهای خیریه» و نیز NED (با تامین مالی از سوی کنگره آمریکا) تامین می‌شود، مرکز اسناد حقوق بشر نیز بخشی از بودجه خود را از سوی «وزارت امور خارجه آمریکا صندوق حقوق بشر و دموکراسی» تامین می‌کند. این نمونه‌هایی از موارد خرد و کلانی است که دولت‌های آمریکا، کانادا و جامعه اروپا با سرمایه‌گذاری وسیع مالی بر روی جنبش‌های اجتماعی ایران و نیز مبارزه برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، نوع نگرش و سیاست‌گذاری تئولبرال را در درون این جنبش تقویت می‌کنند. این تقویت، محدود به زمینه مالی نمی‌شود، بلکه پوشش تدارکاتی و تبلیغاتی (نظیر صدای آمریکا VOA و BBC) و چهره‌سازی‌های مطبوعاتی نیز مکمل چنین سیاستی است.

همان‌گونه که در آغاز نوشتنم، هدفم «افشاگری» نیست، چرا که این اطلاعات مدت‌هاست به صورت رسمی در روی صفحات این نهادها اعلام شده است. بحث «اخلاقی» هم در این باره فایده ندارد، چرا که برخی از این نیروها (نه همه آن‌ها)، ارتباط با دولت‌های امپریالیستی و حاکمان را نقطه قوت خود

می‌دانند. مستظهر به قدرت صاحبان سرمایه و قدرت هستند، که آنان را به کاربردزیشان گماشته‌اند. من آنان را تئولیرال‌هایی می‌دانم که از سنت لیبرالیسم کلاسیک گسسته‌اند. اگر دکتر مصدق در پاسخ نامه آیت الله کاشانی یک روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد (۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲) نوشت: «...اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم.» امروزه، باید دلایل بی‌شماری را برای تئولیرال‌های ایرانی برشماریم تا شاید کمی دست و بالشان را در استظهار به نزدیکی به دول راقیه جمع و جور کنند! در دوره فعلی که جهانی‌سازی هرگونه چهره مستقل و مردمی را در خود مضمحل می‌سازد، شاید کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی بایستی علاوه بر حضور در مبارزه طبقاتی جاری، وظیفه «مصدقی‌ها» را نیز برعهده بگیرند. روزگار غریبی است نازنین!

به هر رو، این یادداشت مخاطبان خود را کسانی می‌داند که مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و مسئله دادگاهی کردن سران شکنجه و کشتار را با چشم انداز واقعا مستقل و مردمی می‌نگرند. دست اندرکاران این نهادها می‌توانند هر روز تکرار کنند که «مستقل» هستند و مهره‌ای روی صفحه شطرنج امپریالیسم با جمهوری اسلامی نیستند! ولی واقعیت این است که منبع تامین مالی این نهادها، در مکانیسمی پیچیده‌تر از مکانیسم ساده «دستوردهنده-مجری» تاثیر بسیار مهمی بر روی موضع و ماهیت حرکت و خواسته‌های آنان دارد. روندی که ظاهرا با «سیاست‌زدایی» از فعالیت برای دفاع از حقوق بشر آغاز می‌شود، راه را برای سیستم حاکم و نخبه پرور حاکم باز می‌کند تا آلت‌رناتیو سیاسی مطلوب خود را در لحظه مناسب به افکار عمومی مردم ایران تحمیل کنند. از همین روست که همان طور که در یادداشت‌های قبلی تاکید کردم: «من، به عنوان یکی از جان بدر بردگان از کشتار سراسری ۱۳۶۷، مخالف هرگونه همکاری و یا دریافت کمک از قدرتهای ارتجاعی و

امپریالیستی برای پیشبرد مسئله دادخواهی هستیم. برای مبارزه با ارتجاع حاکم بر ایران، دست به دامان ارتجاع دیگری نباید شد.»

در سطح فعالیت‌های دفاع از حقوق بشر، روش مستندسازی این نهادها، انسان‌زدایی شده است. از خواسته‌های آرمانی، سیاسی و اجتماعی زندانی سیاسی و یا جانفشانان و جانب‌خاستگان صحبتی نیست. هویت مبارزاتی آنان، یا سانسور می‌شود و یا در سایه بحث‌های صوری در باب حقوق بشر خفه می‌شود. مثل همه روش‌های «تکنوکراتیک» با عدد، رقم، تعدادی «موضوع» (منظور زندانیان سیاسی یا جانفشانان و جانب‌خاستگان) روبرو هستیم. در پایان، جان بدربرندگان و بازماندگان جانفشانان و جانب‌خاستگان، تبدیل به بخشی از پرونده‌ای قطور بر روی میز تکنوکرات‌ها می‌شوند. و نکته کلیدی از روند دادخواهی، مسکوت می‌ماند: روند آگاهی بخشی کل جامعه از ریشه‌های خشونت و سرکوب.

در سطح سیاسی، این ترفندی شناخته شده است که سیستم سرمایه‌داری جهانی، منتقدین سابق خودش را که در خارج از چارچوبه‌های سیستم موجود ایستاده بودند را در یک روند میان مدت از طریق روش‌های مختلف - از جمله کمک‌های مالی - در سیستم خود ادغام می‌کند. روند چنین ادغامی در سیستم حاکم، در کشورهای مختلف به اشکال مختلف تجربه شده است. به فعالین «سبز»های اروپا و به ویژه آلمان نگاه کنید تا روند سقوط آن‌ها را از جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ تا کارگزاری حمله ناتو به یوگسلاوی سابق ببینید. سخن را کوتاه کنم.

امیدوارم جان بدربرندگان دیگر نیز بر اهمیت دادگاه مردمی مستقل از قدرت - های حاکم جهانی و نیز همبستگی با مردم سرکوب شده کشورمان به سهم خودشان تاکید داشته باشند. خوشبختانه در ماه‌های آتی کنفرانس بین‌المللی کپنهاگ فضای مناسبی است که بحث دادگاه مستقل و مردمی با مرزبندی با

سیاست گذاری نتولیرال و رد همکاری با دولت‌های ارتجاعی و امپریالیستی،
موضع خود را درباره نحوه پیگیری مجازات جنایت‌کاران و ناقضین حقوق
بشر و مشخصا حاکمان جمهوری اسلامی، ژرفای بیشتری ببخشند.

همایون ایوانی،

۳۱ ژانویه ۲۰۱۰

۹ مهره ای بر صفحه شطرنج

از همایون ایوانی،

یادداشت‌های شتابزده - ۲۰۱۲

بیژن جزنی، از بنیان‌گذاران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، نامه‌ای دارد درباره بریدن پرویز نیکخواه و پیوستنش به خدمتگزاران رژیم شاه که از درون زندان شاهنشاهی نوشته است. من آن را نخستین بار در کتاب جمعه شماره ۳۶ به سردبیری احمد شاملو خواندم. کتاب جمعه و به احتمال زیاد سردبیر آن، تیتیری بر این نامه گذاشته بود: مهره‌ای بر صفحه شطرنج.

پرویز نیکخواه که در سال ۱۳۴۴ به عنوان یکی از رهبران مائوئیست به زندان افتاده بود، چند سال بعد به ندامت‌نامه‌نویسی رژیم شاه افتاد. او به همراه جعفریان به تئوریسین حزب رستاخیز شاه تبدیل شد و اقدامات رژیم شاه را به عنوان راه‌هایی معجزه آسا برای تعالی کشور اعلام کرد. بیژن جزنی این نامه را در خرداد ۱۳۴۹ چنین آغاز کرد: «مانده‌ام معطل که نامه پرویز نیکخواه را به جد بگیرم یا آن را تنفرنامه‌ئی همچون تنفرنامه‌های مبتذل دیگر تلقی کنم. صفت مبتذل نه بر محتوی و مضمون این تنفرنامه‌ها و ندامت‌نامه‌ها اطلاق می‌شود بلکه نامه‌ها ماهیتاً مبتذل است زیرا هدفی جز باز یافتن آزادی فردی زندانی و رهائی از مشقت زندان ندارد.»^{۳۱}

این روزها، پس از چهل سال، این نوشته برایم مجدداً زنده شده است. با دیدن فساد سیاسی گریبانگیر طیف‌های مختلف اپوزیسیون که در نظم نوین جهانی دست و پا می‌زنند، این بار نه با یک نیکخواه؛ که در مقابل دشمن زانو زده، بلکه با روندها و نیروهایی روبرو هستیم که فساد و تباهی خود را بیش از پیش آشکار می‌کنند. با پذیرفتن پنهان و آشکار چارچوبه‌های کار با دول

ارتجاعی و امپریالیستی، خود را با اپوزیسیون دست راستی و نئولیبرال همساز و هم‌نوا می‌سازند. این دست و پا زدن‌ها ماهیتاً مبتذل‌اند، زیرا که هدفی جز باز یافتن آزادی فردی مبارز سیاسی سابق و رهایی از مشقت مبارزه درازمدت را ندارد. حکایت این جماعت «...حکایت آن بدبختی است که نیمی از پیازها را خورد و نیمی را از تازیان‌ها را نوش جان کرد و سرانجام یک صد دینار طلا را تمام و کمال داد و جانش را وارهاند.»^{۳۲}

موضوع از نوع برخورد با جلسه‌ای در محل عفو بین‌الملل برای محاکمه نمادین رژیم جمهوری اسلامی به عرصه فضای مجازی وارد شد و به یک باره بحث‌ها را در میان بخشی از سازمان‌های چپ سنتی دامن زد. وقایع به طور فشرده چنین رخ داد:

در ۱۸ ژوئن ۲۰۱۲، هیئت اجرائی راه کارگر با صدور اطلاعیه‌ای در باره تریبونال لندن: در جستجوی حقیقت یا بازی در بساط دیگران؟^{۳۳} ضمن دست گذاشتن روی پرونده پیام اخوان از گردانندگان «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» که در جلسه لندن تحت عنوان «سرپرست تیم دادستانی» حضور داشت، نوشت: «مرکز اسناد حقوق بشر ایران نهادی است که بخش اصلی بودجه آن توسط دولت‌های آمریکا و کانادا و نیز نهادهای وابسته به طبقه حاکم آمریکا تامین می‌شود. این نهادها و نهادهای مشابه علیرغم ادعای بی‌طرفی سیاسی از ابزارهای پیش برد سیاست‌های جهان‌خوارانه دولت آمریکا بوده و ربطی به منافع مردم ایران ندارند.» در قسمتی از این اطلاعیه آمده است: «سازمان اقلیت» «کمیته مرکزی راه کارگر» و «حزب کمونیست کارگری» از جمله‌ی این نیروها هستند که علناً با صرفنظر کردن از مواضع روشن ضدامپریالیستی، به همکاران این پروژه تبدیل شده‌اند.»

متعاقب آن، واکنش سه جریان نامبرده نسبت به اطلاعیه هیئت اجرائی راه کارگر منتشر شد:

کمیته مرکزی راه کارگر، دو روز پس از آن با اطلاعیه «پیرامون ایران تریبونال» و اتهام زنی‌های «راه کارگر - هیات اجرایی» تأیید کرد که نیروهای این جریان چه «به صفت فردی چه به عنوان شاهد و چه به عنوان پشتیبان با کارزار ایران تریبونال همکاری کرده‌اند»^{۳۴} و از سویی از کلیت ایران تریبونال فاصله‌ای احتیاط آمیز می‌گیرد: «از سویی دیگر پشتیبانی و پوشش خبری رسانه‌های ما از این حرکت به معنای تأیید همه جزئیات برنامه ریزی و تخصیص نیرو و یا تأیید مواضع سیاسی همه دست اندرکاران نیست.» کمیته مرکزی راه کارگر در پایان موضعش را چنین جمع‌بندی می‌کند: «یکبار دیگر ضمن تاکید بر مواضع رسمی سازمان ما مبنی بر مبارزه توأمان با امپریالیسم و سرمایه‌داری و جنگ و تحریم و نابرابری از یکسو و مبارزه برای سرنگونی انقلابی کلیت جمهوری اسلامی و استقرار آزادی و سوسیالیسم از سویی دیگر، اعلام می‌کنیم که «ایران تریبونال» ائتلاف سیاسی نیست و نبوده که ما به مثابه یک سازمان در آن حضور داشته باشیم.»

در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۲، سازمان فدائیان اقلیت اطلاعیه‌ای تحت عنوان «دفاع شرمگینانه راه کارگر (هیئت اجرایی) از جمهوری اسلامی زیر پوشش مبارزه ضد امپریالیستی»^{۳۵} صادر کرد. جدا از جدال‌های دائم پلمیکی، به دو نکته اشاره کرد: نخست اعلام اینکه این سازمان هیچ نقشی در ایران تریبونال ندارد و در عین حال تلاش زندانیان سیاسی و خانواده‌های جان‌باختگان را ارج می‌گذارد: «بر همگان آشکار است که «ایران تریبونال» تشکلی مستقل و دمکراتیک بوده و «سازمان فداییان (اقلیت)» هیچ‌گونه نقشی در «ایران تریبونال» ندارد؛ اما سازمان ما همواره بر تلاش زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های جان‌باختگان برای پرتو افکندن بر جنایات رژیم ارج گذاشته و می‌گذارد.»

دوم موضع گیری علیه امپریالیسم و سرمایه داری با شعار: «مرگ بر امپریالیسم - مرگ بر سرمایه داری»

از سوی «حزب اتحاد کمونیسم کارگری» آذر ماجدی به موضع گیری درباره اطلاعیه هیئت اجرایی راه کارگر پرداخته است. او در مطلبی با عنوان «تربیتال بین المللی رسیدگی به جنایات رژیم اسلامی: قابل حمایت یا محکومیت؟»^{۳۶} دم خروسی را آشکار کرد، که مرا وادار به نوشتن این یادداشت کرده است:

«تا آنجا که به دریافت پول از دولتهای مختلف سرمایه داری که بنوعی در سرکوب و کشتار در سطح جهان سهم هستند، مربوط می شود، عمده احزاب و سازمان های اپوزیسیون و نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و هنری ای که توسط اپوزیسیون چپ در خارج کشور ایجاد شده است، از دولتی کمک مالی گرفته اند. در کشورهای مختلف اروپایی نهادهای بسیاری موجودند که بنوعی به سازمان های اپوزیسیون وابسته اند و اینها همه با کمک مالی دولت های مختلف تشکیل شده اند. دولت هایی که عضو سازمان ناتو هستند.»^{۳۷}

این صدا، صدای آشنای اپوتورنیسم است، که بعد از قیام ۵۷ نیز تک مضراب هایش را در قالب هسته هوادار «آرمان» یعنی اتحاد مبارزان کمونیست (سهند) نیز می شنیدم! مرا یاد جد بزرگوارشان، پرویز نیکخواه می اندازد که بیژن جزنی درباره اش نوشت:

«نیکخواه در دادگاه پر مدعا و زبان دراز باقی ماند. انقلابی نمائی و عوام فریبی کرد و در عین حال با زرنگی بی نظیری که شایسته جوانی درس خوانده بود فرصت هائی را که دستگاه برای کوبیدن این و آن در اختیارش گذاشت مغتنم شمرد. و نتیجه هم چندان بد از آب در نیامد...»^{۳۸}

این سرنوشت تمام تکنوکرات هایی است که می خواهند از بالای کول توده های مردم و طبقه کارگر، به قدرت برسند، خواه قدرت سیاسی و خواه قدرت

و موفقیت شخصی! آذر ماجدی پرمدهاست و آن چنان دروغ و دنبال را از موضع بالا بیان می‌کند که موی لای درز استدلال‌تتش نرود! از موضع انقلابی‌نمایی هر گند و کثافتی را می‌خواهد تئوریزه کند. «...عمده احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون و نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و هنری‌ای که توسط اپوزیسیون چپ در خارج کشور ایجاد شده است، از دولتی کمک مالی گرفته‌اند...»

کمک مالی از دولت‌ها؟

اولاً در این مقوله مسئله کمک مالی را آنچنان کلی بیان می‌کند که اصل قضیه مبهم بماند: بحث در مورد تربونال و نیز جریاناتی که پیام اخوان‌ها در آن تعزیه گردانش هستند، اینست که آیا صلاح و یا مجاز می‌باشد که از وزارت امور خارجه، کنگره و... دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی کمک مالی گرفت یا نه؟

بحث بر سر دولت و نهادهایی برای پیشبرد منافع و سیاست‌های امپریالیستی نظیر امریکا، کانادا، آلمان، هلند و... است. از آن عقب‌افتاده‌تر، بحث بر سر گرفتن کمک مالی از دولت‌های ارتجاعی نظیر اسرائیل، عربستان، اردن، عراق، جمهوری اسلامی و... می‌باشد.

با خلط مبحث نمی‌توان منابع مالی دولت امپریالیستی را با منابع محدودی که جنبش‌ها، نهادها و تشکل‌های کارگری، دانشجویی، زنان و... برای همبستگی به هم‌زمان خودشان در کشورهای دیگر کمک می‌کنند، یک کاسه کرد. برای نمونه کمک مالی اندک رفقای گفتگوهای زندان به کارگران زندانی مکزیکی کجا و کمک نهصد هزار دلاری نهادهای دولتی و کنگره امریکا به بنیاد برومند^{۳۹} کجا؟!

برای این که خواننده ابعاد نجومی سرمایه‌گذاری بر روی آلترناتیو نتولیرال ایرانی را ملموس‌تر ببیند ناچارم مثالی از دولت کنونی آلمان که ائتلاف محافظه‌کاران دمکرات مسیحی و حزب لیبرال است را ذکر کنم. در دور پیشین انتخابات، حزب لیبرال از هتل‌داران آلمانی یک میلیون و دویست هزار یورو کمک انتخاباتی و مالی گرفت و پس از انتخابات مالیات هتل‌ها را کاهش داد. اپوزیسیون کمک مالی هتل‌داران به حزب لیبرال را فهمید و کار به آنجا رسید که اعلام کردند دولت آلمان را هتل‌داران خریده‌اند. حالا کفایت مقایسه کنیم که دولت امپریالیستی آلمان، به عنوان بزرگترین صادرکننده جهان و قوی‌ترین اقتصاد اروپایی را با یک میلیون یورو کمک مالی به زیر سؤال می‌برند و یک نهاد فکستی ایرانی سالانه تقریباً همان مقدار پول را کمک می‌گیرد، و نیروهای ورشکسته ایرانی جیکشان هم در نمی‌آید؟!

روابط سازمان‌های چپ انقلابی و دولت‌های امپریالیستی

ثانیاً آذر ماجدی ادعا می‌کند «...عمده احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون... از دولتی کمک مالی گرفته‌اند... بعلاوه تا زمان سقوط دولت صدام حسین بخش عمده سازمان‌های اپوزیسیون از دولت صدام حسین پول می‌گرفتند و غیر از کومه له هیچیک نیز این کمک مالی را علناً به مردم اعلام نکرده بودند. فکر نمی‌کنم که کسی در ماهیت سرکوبگر و جنایتکار دولت صدام حسین لحظه‌ای شک کند. اما این سازمان‌ها همچنان با سربلندی مدعی "مستقل" بودن خود بوده‌اند. یک بام و دو هوا که نمی‌شود! اگر پول گرفتن از یک دولت سرکوبگر نادرست و از نظر سیاسی - اخلاقی غیر اصولی و قابل محکوم شدن است، پس به سابقه خود نیز نگاهی بیاندازید.»

چون من به عنوان یک کمونیست مستقل فعالیت می‌کنم و در آن سال‌ها نیز در زندان‌های جمهوری اسلامی بودم، نمی‌توانم در این مورد پاسخی مستقیم ارائه دهم، بنابراین پرسش من از همه احزاب و سازمان‌هایی است که خود را متعلق به اپوزیسیون چپ ایران می‌دانند، این است:

آیا پذیرفتن کمک مالی از دولتهای امپریالیستی نظیر امریکا، کانادا، هلند، آلمان و... مجاز است؟ و یا به عبارت دیگر در شرایط کنونی صلاح است؟ (منظور دولت‌ها و وزارت‌خانه‌های آنهاست و نه نهادهای جنبش‌های کارگری و یا مدنی.) و آیا شما از دولت‌ها، همان‌گونه آذر ماجدی می‌نویسد، کمک مالی دریافت می‌کنید؟

خطاب من، فقط به دو جناح راه کارگر، سازمان اقلیت یا حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیست، بلکه همه جناح‌های حزب کمونیست کارگری، اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست، هسته اقلیت، حزب کمونیست ایران م. ل. م.، چریک‌های فدایی خلق، حزب رنجبران، اتحاد چپ ایرانیان در خارج کشور، توفان و سایر نیروهایی که خود را متعلق به اپوزیسیون چپ ایران می‌دانند، را نیز شامل می‌شوند.

ما شبیه شما نیستیم!

ثالثاً «...عمده... نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و هنری‌ای که توسط اپوزیسیون چپ در خارج کشور ایجاد شده است، از دولتی کمک مالی گرفته‌اند...» این سومین ادعای مستتر در یک جمله مشعشع آذر ماجدی است! تشکل‌های دمکراتیک شهری و فعالیت‌های اپوزیسیون چپ در طول سال‌های اخیر برخلاف ادعای آذر ماجدی، عمدتاً با اتکا به منابع مالی محدود فعالین مستقل چپ و کمونیست در این شهرها بوده است. تماس مداوم ما با این فعالین در سطح اروپا و آمریکا، به خاطر یادمان‌های کشتار

سراسری رژیم جمهوری اسلامی و بزرگداشت راه و ارزش‌های رفقای جانفشان و همبندیان جانباخته‌امان، تجربه ملموسی را برای تک تک فعالین گفتگوی زندان بوجود آورده که فعالین شهرها و کشورهای مختلف با چه فشار و سختی‌ای منابع برگزاری مراسم‌ها را فراهم می‌آورند. ادعای آذر ماجدی شاید به نهادهای خودساخته ح.ک.ک. مربوط می‌شود که بنا به اظهار خود ایشان، از دولت‌ها در چارچوب سیاست «رنال پولیتیکشان» پول می‌گیرند و آروغی به نفع پرولتاریا در رسانه‌های خودشان می‌زنند!

بهتان آذر ماجدی به ده‌ها و صدها فعال خارج کشور که از همه زندگی و امکاناتشان مایه گذاشته‌اند تا پرچم مبارزه علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برافراشته باقی بماند، برای این نیست که واقعیت را نمی‌داند، نه! او واقعیت را انکار می‌کند تا به خواننده القاء کند «همه پول گرفته‌اند، ح.ک.ک. هم می‌گیرد!» واقعیت این است که ما، فعالین مستقل کارگری، چپ و کمونیست شبیه شما نیستیم و هر گونه بازی در بساط نظم نوین سرمایه جهانی را رد می‌کنیم.

سخن آخر با نادمین سیاسی

بقیه نوشته آذر ماجدی چیزی نیست جز استدلال‌ات اپورتونیستی در باب «تغییر شرایط جهانی و تغییر جهت وزش باد!» که از لحاظ موضوع بحث فعلی‌ام، فاقد اهمیت جدی می‌باشد و به همین دلیل به آن نمی‌پردازم. فقط برای بحث‌های آتی در اینجا، بخشی از ایده‌های مشعشع و نو را برایتان می‌آورم: «متأسفانه دنیا تغییر کرده است و ما دیگر در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی نیستیم که عمده روشنفکران تمایلات چپ و ضد امپریالیستی داشتند. دنیا تغییر کرده است و راسل‌ها و ژان پل ساتر‌ها نیز اگر زنده بودند باحتمال زیاد مواضع دیگری اتخاذ می‌کردند. در قرن بیست و یک، در دنیای پس از

یازده سپتامبر، در دنیایی که جنگ تروریست‌ها آنرا به خاک و خون می‌کشد، در دنیایی که دو قطبی تروریسم دولتی و اسلامی در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند، چگونه می‌توان یک دادگاه مردمی از نوع دادگاه راسل سازمان داد؟ باید به این سوال پاسخ گفت. و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم خانواده‌های جان باختگان و زندانیان سیاسی سابق به تنهایی قادر به تشکیل چنین دادگاهی نیستند. باید از وکلا و حقوقدانانی که تحت همین سیستم‌های دانش آموخته‌اند و حرفه‌ای شده‌اند استفاده کرد. اگر قرار است که این دادگاه نمادین تاثیری داشته باشد باید از این امکانات موجود بهره جست...»^{۴۰}

اما یک لحظه صبر کنیم، گویا این حرف‌ها زیاد «نو» هم نیست! چهل سال پیش از این نیز جناب پرویز نیکخواه از این خزعبلات می‌گفت و بیژن جزنی در این باره می‌نویسد: «... تا آنجا که به‌خاطر داریم آقای نیکخواه چه در خارج از کشور و چه در داخل، تا حضور در دادگاه و حتی مدتی پس از آن، تب‌تندی داشت. جوانی «پُرهای و هوی» بود. هر دو پایش را در یک کفش کرده بود که باید تتوری‌های مائو را بی‌کم و کاست در ایران پیاده کند. بازویند گاردهای سرخ پکن را بسته بود و رهبران پیر و خسته‌ی حزب توده و متولیان همزیستی مسالمت‌آمیز را به‌باد ناسزا گرفته بود...»

چرا آقای نیکخواه در گذشته و حال نتوانسته به‌واقعیت زنده‌ی جامعه ما دست یابد؟ هر کس حق دارد این را از خود بپرسد و در جست‌وجوی پاسخ برآید.

نیکخواه پیوندی عمیق با ملت و جامعه ما نداشت. نیکخواه مدت‌ها از زندگی واقعی ملت ایران دور مانده و درست همان وقت که باید بنیاد افکارش را با شناخت زندگی واقعی زحمتکشان ایران می‌گذاشت ریه‌اش را از بادهای اروپا می‌انباشت. او در قبال فقر و عقب‌ماندگی عظیم اکثریت بزرگ ملت ایران نه در گذشته و نه در حال احساس مسؤلیتی نمی‌کرد و نمی‌کند... او تصویری

کودکانه از مبارزه در داخل کشور داشت. مبارزه‌اش را در ایران با انتشار چند جزوه در تشریح عقائد چینی آغاز کرد و با همان‌ها هم به‌انجام رساند... خودخواهی، جاه‌طلبی در خارج و داخل کشور باعث شد که آقای نیکخواه نخوانده ملا بشود. مشتی کتاب و جزوه پایه‌های پندار فرنگی مآبانه‌اش بود... و به‌این ترتیب، گارد سرخی دیروز، در اصلاحات چند سال اخیر بهشت گمشده‌اش را می‌بیند و از ما دعوت می‌کند که با او هم صدا شده برای بانیان این اصلاحات فریاد زنده‌باد و سپاس برآوریم...

نیکخواه تاکنون نشان داده که در برداشت‌های سطحی و شتابزده تخصص دارد. او نه تنها مردی پژوهشگر و اندیشمند نیست، بلکه فقط در ایجاد‌های و هوی تجربه اندوخته است. اینک که ما نامه‌ او را به‌جد گرفته‌ایم برای عقائد تازه‌اش چه ارزشی قائل شویم؟

نیکخواه، هم‌آواز با مرتجع‌ترین عناصر دستگاه حاکمه فریاد برمی‌آورد که مفاهیمی چون آزادی و دموکراسی و جز این‌ها را می‌باید به گونه‌ئی نسبی در حیطه‌ شرائط و تجارب اجتماعی - تاریخی، با چشمداشت به‌فرهنگ، نهادها، و گرایش‌ها در نظر گرفت.

ما قبلاً این نقد را از سازِ نادمینِ دیگر شنیده‌ایم...^{۴۱}

مسئله تریونال لندن: هیئت مستقل بازرسی مالی

طبق عادت ایرانی، بایستی کلی به حواشی می‌پرداختیم که تازه برسیم به اصل مطلب!

در مجموع با توجه به رنج و دردی که ده‌ها جان‌بدر برده و خانواده‌های جانفشانان کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند و می‌شوند، من، و در این مورد بهتر است بنویسم ما، از برخورد سخت‌گیرانه به سازماندهندگان تریونال لندن خودداری کرده‌ایم، چرا که بایستی به انسان-

های رنج‌دیده که تمام توان و علاقه‌اشان را برای دادخواهی از رژیم جمهوری اسلامی اختصاص داده‌اند، فرصت داد تا خودشان نیز مستقیم گفته- های ما را تجربه کنند. حتی یکی از این عزیزان، لیلی قلعه بانی، در گردهمایی چهارم برای طرح نظراتش سخنرانی کرد^{۴۲} و در ورک شاپ به تبادل نظر با سایر حاضرین در گردهمایی پرداخت. این در حالی است که لیلی قلعه بانی و سایر فعالین این پروژه می‌دانستند و می‌دانند که ما پیشبرد چنین تریبونالی را با ناروشنی‌های مالی و سیاسی‌اش توصیه نمی‌کنیم. و همان طور که تجربه کردند، علیرغم تماس با بسیاری از رفقای مقاوم زندان، آن‌ها از شرکت در جلسه لندن خودداری کردند.

گفتگوهای زندان چه در دور نخست که تلاش‌هایی توسط تشکل‌های مستقل شهری و به سخنگویی زنده یاد کامبیز روستا انجام شد و چه در مورد تلاش- های اخیر بر روی محتوا، اهداف و نیز امکان بازبینی شفاف مالی فعالیت‌های انجام شده تاکید داشته است. به همین دلیل، با توجه به پیشنهاداتی که از سوی برخی از همکاران تریبونال فعلی، همراهان و نیز منتقدین به این حرکت، در این مدت آشنا شده‌ام، برای بررسی درستی یا نادرستی دریافت- های مالی از دولت‌ها و وزارت‌خانه‌ها به منظور برگزاری جلسه و میزان

درستی تخصیص منابع مالی به اهداف اعلام شده، تشکیل یک **هیئت مستقل بازرسی مالی** با حضور افرادی که مورد اطمینان مخالفین و موافقین چنین آکسیونی بوده‌اند، عقلایی به نظر می‌رسد. لازم به تاکید است که هیئت بایستی فقط **نتایج بازرسی** خود را اعلام می‌کند و از **ذکر جزئیات که مورد ارزیابی نیروهای رژیم جمهوری اسلامی واقع می‌شود، بایستی خودداری کرد.**

در اثر اختلافات و پلیمیک‌های احساسی، گاهی اطلاعاتی به اردوی دشمن سرایت می‌کند، که برای ضدحمله و یا خنثی‌سازی فعالیت‌های اپوزیسیون خارج از کشور توسط رژیم جمهوری اسلامی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد.

این بررسی، مستقل از بررسی محتوایی کارهای جلسه لندن است که نیابستی با پرسش‌هایی که در زمینه مالی بر فعالیت‌های آن سایه انداخته است، درهم آمیخته شود.

دادگاهی کردن جمهوری اسلامی

من در دو مطلب در اوایل سال ۲۰۰۹^{۴۳} و نیز ۲۰۱۰^{۴۴} به این موضوعات اشاره کرده‌ام. علاوه بر این، تمامی سخنرانی‌های چهارمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران^{۴۵} به جنبش دادخواهی پرداخته است. سخنرانی روز آخر گردهمایی که در این مورد داشتم^{۴۶} نیز در لینکی که در زیر نویس آمده، در دسترس است. در سال ۲۰۰۹ نوشتم:

نقل قول در همین کتاب در سرفصل دادگاهی کردن جمهوری اسلامی صفحه ۸۲ درج شده است.^{۴۷}

جمع بندی

مشکلات و چالش‌های نشست لندن و مشاجرات کنونی، از قبل مورد بحث قرار گرفته بود، اما گویا از ژانویه ۲۰۱۰ تاکنون بایستی موضوع به حاشیه رانده می‌شد تا شاید با بحث‌های دور جدید، گوش‌های شنوای بیشتری در این مورد پیدا می‌شد. در یادداشت‌های شتابزده در ژانویه ۲۰۱۰ نوشتم، نیازی به تفسیر مجدد بحث نمی‌بینم:

«اگر بودجه بنیاد برومند از «بنیادهای خیریه» و نیز NED (با تامین مالی از سوی کنگره آمریکا) تامین می‌شود، مرکز اسناد حقوق بشر نیز بخشی از بودجه خود را از سوی «وزارت امور خارجه امریکا صندوق حقوق بشر و دموکراسی» تامین می‌کند. این نمونه‌هایی از موارد خرد و کلانی است که

دولت های آمریکا، کانادا و جامعه اروپا با سرمایه گذاری وسیع مالی بر روی جنبش های اجتماعی ایران و نیز مبارزه برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، نوع نگرش و سیاست گذاری نئولیبرال را در درون این جنبش تقویت می کنند. این تقویت، محدود به زمینه مالی نمی شود، بلکه پوشش تدارکاتی و تبلیغاتی (نظیر صدای آمریکا VOA و BBC) و چهره سازی های مطبوعاتی نیز مکمل چنین سیاستی است.

همان گونه که در آغاز نوشتنم، هدفم «افشاگری» نیست، چرا که این اطلاعات مدتهاست به صورت رسمی در روی صفحات این نهادها اعلام شده است. بحث «اخلاقی» هم در این باره فایده ندارد، چرا که برخی از این نیروها (نه همه آنها)، ارتباط با دولتهای امپریالیستی و حاکمان را نقطه قوت خود می دانند. مستظهر به قدرت صاحبان سرمایه و قدرت هستند، که آنان را به کاربرد ارزشان گماشته اند. من آنان را نئولیبرالهایی می دانم که از سنت لیبرالیسم کلاسیک گسسته اند. اگر دکتر مصدق در پاسخ نامه آیت الله کاشانی یک روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد (۲۷ مرداد ماه ۱۳۳۲) نوشت: «... اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم». امروزه، باید دلایل بی شماری را برای نئولیبرال های ایرانی برشماریم تا شاید کمی دست و بالشان را در استظهار به نزدیکی به دول راقیه جمع و جور کنند! در دوره فعلی که جهانی سازی هرگونه چهره مستقل و مردمی را در خود مضمحل می سازد، شاید کمونیست ها و سوسیالیست های انقلابی بایستی علاوه بر حضور در مبارزه طبقاتی جاری، وظیفه «مصدقی»ها را نیز برعهده بگیرند. روزگار غریبی است نازنین!

به هر رو، این یادداشت مخاطبان خود را کسانی می داند که مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی و مسئله دادگاهی کردن سران شکنجه و کشتار را با چشم انداز واقعا مستقل و مردمی می نگرند. دست اندرکاران این نهادها می

توانند هر روز تکرار کنند که «مستقل» هستند و مهره‌ای روی صفحه شطرنج امپریالیسم با جمهوری اسلامی نیستند! ولی واقعیت این است که منبع تامین مالی این نهادها، در مکانیسمی پیچیده تر از مکانیسم ساده، «دستوردهنده-مجری» تاثیر بسیار مهمی بر روی موضع و ماهیت حرکت و خواسته های آنان دارد. روندی که ظاهرا با «سیاست زدایی» از فعالیت برای دفاع از حقوق بشر آغاز می شود، راه را برای سیستم حاکم و نخبه پرور حاکم باز می کند تا آلترناتیو سیاسی مطلوب خود را در لحظه مناسب به افکار عمومی مردم ایران تحمیل کنند.

در سطح فعالیت‌های دفاع از حقوق بشر، روش مستند سازی این نهادها، انسان‌زدایی شده است. از خواسته‌های آرمانی، سیاسی و اجتماعی زندانی سیاسی و یا جانفشانان و جانبازان صحبتی نیست. هویت مبارزاتی آنان، یا سانسور می شود و یا در سایه بحثهای صوری در باب حقوق بشر خفه می شود. مثل همه روشهای «تکنوکراتیک» با عدد، رقم، تعدادی «موضوع» (منظور زندانیان سیاسی یا جانفشانان و جانبازان) روبرو هستیم. در پایان، جان بدربرندگان و بازماندگان جانفشانان و جانبازان، تبدیل به بخشی از پرونده ای قطور بر روی میز تکنوکرات‌ها می‌شوند. و نکته کلیدی از روند دادخواهی، مسکوت می‌ماند: روند آگاهی بخشی کل جامعه از ریشه های خشونت و سرکوب.

در سطح سیاسی، این ترفندی شناخته شده است که سیستم سرمایه داری جهانی، منتقدین سابق خودش را که در خارج از چارچوبه های سیستم موجود ایستاده بودند را در یک روند میان مدت از طریق روشهای مختلف - از جمله کمکهای مالی - در سیستم خود ادغام می کند. روند چنین ادغامی در سیستم حاکم، در کشورهای مختلف به اشکال مختلف تجربه شده است. به فعالین «سبز»های اروپا و به ویژه آلمان نگاه کنید تا روند سقوط آن ها را

از جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ تا کارگزاری حمله ناتو به یوگسلاوی سابق
ببینید.»^{۴۸}

همایون ایوانی

۲۰۱۲-۰۶-۲۴

۱۰ آیا سه سال، زمانی کافی برای خواندن و فهمیدن نبود؟

از: همایون ایوانی،

یادداشت‌های شتابزده - ۲۰۱۲،

مهره‌ای بر صفحه شطرنج، قسمت دوم

بعد از گسترش اعتراضات و نقد ناروشنی‌های سیاسی و مالی جریانات محافظه‌کار و نتولیرال که در برگزاری تریونال لندن نقش بازی کردند؛ متحدین شرمگین دست راستی‌های حزب جمهوری خواه امریکا، محافظه-کاران انگلیسی و یا لیبرال‌های هلندی، به جای پس گرفتن مواضع خطرناکشان در قبال جنبش پیشروی آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی در ایران، به جای تقویت جنبش دادخواهی و حمایت از مواضع خانواده‌ها، بازماندگان و نیز زندانیان سیاسی جان‌بدربرده از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، بازهم خودشان را در قهقرای دروغ و پخش اطلاعات تخریبی و ناصحیح غرق می‌کنند.

من در این نوشته فقط به یکی از آشکارترین دروغ‌هایی که از سوی مدافعین همکاری با جریانات نتولیرال و محافظه‌کار طرح می‌شود، می‌پردازم. در بحث‌های داخلی و یا بیرونی چند هفته اخیر، مداوم تکرار می‌شود که این نقاط ضعف و انحراف آشکار تریونال بایستی قبلاً اعلام می‌شد و در این چند سالی که تریونال خزنده به کارهای خودش مشغول بود، هیچ اعتراض و نقدی به آن نشده است! این دروغ بزرگتر از آن است که نتولیرال‌ها و یا محافظه‌کاران به آن پناه ببرند. ولی برای مهره‌های دست چندم گسسته از اردوی چپ سنتی هنوز کاربرد دارد. آنان که در آرزوی معامله با قدرتمندان

جهان سرمایه به هر فلاکتی تن می‌دهند، مداوم در استدلالات خود دست به دامن چنین استدلال سخیفی می‌شوند. یکی از نمونه‌های آن را که به صورت علنی منتشر شده است، در زیر می‌آورم. مصاحبه‌کننده صفحه گزارشگران و مصاحبه شونده بهرام رحمانی است:

«گزارشگران: برخی از افراد و جریان‌های سیاسی انتقادات تیز و تندی به بر گزار کنندگان و جریان‌ات حامی آن‌ها کرده اند. ارزیابی شما از این خرده گیری‌ها چیست؟»

بهرام رحمانی: من به تجربه، همواره نقدهای صمیمانه و دوستانه را بیش تر موثر دیده‌ام تا امر و نهی کردن‌های به اصطلاح تند و تیز و غیرمسئولانه. بخصوص برخی ادعاهایی کرده‌اند و مسایلی را به تریبونال نسبت داده‌اند که در این پنج سال فعالیت تریبونال، حتی چند روز قبل از آن نیز وجود نداشت. خود این مسأله و زمان برای هرگونه نقدی تعیین کننده است. کسی چنین نقدهایی را جدی نمی‌گیرد حتی اگر هم در آن حقیقتی نهفته باشد.»^{۴۹} (تاکید از من است)

شبیبه همین گریزهای به جلو، برای خلاصی از قافیه تنگی که در آن گرفتار آمده‌اند، به عنوان استدلال، در رسانه‌های دیگر نیز تکرار می‌شود. تکرار چنین دروغی، به این امید صورت می‌گیرد که مخاطبین را مرعوب کنند تا از جستجوی بیشتر درباره سرمنشاء حقیقی چنین حرکتی دست بردارند. نقد چنین روندی، به روش‌های مختلف، حداقل از سه سال پیش آغاز شده است. در تمام مدت، این نوشته‌ها با سکوت و سانسور رسانه‌های فارسی زبان امپریالیستی و ارتجاعی روبرو بوده، و علاوه بر این طیف دست راستی و نتولیرال نیز با چنین نقدهایی میانه خوشی نداشته و ندارند. از اولین مواردی که به پلمیک آشکار در مورد کنسپت فعالیت بین‌المللی و مسئله «دادگاهی

کردن جمهوری اسلامی»^{۵۰} پرداخته است، می‌توان به مقاله «سرکوب در ایران و فعالیت در عرصه بین‌المللی» مورخ ۲۴ مارس ۲۰۰۹ اشاره کرد. این نوشته به بحث‌های تدارکاتی برای برگزاری سومین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران^{۵۱} اختصاص داشت.

توجه می‌دهم که این نوشته در آغاز سال ۲۰۰۹ انتشار یافته و بحث تا سال ۲۰۱۲ از سوی طرفداران مماشات با دولت‌های اروپایی و امریکایی مسکوت گذاشته شده است. این نوشته بیرونی و علنی، حاصل بحث‌های درونی‌ای بود که از سال‌های قبل داشتیم. فعالیت‌های لابیگری رژیم جمهوری اسلامی و نیز اپوزیسیون دست راستی و ارتجاعی ایرانی، نخست در امریکا و کانادا به وضوح به قلع و قمع اپوزیسیون چپ و مدافعین پیگیر حقوق بشر پرداخته بود و سپس در روند سیاست «جهانی سازی» هجوم به اپوزیسیون چپ و کمونیستی ایران در اروپا را نیز تدارک می‌دید.

خبرهای داخلی بسیاری در این مدت به دست ما می‌رسید و از جمله پیشنهاد همکاری با «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» از سوی یکی از فعالین ایرانی برای ما به تاریخ **Sunday, 17 May, 2009, 8:15 PM** ارسال شد (متن ای میل موجود است). امضاکننده نامه حقوقدانی به نام «حبیب رهیاب» بود و متن کامل نامه او که به دست بسیاری از زندانیان سیاسی سابق و خانواده‌های جانفشنان و جانبختگان رسیده است را در پایان همین نوشته به عنوان سند نقل خواهم کرد. او به روشنی در این نامه می‌نویسد: «...وزارت خارجه ایالات متحده امریکا یکی از منابع عمده تمویل کننده مرکز می‌باشد... رابطه‌ای که میان مرکز و وزارت خارجه امریکا وجود دارد دقیقاً از نوع رابطه‌ای است که میان مجمع کمک دهنده و دریافت کننده وجود دارد.»

در تماس‌های متعدد با خانواده‌های جانفشنان و جانبختگان و نیز زندانیان سیاسی سابق، ما، به عنوان بخشی از طیف چپ و رادیکال زندانیان سیاسی

ایران، هرگونه تماس و همکاری با این گونه مراکز را رد کردیم. و به عزیزی که خطرات این گونه همکاری را برای آینده جنبش دادخواهی جدی نمی-گرفتند، هشدار دادیم. با گسترش هجوم سرمایه جهانی برای انحطاط کشیدن اپوزیسیون چپ ایران در اروپا، علاوه بر بحث‌های دیگر، مشخصاً در تدارک کنفرانس بین‌المللی کپنهاگ در سال ۲۰۱۰، مقاله دیگری در تاریخ ۳۱ ژانویه ۲۰۱۰، مستقیماً بر روی وضعیت نهادهای تئولیرال و محافظه‌کار نظیر مرکز اسناد حقوق بشر، بنیاد برومند و نظایر آنها دست گذاشته شد^{۵۲}.

لیستی از موسسات ایرانی که کمک مالی از بنگاه NED در سال ۲۰۰۸ گرفته بودند، در آن نوشته ذکر شده است:

۱. بنیاد عبدالرحمن برومند برای پیشبرد حقوق بشر و دموکراسی در ایران (بنیاد برومند): ۱۴۰۰۰۰ دلار
۲. انجمن جامعه مدنی در ایران: ۸۰۰۰۰ دلار
۳. مرکز بین‌المللی پیام انترپرایز: ۱۴۱۷۹۳ دلار
۴. طرح تحقیق و پژوهش ایران معاصر: ۸۷۰۰۰ دلار

علاوه بر این، در مقاله فوق‌الذکر، اطلاعات بیشتری در مورد مرکز اسناد حقوق بشر و نیز بنیاد برومند ذکر شده است. حال برگردیم به پرسش معنادار مسئول صفحه گزارشگران

«گزارشگران: برخی از افراد و جریان‌های سیاسی انتقادات تیز و تندی به برگزارکنندگان و جریانات حامی آن‌ها کرده‌اند. ارزیابی شما از این خرده‌گیری‌ها چیست؟» (تاکید از من است)

بهروز سورن، مسئول صفحه گزارشگران، همه این اسناد و مدارک را نادیده می‌گیرد. و آن‌ها را «خرده‌گیری»!!! می‌نامد! به نازم به چنین بزرگ طبعی‌ای از

سوی صفحه گزارشگران! این همه سند نشان می‌دهیم، بیش از سه سال استدلال می‌کنیم، همه‌اش «خرده‌گیری» است؟! قسم حضرت عباس شما را قبول کنیم یا دم خروس را؟ شما که در مقالاتتان از در دروازه رد نمی‌شوید، چگونه روی این همه سند پا می‌گذارید؟ فقط به خاطر این که خودتان هم در لندن بودید؟ نمک گیر نشوید عزیزم، کج بنشینید و راست حرف بزنید!

پاسخ بهرام رحمانی، هم خودش تکمیل چنین سبکی از پرسش است! «بهرام رحمانی: من به تجربه، همواره نقدهای صمیمانه و دوستانه را بیش تر موثر دیده‌ام تا امر و نهی کردن‌های به اصطلاح تند و تیز و غیر مسئولانه. بخصوص برخی ادعاهایی کرده‌اند و مسایلی را به تریبونال نسبت داده‌اند که در این پنج سال فعالیت تریبونال، حتی چند روز قبل از آن نیز وجود نداشت. خود این مساله و زمان برای هر گونه نقدی تعیین کننده است. کسی چنین نقدهایی را جدی نمی‌گیرد حتی اگر هم در آن حقیقتی نهفته باشد.»^{۵۲}

(تاکید از من است)

نخست: بهرام رحمانی که طبع نوشتن روانی دارد، حتماً طبع خواندنش به روانی، مقاله‌نویسی و مصاحبه کردنش نیست! عزیزم، از سال ۲۰۰۹ داریم می‌نویسیم. شما آن‌ها را نخوانده‌ای؟ یا نخواست‌های بخوانی؟ اگر نمی‌دانستی، حالا که می‌دانی، لطفاً فاکت‌های نادرست را تصحیح کن. جمله درست این نیست: مسایلی را به تریبونال نسبت داده‌اند که در این پنج سال فعالیت تریبونال، حتی چند روز قبل از آن نیز وجود نداشت

حقیقت و فاکت غیرقابل انکار این است که مسائلی که به تریبونال، مرکز اسناد حقوق بشر، پیام اخوان نسبت داده‌اند، سال‌هاست که گفته شده است. رسانه‌های حاکم، وقیح و صریح ما را سانسور کرده‌اند. شما چرا با بورژوازی

دستیاری می‌کنی؟ شما چرا فاکت‌های غیرقابل انکار را نفی می‌کنی؟ شما به طور مداوم برای صفحه گفتگوهای زندان مطلب ارسال کرده‌ای، پس نمی‌توانی بگویی، گفتگوهای زندان و فعالینش را نمی‌شناسی.

دوم: مبنای دفاعیه شما این است که «...مساله و زمان برای هرگونه نقدی تعیین کننده است» حال، پایه دفاعیه شما لنگ می‌زند. چرا سه سال جلوی هرگونه بحث سازنده و جدی درباره ماهیت این حرکت گرفته شد؟ آیا تجربه تشکله‌ها و افرادی که از این سناریوی ساخت آترناتیوهای نئولیبرال و محافظه‌کار جدا شدند را نشنیدید؟ مگر نگفتند که در چارچوب این حرکت امکان هیچ تاثیرگذاری نیست؟ همه چیز از جای دیگری که خودشان هم نمی‌دانستند، کجاست، هدایت می‌شود؟ آری، زمان برای نقد این حرکت بود، شما آن را درست استفاده نکردید.

سوم: خوب است که جای در رفتن برای خودتان گذاشته‌اید! «کسی چنین نقدهایی را جدی نمی‌گیرد حتی اگر هم در آن حقیقتی نهفته باشد.» بالاخره حقیقتی در آن نهفته است یا نه؟ بالاخره سیاست امپریالیستی و ارتجاعی را در لابلای بودجه‌های کلان سرمایه جهانی می‌بینید یا نه؟ چرا فکر می‌کنید با ترور نظر دیگران، با این عبارت که «کسی چنین نقدهایی را جدی نمی‌گیرد» کسی به صدای اعتراض طیف چپ و رادیکال زندانیان سیاسی ایران گوش فرا نمی‌دهد؟

آیا سه سال، زمانی کافی برای خواندن و فهمیدن نبود؟ ما گفتیم ولی گوش شنوایی نبود.

همایون ایوانی

۲۰۱۲-۰۷-۱۵

ضمیمه

متن نامه حبيب رهياب كه در تاريخ
8:15 PM ارسال شده است:

جناب آقاي ... سلام

احترامات صميمانه من را بپذيريد. بگذاريد مجدداً از شما بخاطر همكاري تان با من در شفاف سازي كشتار سال ۱۳۶۷ ابراز سپاس نمايم. من نگراني آن عده دوستاني كه در سال ۱۳۶۷ در زندان بوده اند را در رابطه به تهيه اين گزارش درك مي كنم و به آن احترام مي گذارم. جهت توضيح مسئله مي خواهم نكات ذيل را ابراز دارم.

مرکز اسناد حقوق بشر ايران يك نهاد كاملاً مستقل، غير وابسته، غير انتفاعي و غير سياسي مي باشد. اين نهاد در اواخر سال ۲۰۰۴ ميلادي در شهر نيويهيون ايالت كانتيكات امريكا توسط تعدادي از حقوقدانان و اساتيد ليبرال تاسيس شد كه در دانشگاه هاي معتبر امريكا و كانادا مانند هاروارد، ييل، و مك گيل تدريس مي كنند. دوستان مي توانند معلومات بيشتر را راجع به هيئت امناء مركز اسناد حقوق بشر ايران در اين وبسايته بدست آورند

مركز <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/BoardMembers.htm>

اسناد از بدو تاسيس خود تا به امروز گزارش هاي زيادي را به زبان انگليسي و فارسي به نشر رسانده است. گزارش هاي انگليسي در اين آدرس <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/English/reports.htm> و گزارش هاي

فارسي در اين آدرس

قابل دريافت مي <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/Reports.htm>

باشند. بعلاوه، مركز اسناد مجموعه عادل را كه در بر گيرنده اسناد تاريخ ايران مي باشد جمع آوري کرده است كه علاقمندان مي توانند از آن براي تحقيق آنلاين به زبان فارسي و انگليسي استفاده كنند.

مركز اسناد حقوق بشر ايران يك مجمع كوچك با بودجه محدود مي باشد كه از بدو تاسيس خود تا به امروز بيشتر از ۸ كارمند دائمي نداشته است. همه امكانات مادي اين نهاد براي تهيه گزارش ها و حفظ مجموعه عادل مصرف مي شود. با آن كه وزارت خارجه ايالات متحده امريكا يكي از منابع عمده تمويل كننده مركز مي باشد، اما مركز توانسته است از بنياد هاي غير دولتي و افراد نيز امكانات جمع آوري نمايد. مركز از هيچ نهادي كه از يك ايندولوژي خاص حمايت كند و يا خواستار حمايت از پاليسي هاي خاصي باشد امكانات نمي گيرد. بعلاوه، مركز يافته ها و هويت مصاحبه شونده گان و معلومات بدست آورده خود را با هيچ نهادي مشترك نمي گزارد. رابطه اي كه بين مركز و وزارت خارجه امريكا وجود دارد دقيقاً از نوع رابطه اي است كه بين مجمع كمك دهنده و دريافت كننده وجود دارد. تدوين دو گزارش حقوقي براي شفاف سازي كشتار زندانيان در سال ۱۳۶۷ مثال خوبي براي تثبيت بيطرفي، عدم جهت گيري سياسي و استقلال كاري اين مركزمي باشد.

هدف مركز مستند سازي تخطي هاي حقوق بشر در ايران مي باشد و مي خواهد با اين كار به شناسايي افراد مجرم و اشاعه فرهنگ پاسخگويي در ايران كمك رساند. همه گزارش هاي مركز با دقت توسط وكلاي حقوق بشر بعد از يك پروسه تحقيق و مصاحبه با شاهدان عيني و صاحب نظران تدوين مي شوند و همه اي مستندات گزارش با تفصيل پانويسي مي شوند تا گزارش ها به عنوان يك سند حقوقي در دادگاه قابل پذيرش باشند.

جا دارد در اينجا به شكل فشرده به معرفي خودم نيز بپردازم. من فارغ التحصيل دانشكده حقوق از هاروارد (امريكا) و بلخ (افغانستان) مي باشم. از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۴ كارمند ديده بان حقوق بشر در افغانستان و پاكستان بوده ام. در اين مدت بعلاوه افشاي تخطي هاي

حقوق بشر که جنگ سالاران و دولتمردان افغان مرتکب آن می شدند، من به مستند سازی نقض حقوق بشر نیروهای ائتلاف بین المللی تحت رهبری امریکا در افغانستان نیز پرداخته ام. من با اولین دسته از زندانیان آزاد شده از گوانتانامو و زندان بگرام مصاحبه های در افغانستان و پاکستان انجام داده ام. یافته های من شبیه آن تخطی های بود که بعداً در زندان ابوغریب عراق دیده شد. این بخش از یافته های من در گزارش دیده بان حقوق بشر بنام "آزادی پایدار و Enduring Freedom" به نشر رسید که به افشاء تخطی های نیروهای امریکایی در افغانستان می پردازد. من در سال ۲۰۰۵ برترین جایزه دیده بان حقوق بشر را بخاطر فعالیت های حقوق بشری ام دریافت کردم. اما این فعالیت ها بالاخره زندگی ام را به مخاطره انداخت و من یکی از اعضای فامیلیم را از دست دادم و ناچار شدم در امریکا پناهنده شوم. در آنجا عضویت انجمن دانشمندان در خطر Scholar At Risk را دریافت داشتم و مدتی به عنوان محقق در دانشگاه هاروارد و انستیتیوت تکنالوژی ماساچوست کار کردم. بعد از فراغت از دانشگاه حقوق هاروارد در سال ۲۰۰۷، من همکاری ام را با مرکز اسناد حقوق بشر ایران آغاز کردم و از آن زمان تا الان چندین گزارشی را کار کرده ام. یکی از گزارش های که من جداً علاقمند مستند سازی آن بودم، همین گزارش کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ بود و خوشوقتم که بالاخره زمینه کارم بر آن فراهم شده است.

همه ما می دانیم که یک پرده ای از راز و بی تفاوتی کشتار سال ۶۷ را فرا گرفته است. دولت ایران آن را کتمان و جامعه بین المللی آن را با سکوت بدرقه می نماید و سازمان های بین المللی حقوق بشر نیز سکوت جامعه بین المللی را با دادن اعلامیه های گاهی می خواهد بشکناند. اما اقدام جدی برای مستند سازی این فاجعه تا هنوز از سوی کدام نهاد بین المللی حقوق بشر صورت نگرفته است. البته، تلاش های مهمی که از سوی بازمانده گان این فاجعه تا هنوز شده است جای قدرانی است، اما برای در هم شکستن سیاست کتمان دولت اسلامی و سکوت جامعه بین المللی تلاش های بیشتری نیاز است. کار که ما می خواهیم انجام بدهیم در خدمت همین هدف قرار دارد. ما می خواهیم با مستند سازی دقیق این فاجعه و نشر آن در گزارش حقوقی همراه با نهاد های فعال دیگر در این زمینه همصدا شویم و توجه عمومی را به دامنه کشتار زندانیان سال ۱۳۶۷ جلب داریم و آنان را از مشکلات خانواده های که تا هنوز نمی توانند بادی از عزیزان از دست رفته شان نمایند مطلع سازیم. امیدوارم دوستان در این زمینه ما را یاری رسانند.

اگر دوستان سوالات دیگری در باره مرکز اسناد حقوق بشر ایران و هدف مرکز از تهیه این گزارش داشته باشند لطفاً ما را در جریان بگذارند. من با کمال میل به سوالات آنان پاسخ خواهم داد. در اخیر می خواهم مجدداً از شما بخاطر همکاری تان با من ابراز سپاس نمایم. من چشم به راه همکاری دوستان برای شفاف سازی این کشتار می باشم.

با درود فراوان
حبیب رهیاب

۱۱ نکاتی پیرامون بررسی همکاری و پذیرش هژمونی سرمایه

داری در فعالیتها و برنامه ایران تریبونال

از: همایون ایوانی،

یادداشت های شتابزده - ۲۷ نوامبر ۲۰۱۲

پس از اعلام جلسه مناظره‌ای بین مخالفین و موافقین ایران تریبونال، به همت «کمیته فعالین چپ فرانکفورت» در تاریخ اول دسامبر ۲۰۱۲، در دانشگاه گوته فرانکفورت، شاهد تاکتیک‌های نخ‌نمای سازمانگران ناشکیبای ایران تریبونال در گوشه و کنار و نیز حتی در داخل کمیته فعالین چپ شهر فرانکفورت هستیم.

عنصری که هنوز نمی‌تواند صدای اعتراض وسیع زندانیان سیاسی جان بدر بردگان را از روند فعالیتها و برنامه‌های ایران تریبونال تحمل کند، این بار با معضلی پیش بینی نشده روبرو شده‌اند! یک مخالف یعنی همایون ایوانی که خودش نیز در همان زندان‌ها بوده و از جانیدربرندگان کشتارهای جمهوری اسلامی بوده است، می‌خواهد دلایل جدی مخالفتش را بیان کند، سیطره و هژمونی آلترناتیوهای نئولیبرال و محافظه‌کار در پیشبرد کارهای ایران تریبونال را به صورت فشرده نشان داده و تصمیم‌گیری‌های دادستان و قاضیان این دادگاه نمایشی را زیر ذره بین قرار دهد.

موضوع از این قرار است که دعوت به مناظره در مصاحبه با تلویزیون دریچه (برنامه هفتگی اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان) در ماه سپتامبر ۲۰۱۲ از سوی آقای سیامک قبادی از من پرسیده شد و من از این گفتگوی روشنگرانه استقبال کردم.

(نگاه کنید به: گفتگوی تلویزیون دریچه با همایون ایوانی، زندانی سیاسی و از بازماندگان قتل عام و کشتار زندانیان در سال ۱۳۶۷ در باره دادخواهی خانواده های جانباختگان دهه شصت و زندانیان سیاسی بازمانده از کشتار خونین دهه شصت <http://www.youtube.com/watch?v=i2zNkqruWqw&feature=youtu.be>)

پس از آن، اتاق بحث و گفتگوی " افق چپ انقلابی " دعوت به مناظره‌ای دیگر را برایم فرستاد که به علت نپذیرفتن خانم لیلی قلعه‌بانی از سخنگویان ایران تریبونال، من نیز دامن زدن به بحث یک طرفه را که در واقع می‌بایستی نظر مخالف و موافق دیدگاه‌هایشان را طرح می‌کردند، درست ندانستم و موضوع مناظره با مدافع ایران تریبونال بی پاسخ ماند.

تا جلسه لاهه، که تاریخ مصرف ایران تریبونال به سر می‌رسید، همه جماعت مدافعین کور و بینای! تریبونال، با تحریفات، تهمت زنی و حتی با لو دادن و کشیدن کروکی زندانیان سیاسی سابق و از جمله همکاران گفتگوهای زندان، برای خودشان سیاست فرار به جلو را اتخاذ کرده بودند تا یک جوری ۱۸ نفر آخر هم به لاهه بیایند، و جلسه لاهه با افتضاحی کمتر سر و ته اش هم بیاید.

حالا، دیگر ائتلاف با نتولیرالها و محافظه کاران بعد از پایان جلسه لاهه تاریخ مصرفش به پایان رسیده و تشت رسوایی ائتلاف با مرکز اسناد حقوق بشر ایران (پیام اخوان و...)، بنیاد برومند، و سخنگوی فحاش و آدم فروش تریبونال از بام فرو افتاده است. عوامفریبی به سبکی دیگر باید دنبال شود. این بار، تبلیغات و نعل وارونه زدن صحنه گردانان تریبونال، به شکل دعوت- های «بیات شده و فرمالیته» به مناظره با منتقدین چپ، سوسیالیست و کمونیست در راه است!

نمونه قبلی آن را آقای سعید صارمی به دلیل این که دیگر موضوع ارزش بررسی ندارد، نپذیرفته بود و مصاحبه کننده رادیو پیام، یک طرفه داستان‌های خوشمزه آقای بهرام رحمانی را به عنوان مصاحبه با سخنگوی ایران تریبونال پخش کرده بود. به طوری که گویا منتقدین ایران تریبونال، از استدلال‌ات مشعشع آقای رحمانی متقاعد شده‌اند و حرفی برای گفتن ندارند! البته، شنونده باید عاقل باشد! و سعید صارمی نیز با انتشار مطلبی تحت عنوان "ایران تریبونال" و "سانسور"، قضیه سانسور مصوبات شرم آور و غیرقابل دفاع جلسه لاهه و تلاش تریبونالیان را برای پرده پوشی ماجرا افشا کرد: بند سه خواستار ماموریت سازمان همکاری اسلامی برای بررسی وضع حقوق بشر می شود که این خودش موضوع بحث مستقلی است. نگاه کنید به:

<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20121117105434.html>

مطمئن هستم دعوت‌های نه چندان دمکراتیکی علاوه بر آقای صارمی، برای سایر رفقای ما، رسیده است که در فرصتی که ضروری باشد جداگانه به آن خواهیم پرداخت. دعوت فعلی نیز، در چنین حال و هوایی که احتمال یک بحث دمکراتیک و سازنده، ضعیف است، برای من نیز رسیده است و من لازم می‌دانم که برای افشا و طرد سیاست‌های فاجعه بار ائتلافیون نتولیرال-محافظه کار، از موضع یکی از زندانیان سیاسی سابق و نیز یک فعال کمونیست در آن شرکت کنم.

برای صحنه‌گردانان ایران تریبونال راحت‌تر بود که یک جوری جواب منفی مرا بگیرند و به مخاطبینشان بقبولانند، که دیدید! مخالفین ما چیزی برای گفتن نداشتند!

برای پیشبرد این کار، طرفداران ایران تریبونال در کمیته فعالین چپ در فرانکفورت، نخست یک «تپله» جالب انداختند! اول از همه تیتیر بحث را جوری تنظیم کردند که گویا ایران تریبونال، مبارزه علیه جمهوری اسلامی

کرده و دو سخنران درباره این موضوع می خواهند بحث کنند. گویا اصلا مخالفی در کار نیست. این را من با دیدن پوستر اولیه جلسه که بدستم رسید، به فعالین کمیته گوشزد کردم و گفتم با چنین برنامه چیدنی، احتمال پیشبرد یک بحث دمکراتیک و منصفانه بسیار ضعیف است. این پوستر اولیه بود که بدستم رسید: با تیتتر «اقدامات ایران تریبونال علیه جمهوری اسلامی»!؟

بلافاصله اعتراض خود را به کمیته فرانکفورت با ارسال ای میل زیر اعلام کردم (18.November 2012):
«رفیق عزیز با درود

تشکر از این که اطلاعیه را برایم ارسال کردی. من با تیتیر بحث و بررسی که در اطلاعیه آمده مشکل جدی دارم. تیتیر برنامه از همان آغاز سمت بحث را تعیین می کند که گویا ایران تریبونال کاری در نقد پایه‌های سیستم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی داشته است. در حالی که تمام بحث موافق و مخالف در این است که سامانه‌های سرمایه داری در این گونه تئاترهای نمایشی چگونه دفاع می‌شود و برای سرکوب آلترناتیو چپ به کار بسته می‌شود. از نظر من کمیته برگزارکننده یا بحث را با توازن بین نظرات مخالف و موافق آغاز می‌کند یا این که می‌خواهد تبلیغ ایران تریبونال را باز هم به طور غیر مستقیم پیش ببرد. من شرط پذیرفتن بحث را عدم پیشداوری کمیته برگزارکننده جلسه در فرانکفورت می‌دانم، به همین دلیل خواستار تغییر تیتیر بحث به صورت زیر هستم:

به یاد جانفشانان و جانباختگان دهه شصت

کمیته فعالین چپ فرانکفورت

بررسی اقدامات ایران تریبونال از دیدگاه های مخالف و موافق

جلسه بحث و بررسی

...اگر رفقا موضوع بحث مخالف و موافق را جدی می‌گیرند، بنابراین بایستی در تیتیر بحث و جزئیات برگزاری جلسه دقت بیشتری از خود نشان دهند و حداقل قبل از انتشار پوستر یک بار با سخنرانان موضوع را کنترل می‌کردند. خوشبختانه هنوز دیر نشده و امیدوارم رفقای برگزار کننده به این تغییرات به سرعت توجه کنند و پوستر اصلاح شده را برای همگان و از جمله من ارسال کنند. منتظر پاسخ سریع رفقای فرانکفورت هستم.

با درودهای رفیقانه

همایون ایوانی»

بعد از بحث‌ها و تماس تلفنی با فعالین کمیته فرانکفورت، بالاخره پذیرفته شد که یکی از دو سخنران مخالف است و بدیهی است که می‌خواهد زوایای دیگری را بحث کند و چون مرغ یک پا داشت و تیتیر برنامه را نمی‌خواستند عوض کنند، سرانجام پذیرفتند که حداقل تیتیر موضوع بحث مخالف، یعنی همایون ایوانی ذکر شود:

بررسی همکاری و پذیرش هژمونی سرمایه داری در فعالیتها و برنامه ایران

تریبونال

بالاخره پس از گذشت یک هفته از اولین اعتراض، در ساعات پایانی ۲۳ نوامبر تراکت تصحیح شده برایم ارسال شد:

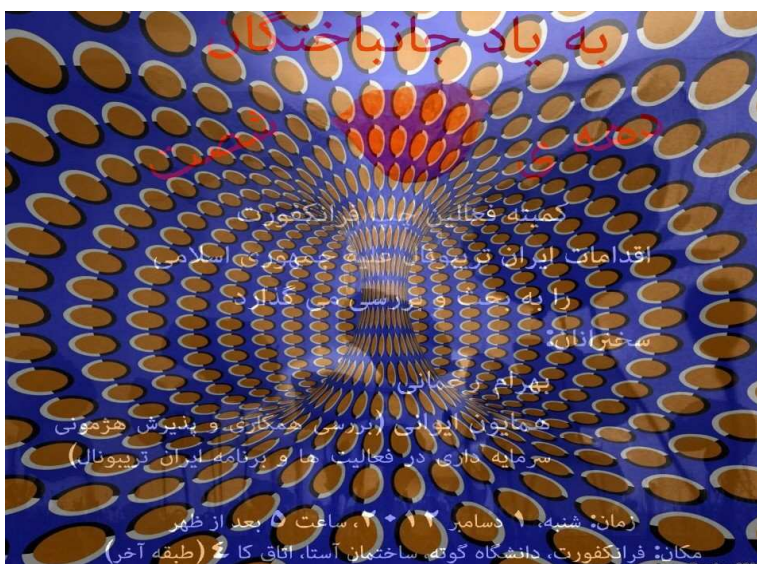


من نیز جهت اطلاع به سایر علاقمندان ارسال کردم. از عجایب روزگار این که گویا تیتیر من زیاد نیابستی دیده شود و برای اولین بار برای یک جلسه، سومین تراکت را در اینترنت دیدم. فقط خواننده‌ای که از قبل می‌داند همایون ایوانی مخالف سیاست مماشات با آلترناتیوهای سرمایه‌داری است باید به چشمانش فشار بیاورد و از لابلای رنگ‌ها، تیتیر سخنرانی را پیدا کند:

بررسی همکاری و پذیرش هژمونی سرمایه داری در فعالیتهای و برنامه ایران

تریونال

آری، درست است! سانسور نکرده‌اند! از لابلای این طرح زمینه روشن، خیلی خوب و رسا با قلم رنگ سفید نوشته‌اند و چیزی از قلم نیافتاده است! آقای صارمی! زیادی بد بین بودی! ببین حالا توی جلسه چه جور می‌خواهند بحث را پیش ببرند!



همین رفتارها، باعث نگرانی رفقای شده است که می‌دانند صحنه گردانان ایران تریونال، قادر به تحمل نظر مخالف نیستند. این صحنه گردانان ترجیح می‌دادند، من نیز، نظیر بسیاری از عزیزان و منتقدین، نظیر آقای صارمی، از شرکت در چنین جلسه‌ای خودداری کنم و یا انتظار توهین و هوچیگری

های فالانژگونه‌ای را داشته باشم که از سوی این جماعت در یکسال اخیر
قبیح‌اش ریخته و هیچ معیار ارزشی‌ای را پایبند نیستند.

با این نوشته کوتاه، خواستم از تمام عزیزانی که در این چند روزه نگرانی‌های
جدی و واقعی خود را به عدم وجود جو دمکراتیک در بحثی که در راه است
اعلام کرده‌اند، تشکر کنم. برای من هم، همین احساس تداعی شده و می‌شود.
با وجود این، آتش تریبونال شورتر از آن است که بتوانند با این گونه
سانسورها و جو سازی‌ها، جلوی سقوط آن را بگیرند. امیدوارم، در روز اول
دسامبر رفقای نزدیک به شهر فرانکفورت حضور فعالانه‌ای در جلسه داشته
باشند تا قدم مشترک دیگری در افشا و طرد سیاست‌های سازشکارانه و
لیبرالی تریبونال برداریم.

به نوشته یکی از عزیزان، ما بایستی تلاش کنیم زوایای مبهم و تاریک این
پرونده را برای افکار عمومی آشکار کنیم و در این راه، شرط رفاقت و
انصاف را برای خانواده‌های جانفشانان و جانباختگان و زندانیان سیاسی
جانب‌برده رعایت کنیم.

همایون ایوانی،

۲۷ نوامبر ۲۰۱۲

۱۲ مشاطه گران ائتلاف با سرمایه جهانی: سرگردانی سیاسی

یا شانتاژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش یک)

فرخ قهرمانی

azadiebaian@yahoo.se

یکی از بحث‌هایی که در چند سال اخیر، همواره با سانسور و سکوت روبرو شده است، سرانجام با تلاش فعالین مستقل چپ، جان‌دبرندگان از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، به ویژه زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای تابستان شصت و هفت، به موضوع گفتمان نیروهای اپوزیسیون و مشخصاً طیف نیروهای چپ در هفته‌های اخیر تبدیل شده است.

برخلاف روزهای نخست گسترش بحث‌ها، دیگر سکوت، سانسور، کتمان حقیقت و نپذیرفتن فاکت‌های غیرقابل انکار از سوی مدافعین همکاری با نیروهای محافظه کار و ثنولیب‌رال، ناممکن است و آنان از یک شاخه به شاخه دیگر می‌پزند تا به اصل موضوع پاسخ ندهند. تلاش می‌کنند، از احساسات به حق مردم، خانواده‌های جانفشانان و جانباختگان بر علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، سپر دفاعی‌ای فراهم سازند تا هرگونه انتقاد همکاری با نیروهای سرمایه جهانی را به پشت صحنه برانند. از آن میان نمونه‌های مختلفی را می‌توان برای بررسی برگزید، اما زیگزاگ زدن مکرر سایت گزارشگران و نیز بهروز سورن، نگرانی مرا برانگیخت و دلیلی شد برای نوشتن این مطلب تا نوسانات مواضع او را به عنوان نمونه‌ای از سرگردانی نظری و سیاسی تعدادی از فعالین مستقل چپ، بیشتر مورد بررسی قرار دهم.

جلسه لندن، تریونالی به دادستانی پیام اخوان و حضور نمایندگان

حزب محافظه کار انگلیس

اطلاعی‌ای همزمان با برگزاری تریونال لندن در رابطه با ناسالم بودن این تریونال توسط سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - هیئت اجرایی منتشرشد. هم زمان تعدادی از زندانیان سیاسی دههٔ شصت و از جان بدر بردگان کشتار شصت و هفت مطالبی در این زمینه نوشتند که باعث بر آشفته‌گی‌هایی چند گردید. برآشفته‌گان را به سه دسته میتوان تقسیم کرد.

برگزارکنندگان که بعضاً خود شاهد هم بوده‌اند، شاهدان که خود شامل شکنجه شده‌گان و خانواده‌های جانفشانان بوده‌اند و شرکت‌کنندگان و حمایت‌کنندگان. اگر یک جمع‌بندی کلی از پاسخ‌ها داشته باشیم به دو نکتهٔ مهم که بی‌ارتباط با این نوشتار هم نیستند بر می‌خوریم:

یکم: تقریباً در هیچ یک از پاسخ‌ها مستقیماً و مستدل به انتقادات پاسخ داده نشده و سعی در رد آن‌ها نیز نشده است بلکه در عوض سعی شده است با مطرح کردن مواردی دیگر و مقایسهٔ با آنان و بعضاً با رعایت تاکتیک بهترین دفاع حمله است با حمله به نهادها و یا برنامه‌های دیگر از پاسخ مستقیم و صریح به انتقادات طفره رفته تا نوک تیز انتقادات را از خود منحرف نمایند.

دوم: اغلب مدافعین تریونال متفق القولند که چرا منتقدین همزمان با شروع این دادگاه و یا پس از آن متوجه شده و دست به انتقاد زده‌اند و قبل از آن چیزی نگفته‌اند. جالب اینجاست که اینان برای انحراف از پرداختن به انتقادات اغلب خودشان به چهارمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران - گوتبرگ^{۵۴} حمله می‌کنند بدون این که در نظر داشته باشند که این حملات خود یک تناقض آشکار با یکی از دلایل مهمشان در

پاسخ گوئی به انتقادات است. چرا که اگر انتقادات به تریبونال از روز شروع برگزاری آغاز گردید؛ اینان خود پس از گذشت بیش از نه ماه از خاتمه گردهمایی چهارم، حملات خود به گردهمایی را شروع نموده‌اند! انتقادات و تهاجمات به گردهمایی چهارم در دو نوبت انجام گرفته است. یکم بلافاصله پس از پایان گردهمایی تا حدود یک ماه پس از آن، که به دو شکل انتقادات سازنده و یا برعکس لجن پراکنی بوده است. انتقادات درست یا نادرستی که به گردهمایی شد، در حد بضاعت رفقا و رفیقانه پاسخ داده شده است. اما به افترازی‌ها، تهمت‌ها، و دروغ‌پردازی‌ها پاسخی داده نشد. چرا که چنین افترازی‌هایی اساساً درخور پاسخ نبودند. این دروغ‌پردازی‌ها و تهمت‌ها بعدها به روند پرونده‌سازی و هتاک‌های شخصی به زندانیان سیاسی مقاوم در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد. برای نمونه یک لمپن سیاسی در وبلاگ شخصی‌اش توهین به رفقای زن زندانی سیاسی ایران را از حد گذراند، پرونده‌سازی‌های شخصی و اطلاعاتی را در مورد فعالین چپ و کمونیست و از جمله فعالین گفتگوهای زندان را سرلوحه کارش قرار داد. و با کمال تاسف لینک این وبلاگ با همان تهمت‌ها سرانجام سر از سایت گزارشگران هم درآورد.

اما در دور دوم تهاجمات اخیر نمی‌دانم از بد شانس‌ی برگزارکنندگان تریبونال بود یا برگزارکنندگان "چهارمین گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان زندانیان سیاسی در ایران - گوتنبرگ" که بالاخره یک کسی پیدا شد و یک مطلبی نوشت به نام "آیا سه سال، زمانی کافی برای خواندن و فهمیدن نبود؟" و در این نوشته قید کرد که:

چنین بحثی بیش از سه سال است که مطرح شده و در آن هشدار داده شده که این روند به استحاله نیروهایی می‌انجامد که در پی گرفتن امکانات و تریبون، به همکاری با وزارت امور خارجه دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری تن

می‌دهند. علاوه بر آن سند مکالماتی را انتشار داد که فعالین و زندانیان سیاسی سابق، از بودجه‌گیری «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» به صورت مستقیم مطلع شده‌اند و به همین دلیل بخش معینی از زندانیان سیاسی سرموضع و مقاوم، هر گونه همکاری با این مرکز را نپذیرفته‌اند.^{۵۵}

همایون ایوانی در قسمتی از مقاله‌اش اشاره به مصاحبه سایت گزارشگران داشت. به محض انتشار این مطلب از طرف همایون ایوانی که خود از جان بدر بردگان کشتار دهه شصت و شصت و هفت است؛ حمله به او، به گفتگوهای زندان و به ویژه به چهارمین گردهمایی سراسری زندانیان سیاسی - گوتنبرگ شروع شد. از آنجائی که نهایتاً پایه اطلاعاتی تمام این تهاجمات به یک «کتاب مرجع» برمی‌گردد تقریباً تماماً به موارد مشابهی اشاره می‌کنند. مدافعین تریونال، که در سوئد زندگی می‌کنند، برای فرار از پاسخ‌گویی به این پرسش کلیدی که چرا صحنه گردانان دادگاه نمایشی لندن، بودجه‌بگیران وزارت امور خارجه آمریکا، کانادا و یا کشورهای این چنینی هستند؛ خود را به نفهمی می‌زنند و نهاد سوئدی "آ-ب-اف" (انجمن تعلیمات کارگران) را با نهادی مثل NED و یا وزارت امور خارجه آمریکا برابر می‌شمارند، مثل ایرج مصداقی سخنگوی بی‌پرنسیپ تریونال که تا دیروز بیشتر نوشته‌هایش به خصوص در رابطه با زندان به نوعی چپ ستیزی آشکار است و در نوشته-ای آشکارا اعلام می‌کند که: یک موی مسعود رجوی را به ده‌ها مثل توکل، شالگونی، و.. نمی‌دهم (نقل به مضمون).

بخش دیگر که خارج از سوئد زندگی می‌کنند و بدون هیچ گونه شناختی از سوئد و سیستم اداری آن همان تهمت‌های «کتاب مرجع» را استخراج و با توجه به وضعیت روحی خود، هنگام نوشتن به آن‌ها شاخ و برگ‌های مناسب‌شان را می‌دهند.

تا اینجای کار، مسائل دور از انتظاری به چشم نمی‌خورد. اما تعجب از آنجائی شروع می‌شود که در این حملات به یکی دو مطلب از بهروز سورن برمی‌خوریم، راستش چند روز است که با خودم کلنجار می‌روم که پاسخی درخور به بهروز بدهم یا سکوت اختیار کنم؟ پاسخ نه در دفاع از رفیقم همایون ایوانی که با شناختی که از او دارم مطمئنم اگر لازم بداند بهتر از من قادر است از خودش دفاع کند. اما چهارمین گردهمایی گوتتبرگ بحث دیگری است. تمام مخارج آن گردهمایی که امروز با تریبونال مقایسه می‌شود کمتر از هزینه اقامت چند تن از اعضای هیئت حقوقی تریبونال است.

گزارش مالی چهارمین گردهمایی سراسری را کمیته ی شهری یوتوری در اولین فرصت پس از گردهمایی بطور رسمی انتشار داد و تاکنون پس از نه ماه هیچ اعتراض و انتقادی از آن گزارش بوسیله هیچ فردی مکتوب نشده است.^{۵۶}

کسری هزینه‌های گردهمایی‌ها را نیز فعالین گفتگوهای زندان از طریق کارکردن و پرداخت بخشی از حقوقشان به کمیته برگزارکننده تامین کردند. به جز گردهمایی دوم، همه گردهمایی‌ها، کم یا زیاد کسری مالی داشته است و تاکنون هزینه‌های آن از طریق کمک مالی فعالین گفتگوهای زندان پر شده است. یعنی فشار سیاسی، تدارک گردهمایی در شرایط سانسور و یا هتاکی رسانه‌های حاکم کافی نیست، بلکه بخشی از بار مالی گردهمایی‌ها نیز باز بر روی شانه‌های زندانیان جان بدر برده از کشتارهای رژیم است که در حول ابتکار مشترکشان به عنوان گفتگوهای زندان با هم همکاری می‌کنند. حالا چنین مقایسه‌ای با نهادهایی نظیر بنیاد برومند و «مرکز اسناد حقوق بشر ایران» که بودجه‌های چند صد هزار دلاری و حتی یک میلیونی خود را از وزرات امور خارجه امریکا، کانادا، و یا «بنیادهای خیریه امریکایی» دریافت می‌کنند، اگر ناشی از ناتوانی در منطق و ادراک بهروز سورن نباشد، پس

تلاش آگاهانه برای پخش اطلاعات و تحلیل دروغین است که چهره و زحمات زندانیان سیاسی مقاوم و سرموضعی را همتراز نهادهایی کند که به تجربه از بالای شانه‌های مردم بالا رفته و می‌روند! با چنین شانتاژی دو هدف همزمان حاصل می‌شود: نخست تخریب اعتماد طیف وسیع خانواده جانفشانان و جانب‌خنگان و عموم مردم به ابتکارات خودانگیخته و از پائین، نظیر گردهمایی سراسری و دوم اعتبار بخشیدن و یا حداقل کم رنگ کردن قبح دریافت کمک مالی از وزارت خانه‌های دولتهای بزرگ سرمایه داری!

چرا کسی مثل بهروز سورن که تا دیروز آرزو می‌کرد با دستمال تمیزی عرق پیشانی بر گزارکنندگان را پاک کند و صحن محل تجمع جان بدر بردگان را تمیز کند به یک باره تیغ به روی آنان می‌کشد؟! آن‌هم به ناروا! بی‌اختیار به یاد خاطره‌ای از زندان افتادم داستان به طور خیلی خلاصه از این قرار است: "اوایل سال ۶۱ جلاد اوین لاجوردی یکی از جانفشانان مجاهد را که از مواضع سازمان مجاهدین دفاع می‌کرد بدون این که خود بداند به کجا می‌برندش با چشم بند به حسینییه برد پس از باز کردن چشم، او خود را روبروی جمعی از توابعی می‌بیند که با مشت گره کرده شعار مرگ بر منافقین می‌دهند. لاجوردی به او پیشنهاد بحث در رابطه با عملکرد مجاهدین می‌دهد او نمی‌پذیرد و در نهایت در حضور آن جمع اعلام می‌کند که مواضع سازمان مجاهدین را قبول دارد. لاجوردی خود را در میان توابعین شکست خورده احساس می‌کند به همین خاطر با زهرخند همیشگی‌اش رو به توابعین کرده و می‌گوید: مگر این‌ها به تکامل معتقد نیستند؟ دنیا را چه دیدید شاید همین فرد شش ماه دیگر بیاد در همین حسینییه و درست ۱۸۰ درجه مخالف حرف‌های امروز را بزند. جانفشان معنی این حرف‌ها را به خوبی دریافت او می‌دانست که لاجوردی در این زمینه تجربیات زیادی دارد معنی این حرف در یک کلام این بود، شکنجه تا حد مرگ یا اعتراف به خلاف آنچه گفته بود.

جانفشان برای رهایی از آن شکنجه‌ها راه حل مناسبی پیدا کرد و بلافاصله گفت، در همین جا اعلام می‌کنم که هر زمانی غیر از این حرف‌هایی را که امروز زدم بزنم بدانید که زیر شکنجه دوام نیاورده‌ام و کماکان موضع من همین است. اما این داستان چه ربطی به بهروز سورن دارد؟ راستش فکر می‌کنم حتماً او هم در زندان از این موارد بسیار دیده است که افرادی پس از مدتی از چندین ساعت تا چندین ماه در اثر شکنجه ۱۸۰ درجه تغییر مواضع داده‌اند اما در رابطه با بهروز من هرچه فکر می‌کنم شکنجه‌ای که در کار نبوده پس نمی‌فهمم چرا و چه عاملی باعث شده مواضع او در رابطه با گردهمایی چهارم به یک باره و پس از گذشت نه ماه از برگزاری آن ۱۸۰ درجه تغییر نمایند؟! در این مورد من توضیحی ندارم اما من هم در همین نوشته اعلام می‌کنم هرگاه هر حرف دیگری غیر از آنچه که در این نوشتار در باره گردهمایی چهارم می‌نویسم، بگویم حتم بدانید نه زیر شکنجه اما حکماً چیزی در پس پرده آن قرار دارد و عاری از حقیقت است!

از آنجائی که جمع بندی و چکیدهٔ تهمت‌ها و نارواهای دیروز و حملات امروز تیغ‌کشان به گردهمایی چهارم در آخرین مطلب بهروز سورن خود نمائی می‌کنند من سعی می‌کنم با گذاردن عین مطالب و نوشته‌های دیروز و امروز بهروز سورن در ضمیمه همین مطلب و پاسخ به آن‌ها یک بار و امیدوارم برای همیشه پاسخی در خور به کسانی که چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند هم داده باشم و در نهایت قضاوت را به خوانندگان وا می‌گذارم.

انبوه نوشته‌های سرگردان بهروز سورن را می‌توان به سه مورد خلاصه کرد. البته این محورها نه در نوشته‌های دیروز بلکه در نوشته‌های امروز، قابل رویتند. بهروز سورن مدعی است که:

اول: در گردهمایی چهارم هم راست‌ها و هم سبزها شرکت داشتند و بنا بر این شما امروز نمی‌توانید مثلاً به حضور شخصی مثل پیام اخوان در تریبونال اعتراض داشته باشید چرا که تفاوتی میان پیام اخوان و رضای طالبی وجود ندارد.

دوم: شما (گردهمایی چهارم) هم از کمک‌های آ-ب-اف (انجمن تعلیمات کارگران) برای برگزاری گردهمایی استفاده کرده‌اید بنابراین این نمی‌توانید معترض دریافت کمک دولتی برای تریبونال باشید.

سوم: این‌که شما (گردهمایی چهارم) بدنبال بلندگوهای بنگاه‌های خبری دولت‌ها بوده‌اید بنا براین به استفاده از بلندگوهای بنگاه‌های خبری دولت‌ها از طرف تریبونال نمی‌توانید انتقاد داشته باشید.^{۵۷}

خواندن چند دقیقه پیام همبستگی در یک گردهمایی سراسری سه روزه با گرداندن تمام برنامه دادگاه نمایشی توسط پیام اخوان مقایسه مع الفارق است! حدود دو هفته قبل از شروع گردهمایی چهارم اطلاعیه‌ای از طرف کمیته برگزارکننده گردهمایی منتشر شد. در این اطلاعیه اسامی کلیه سخنرانان، هنرمندان و حتی لیست تمامی فیلم‌هایی که قرار بود به نمایش گزارده شود و همچنین مسئولین آن جهت اطلاع همگان انتشار یافت. همچنین اسامی چهارده تن از سخن‌گویان در اطلاعیه شماره سه قید گردید.^{۵۸}

از تاریخ انتشار این اسامی تاکنون در هیچ مطلبی و یا مصاحبه‌ای نمی‌توان حتی یک نام از این اسامی را به عنوان راست و یا سبز در جایی دید و یا شنید: بصیر نصیبی (منتقد سینمایی)، مسلم منصوری (کارگردان)، نعمت آزم (شاعر و نویسنده)، داریوش شیروانی (فیلمساز و موسیقی دان)، عباس سماکار (نویسنده و فعال سیاسی)، سودابه اردوان (نقاش)، منوچهر شهابی (نقاش)، شکوفه منتظری، الهه امانی، سیروس کفایی، دکتر نورایمان قهاری، میلا مسافر، جعفر امیری و ده‌ها زندانی سیاسی در گیر برگزاری گردهمایی و

فعال و پژوهشگر چپ... همگی به فراموشی سپرده می‌شوند! درست مثل عکس‌های سانسور شده، تصویر سخنرانان و توازن دیدگاه‌های متفاوت در هر بخش برنامه از معرض دید و مخاطبین حذف می‌شود!

اما در «کتاب مرجع» مکرر!!! به نام رضا طالبی و نماینده امنستی بر می‌خوریم واقعیت این است که کمیته برگزاری برای انتخاب فرد معینی از سوی امنستی تاثیرگذار نبوده است. مسئول روابط عمومی کمیته شهری با خانم الیزابت رئیس امنستی سوئد تماس برقرار کرده و از ایشان می‌خواهند چنانچه تمایل دارند توسط نماینده امنستی پیامی به گردهمایی بدهند. در ابتدا رئیس امنستی قرار بود که خود در این نشست شرکت نماید اما به دلیل گرفتاری از حضور خود عذر خواهی کرده و فردی را به نام آقای آراز فنی که مسئول بخش خاورمیانه امنستی می‌باشند را به طور کتبی از طریق ایمیل به گردهمایی معرفی می‌نمایند با تاکید بر این که ایشان حتماً بایستی حامل نظریات امنستی باشند (منظور این بود که رادیکال‌تراز مواضع امنستی نبایستی که صحبت نمایند).

در هر چهار دوره گردهمایی‌های سراسری با نمایندگان تشکلهای بین‌المللی و از جمله عفو بین‌الملل، لیگا، زندانیان سیاسی در کشورهای مختلف جهان (برای نمونه مومیا ابوجمال) تماس گرفته شده و می‌شود که در قبال کشتارهای سراسری رژیم جمهوری اسلامی از آغاز روی کار آمدنش تاکنون موضع بگیرند. همچنین از اولین گردهمایی تلاش شد تا احزاب مختلف کشورهای اروپایی را ملزم به موضع‌گیری در قبال کشتارهای دهه شصت کنیم. در این رابطه در گردهمایی اول، دوم و سوم و چهارم نمایندگانی از این احزاب با پیام‌هایی، این امر را محکوم کردند. به علت کثرت پیام‌ها، می‌توانید به صفحات مربوط به چهار گردهمایی مراجعه کنید:

● نخستین گردهمایی سراسری ۲۰۰۵ در کلن آلمان:

<http://www.dialogt.net/index.php?id=88>

• دومین گردهمایی سراسری ۲۰۰۷ در کلن آلمان:

<http://www.dialogt.org/seminar/index01.html>

• سومین گردهمایی سراسری در شهر هانوفر آلمان:

<http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/index01.html>

علاوه بر این از نیروهای مبارز و سایر نیروهایی که در این زمینه ها فعال هستند پیام هایی داشتیم در زیر نمونه ای از این پیام ها را می بیند:

• پیام همبستگی لیگای بین الملل در سومین گردهمایی سراسری در

باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران در هانوفر آلمان سپتامبر
۵۹۲۰۰۹

• یا پیام rote hilfe کمکهای سرخ آلمان در سومین

گردهمایی سراسری^{۶۰}

• پیام مومیا ابوجمال در نخستین گردهمایی سراسری ۲۰۰۵ در شهر

کلن^{۶۱}

چهارمین گردهمایی سراسری نیز همین رویه را دنبال کرد و به جای قدردانی از تلاش هایی که جنایات رژیم را در سطح بین المللی افشا می کند با موجی از افترا و تحلیل توطئه روپرو شد که با تحریف اصل مسئله بحث را به مجادلات فردی و شایعه پراکنی ها و کشاکش های شهری کشاندند! شانزده تن از اعضای کمیته شهری یوتبوری در گزارش جمع بندی خود در این رابطه چنین می نویسند:

”آن بخش از این انتقاداتی را که به این کمیته و حیطة مسؤلیت آن برمی گردد را به طور کلی دور از حقیقت و فاقد مدرک ارزیابی نموده و اعلام می دارد

که تاکنون کوچک‌ترین مدرکی دال بر این گونه شایعه پراکنی‌ها به این کمیته ارائه نگردیده. توضیح این که در رابطه با عدم اعلام نام نماینده حزب سوسیال دموکرات سوئد تا آخرین لحظات بنا بر مدارک موجود به علت همزمانی گردهمایی با یک کنفرانسی که حزب مذکور در همان سه روز داشته است هیچ یک از افراد مورد نظر کمیته شهری حزب در آن سه روز آزاد نبوده و به همین خاطر تا آخرین روزها نماینده حزب نامعلوم بوده است کلیه ایمیل‌های رد و بدل شده در این مورد در آخرین جلسه کمیته شهری توسط مسئول مربوطه به کمیته ارائه گردید و تماماً موجود می‌باشند.^{۶۲}

اما حکایت مقایسه رضا طالبی با پیام اخوان و نقش آنان در گردهمایی چهارم و تریونال لندن حکایت تفاوت میان ماه من تا ماه گردون است. بهروز سورن می‌نویسد "بنظر من تفاوتی میان آقای پیام اخوان در دادگاه ایران تریونال و آقای رضا طالبی در گردهمایی چهارم زندانیان سیاسی در شهر گوتنبرگ نیست"^{۶۳}

جهت اطلاع خواننده بایستی گفت که آقای رضا طالبی به عنوان نماینده حزب سوسیال دموکرات سوئد، فقط پیام حزب را خواند و با نقشی که پیام اخوان در تریونال دارد و سخنگو و دادستان این دادگاه نمایی است، به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. ببینیم این دو فرد که یکی در یک گردهمایی سه روزه به عنوان یک مهمان یک پیام چند دقیقه‌ای خوانده و دیگری که یکی از برگزارکنندگان، عضو هیئت راهبردی و در همه پروسه دادگاه نمایی لندن نقش رئیس تیم دادستانی را داشته و از صحنه گردانان اصلی جلسه بوده است، چه کار کرده و یا می‌کنند؟

آقای رضا طالبی کارمند انجمن تعلیمات کارگران، عضو حزب سوسیال دموکرات سوئد و مسئول روابط بین المللی حزب در شهر گوتنبرگ (عضویت نامبرده حتی در حد رهبری منطقه حزب هم نمی‌باشد) رئیس هیئت

مدیره خانه مردم در یکی از محلات گوتنبرگ سوئد (محلّه فقیرنشین هامارکولن) رئیس هیئت مدیره انجمن چهارشنبه سوری در شهر گوتنبرگ سوئد، و بالاخره مهمترین پست ایشان عضویت در شورای فرهنگی شهر گوتنبرگ به نمایندگی از طرف حزب سوسیال دموکرات^{۶۴}.

آقای پیام اخوان اما استاد حقوق دانشگاه مک گیل مونترال و اولین دادستان سابق دادگاه سازمان ملل در خصوص جنایات جنگی در یوگسلاوی و روندا، منتخب به عنوان یکی از رهبران جوان جهان در همایش سالانه سران سرمایه جهانی کنفرانس داووس، بنیان گزار و یکی از اعضای هیئت مدیره مرکز اسناد حقوق بشر و... می باشد از سوی دیگر آقای اخوان با کمک افرادی نظیر ایروین کوتلر، وزیر دادگستری قبلی کانادا که در حال حاضر عضو پارلمان کبک است بیانیه های تحریک آمیز برای اهریمن سازی و منزوی کردن ایران در راستای محکومیت این کشور به جرم خطر علیه صلح جهانی را امضاء و تأیید کرده است. بیانیه های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۰ تحت عنوان خطر هسته ای، قوم کشی و نقض حقوق در ایران: پذیرش مسئولیت برای جلوگیری از خطر از این نوع بوده است. او همچنین از امضاء کنندگان بیانیه برای وضع تحریم های بیشتر علیه ایران به همراه ایروین کوتلر، فواد عجمی، سعدالدین ابراهیم، نازنین افشین جم، عباس میلانی، الی ویزل، لادن برومند، آلن دورشوویتز، رامین جهاننگلو و تعدادی از نئوکان های جنگ طلب هستند^{۶۵}.

گردهمائی چهارم همانگونه که از نامش پیداست در حقیقت یک سمینار است برای زندانیان سیاسی و جان بدر بردگان کشتار ۶۷ اهداف این گردهمائی از سال ۲۰۰۵ به این سو به کرات از جانب سخنگویان گردهمائی در مصاحبه های مختلف و از جانب برگزارکنندگان در مقالات متعدد اعلام شده است عمده اهداف آن مستند سازی، افشاگری، و سعی در عدم فراموشی و ثبت در حافظه تاریخی یکی از مهیب ترین کشتارها در تاریخ معاصر جهان است. بنا

به گفته خود بهروز سورن: "مجموعه‌ای از چپ‌گردهمائی‌ها را برگزار می‌کنند تمامی شعارها و نوشته‌ها و حضور افراد شناخته شده و معتمد سوسیالیست گواه این امر است"، و گردهمائی‌ها تاکنون یعنی تا پس از گردهمائی چهارم سلامت و صلابت خود را حفظ کرده است. و باز بقول خود بهروز سورن که البته به صورت انتقادی نوشته شده نصب شعار زنده باد سوسیالیسم در گردهمائی چهارم از ویژگی‌های این گردهمائی بوده است. برگزارکنندگان گردهمائی‌ها بنابر پیشبرد یکی از اهداف خود که همانا افشاگری این جنایات بوده است. و برای اینکه این گردهمائی‌ها از حالت محلی درآمده و بدرون کشورهای میزبان نیز راه یابد تصمیم گرفتند: یکم: گردهمائی‌ها را به صورت گردشی در شهرها و کشورهای مختلف برگزار نمایند،

دوم: اینکه از احزاب بلوک چپ آن کشورها هم برای شرکت در گردهمائی (نه در کارهای اجرائی) دعوت به عمل آید و از این طریق موضع‌گیری صریح‌تر و پیشروتر در محکومیت کشتارهای رژیم و نیز همبستگی با مبارزات مردم ایران برای آزادی همه زندانیان سیاسی داشته باشند.

طبیعی است که در چنین برنامه هائی نهادها یا احزاب دعوت شده پیامی هم برای برگزار کنندگان، شرکت کنندگان، و در این مورد خاص خانواده‌های جانفشانان ... دارند که آنرا قرائت می‌کنند. (مراجعه کنید به لینک‌های بالا که پیام‌های طیف‌های مختلف فعالین، احزاب چپ و کمونیست در هر چهار گردهمائی ارسال و بعضا قرائت شده است) در گردهمائی چهارم نمایندگان دو حزب چپ و سوسیال دموکرات به عنوان احزاب پارلمانی و حزب کمونیست سوئد که بزرگترین حزب غیرپارلمانی سوئد می‌باشد، حضور داشتند. نماینده‌ای که قرار بود از طرف حزب سوسیال دموکرات معرفی شود تا آخرین روزهای قبل از برگزاری مشخص نشده بود دلیل این امر برنامه‌ای جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش رو ۱۵۷

بود که خود آنها دقیقاً در همان روزها داشتند. آلترناتیوهای که کمیته شهری ارائه داده بود به ترتیب عبارت بودند از

- ۱- یان الیاسون یکی از سرشناس ترین چهره های سوئدی که در حال حاضر نیز در پست معاونت سازمان ملل مشغول به کار است
- ۲- آقای هامارگرین که مسئول حقوق بشر اتحادیه اروپا بود
- ۳- خانم مونا سالین رهبر دور قبل حزب که به هیچ یک از آنها دسترسی پیدا نکردیم.

آلترناتیو چهارمی گذاشتیم، رئیس شورای شهر که او هم در همان برنامه داخلی حزب گرفتار بود و در نهایت در آخرین روزها، حزب سوسیال دمکرات سوئد، آقای رضا طالبی مسئول امور بین المللی خود در شهرگوتنبرگ را به عنوان نماینده به گردهمایی روانه کرد و ایشان در زیر همان شعارهای سرنگونی رژیم و زنده باد سوسیالیسمی که بهروز سورن به آنها اذعان دارد، در پنج دقیقه پیام حزب سوسیال دمکرات سوئد را قرائت کرد. کل اسناد مکاتبات در این مورد نیز در بایگانی کمیته ی شهری موجود است.^{۶۶}

تمام نقش رضا طالبی در این گردهمایی به همین پنج دقیقه پیامی برمی گردد که به عنوان نماینده حزب سوسیال دمکرات قرائت کرد. اما اگر بخواهیم به نقش پیام اخوان در تریونال پی ببریم طوری که خوانندگان خود این مقایسه را انجام دهند لازم است ابتدا ببینیم تریونال یعنی چه؟

آنچه که امروز همه متفق القول هستند اینست که تریونال به معنی همان دادگاه است به هر جهت این دادگاه با هر برنامه و هدفی که شکل گرفته باشد تمام عناصر یک دادگاه واقعی را با خود دارد. در یک دادگاه چه عناصری وجود دارد و نقش هریک از این عناصر در پیشبرد روند دادگاه چیست؟ از تماشاچیان و خبرنگاران یک دادگاه شروع کنیم که هیچ نقشی در پیشبرد

روند دادگاه ندارند اما به خصوص خبرنگاران نقشی اساسی در اطلاع رسانی جانبدارانه و یا بی طرفانه و آمادگی اذهان عمومی برای حکم صادره بازی می کنند که در مورد دادگاه لندن از سایت گزارشگران گرفته تا اغلب بنگاه های خبرپراکنی بزرگ ارتجاعی و امپریالیستی، نظیر بی بی سی بخش فارسی، در دادن پوشش خبری آن شرکت دارند. عنصر بعدی در دادگاه را شاهدان در دادگاه تشکیل می دهند که شهادت آنان نیز توسط دادستان و وکیلان مدافع کانالیزه می شوند، به عبارت دیگر آنها نیز نقشی در پیشبرد روند دادگاه بازی نمی کنند، که در این دادگاه (تریونال) شکنجه شدگان، جان بدر بردگان از کشتارها، و خانواده های جانفشانان می باشند. عنصر بعدی متهم یا متهمان می باشند که با وجود کانالیزه شدن اقرار و سخنانشان از طرف وکیل مدافع و دادستان می توانند نقش کوچکی در روند دادگاه داشته باشند، که متأسفانه در این دادگاه غایب بزرگ محسوب می شوند. یک عنصر دیگر در دادگاه هیئت منصفه است که معمولاً اعضای هیئت منصفه لازم نیست که حقوق دان باشند و اساساً بسیاری از مواقع و در بسیاری از کشورها از هیئت منصفه استفاده نمی شود و کار هیئت منصفه را یک یا چند قاضی پیش می برند و اصولاً هیئت منصفه نیز در پیشبرد چگونگی روند یک دادگاه نقشی ندارد. سه عنصر اساسی دیگر در یک دادگاه وجود دارد، وکیل مدافع، دادستان و قاضی اگر قاضی نقش اصلی خود که همانا بی طرفی می باشد را در یک دادگاه ایفا نماید، دو عنصر دیگر یعنی وکیل مدافع و دادستان اصلی ترین نقش را در پیشبرد یک دادگاه ایفا می نمایند. نقشی که بسته به تبحر و تجربه آنان می تواند رای هیئت منصفه و قاضی دادگاه را از مرگ تا تبرئه متهم تغییر دهد. وکیل مدافع و دادستان در یک دادگاه می توانند با کانالیزه کردن شهادت شهود دادگاه از طریق پرسش های مورد نظر خود از شهود و حتی کانالیزه کردن مدارک در دادگاه اذهان هیئت منصفه را به جهتی که می خواهند سوق

دهند. در این دادگاه (تریونال لندن) به علت غیبت متهمان یعنی جنایتکاران جمهوری اسلامی وکیل مدافعی در مقابل دادستان وجود ندارد بنابراین تنها و مهم‌ترین عنصر تاثیر گذار در چگونگی پیشبرد روند دادگاه همانا دادستان یا سرپرست تیم دادستانی می‌باشد، در شکل دیگر می‌توان گفت که آقای پیام اخوان کلیدی‌ترین مهره در این کارزار است که می‌تواند کار را زار نماید از این روست که داشتن چنین پست کلیدی در این دادگاه حساسیت‌های هر انسان متعهدی را برمی‌انگیزاند چرا که صاحب چنین پستی در چنین دادگاهی اگر شخص وابسته‌ای باشد به راحتی قادر است مسیر دادگاه را به جهتی که مایل است سوق دهد. اینجا نقطه مرکزی تفاوت بین گردهمایی سراسری زندانیان سیاسی و تریونال این است که در گردهمایی سکان امور و تصمیم‌گیری‌ها در دست خود جانبداربران از کشتارها و یا بازماندگان جانفشانان و جانباختگان است و اگر میهمانی در آن شرکت می‌کند بایستی که شرایط بازی آن‌ها را بپذیرد و در زمین آن‌ها بازی کند. در حالی که در تریونال، نقاط کلیدی پیشبرد بحث‌ها و سمت و سوی سیاسی آن در دست نهادهایی است که ارتباط آشکاری با مراکز قدرت سرمایه جهانی دارند. برهان عظیمی در این زمینه می‌نویسد:

”نگارنده بر مبنای بحث‌های سخنگویان این کارزار به صحت نوشته قبلی خود تحت عنوان ”خطاب به دوستان و شرکت کننده گان در کارزار ایران تریونال“ تاکید می‌گذارد که:

”شدت ابهامات، مسائل پشت پرده ایران تریونال و سوء استفاده از صداقت زندانیان سیاسی جان بدر برده و خانواده‌های شرکت کننده در این دادگاه که ابتدا ”نهادین“ خواندندش اما یک روز قبل از شروع این دادگاه در لندن و پس از آن، آن را با برنامه قبلی ”مردمی“ خواندند، بیش از آنچه که فکر می‌کنیم، می‌باشد!“^{۶۷}

باری، اگر در طول این سال‌ها، اعتراض زندانیان سیاسی چپ و رادیکال را با سانسور سراسری سرکوب کردید، حالا تشت رسوایی صحنه گردانان اصلی تریبونال و سوء استفاده از صداقت و اعتماد عزیزان ما، از بام به زیر افتاده است. ایرج مصداقی که حسابش جداست! ولی با چنین توضیحاتی آیا بهرام رحمانی و بهروز سورن هنوز فکر میکنند که میان حضور رضا طالبی در گردهمایی چهارم و پیام اخوان در تریبونال لندن تفاوتی نیست؟ (ادامه دارد)

۱۳ مشاطه گران ائتلاف با سرمايه جهانی: سرگردانی سیاسی

یا شانتاژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش دوم)

فرخ قهرمانی

azadiebaian@yahoo.se

دوم سپتامبر ۲۰۱۲

در قسمت پیشین نوشتم که یکی از بحث‌هایی که در چند سال اخیر، همواره با سانسور و سکوت روبرو شده است، سرانجام با تلاش فعالین مستقل چپ، جان بدربردگان از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، به ویژه زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارهای تابستان شصت و هفت، به موضوع گفت‌وگوهای اپوزیسیون و مشخصاً طیف نیروهای چپ در هفته‌های اخیر تبدیل شده است.

برخلاف روزهای نخست گسترش بحث‌ها، دیگر سکوت، سانسور، کتمان حقیقت و نپذیرفتن فاکت‌های غیرقابل انکار از سوی مدافعین همکاری با نیروهای محافظه کار و نتولیرال، ناممکن است و آنان از یک شاخه به شاخه دیگر می‌پزند تا به اصل موضوع پاسخ ندهند. تلاش می‌کنند، از احساسات به حق مردم، خانواده‌های جانفشانان و جانب‌اختگان علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، سپر دفاعی‌ای فراهم سازند تا هرگونه انتقاد همکاری با نیروهای سرمایه جهانی را به پشت صحنه برانند. از آن میان نمونه‌های مختلفی را می‌توان برای بررسی برگزید، اما زیگزاگ زدن مکرر سایت گزارشگران و نیز بهروز سورن، نگرانی مرا برانگیخت و دلیلی شد برای

نوشتن این مطلب تا نوسانات مواضع او را به عنوان نمونه‌ای از سرگردانی نظری و سیاسی تعدادی از فعالین مستقل چپ، بیشتر مورد بررسی قرار دهم. به ادعاهای اخیر بهروز سورن در سه محور اشاره داشتیم. در این بخش به دومین فتوای خطرناک بهروز سورن در مورد مقایسه و هم تراز قرار دادن همبستگی با جنبش‌های کارگری، زنان و دانشجویی با سیاست گذاری مالی وزارتخانه های دولت‌های سرمایه‌داری و توضیحات انحرافی بهرام رحمانی در بحث اتکاء به منابع مالی سرمایه جهانی خواهیم پرداخت.

آیا زندانیان سیاسی سرموضعی و مقاوم، یاران گردهمایی سراسری از

حق نوشتن و سخن گفتن محرومند؟!

مسئول «آزاد اندیش» سایت گزارشگران که برگزارکنندگان گردهمایی چهارم را به سانسور متهم می‌کند، حکم می‌دهد که شما (گردهمایی چهارم) هم از کمک‌های آ-ب-اف (انجمن تعلیمات کارگران) برای برگزاری گردهمایی استفاده کرده‌اید بنابر این نمی‌توانید معترض دریافت کمک دولتی برای تریبونال باشید. البته بهروز سورن مستقیماً نامی از آ-ب-اف نمی‌برد ولی از آنجائی که من در مطلبی تحت عنوان "پاسخی رفیقانه به پاره ای از ابهامات" دقیقاً در مورد همین مسئله توضیحات کافی داده‌ام، و در گزارش مالی هم ذکر شده است که تنها کمک دریافتی گردهمایی سالن محل برگزاری بوده است که توسط آ-ب-اف در اختیار برگزارکنندگان قرار گرفته منظور او نمی‌تواند غیر از این باشد مگر اینکه امروز بهروز سورن بطور خلق الساعه ادعا کند که به غیر از سالن برنامه، برگزار کنندگان گردهمایی از منابع مالی دیگری هم استفاده کرده‌اند.^{۶۸}

و اما از مهمترین فتوهای ناسنجیده بهروز سورن در مقاله مورد بحث این است که:

«...اگر نقدی به ایران تریبونال روا باشد قطعاً از سوی برگزارکنندگان و حامیان گردهمایی چهارم زندانیان سیاسی در گوتنبرگ نیست. از سوی کسانی مشروعیت دارد که در مقام دریافت امکانات از نهادهای دولتی کشورهای غربی تا کنون نبوده اند»^{۶۹}

مسئله مالی را در سطور زیر بیشتر بازشکافی خواهیم کرد، اما فاجعه بارترین حکم مستتر در سطور بالا همان است که ما به عنوان زندانیان سیاسی چپ، رادیکال و یا غیر مذهبی و یاران گردهمایی سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، ماه‌ها است که آشکارا می‌بینیم، می‌شنویم و می‌خوانیم... و اینک از زبان بهروز سورن به بیرون می‌جهد! ما حق نداریم انتقاد کنیم، ما حق نداریم بنویسیم که آقایان! خانم‌ها! مدهوشان رسیدن به قدرت، پول و جاه! دستاوردهای جنبش کارگری، کمونیستی و انقلابی را به دستاویزی برای معامله با سرمایه جهانی یا سازش با تمامیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تبدیل نسازید. با نیروهای دست راستی و ارتجاعی از لابی‌های دولت اسرائیل گرفته تا جناح‌های محافظه کار و نتولیرال در دول سرمایه‌داری ائتلاف نکنید. با تکیه بر این ائتلاف و رسانه‌های حاکم شان، علیه فرزندان مقاومت، زندان و دلاوران شکنجه دیده قصابخانه‌های رژیم موسوم به زندان سمپاشی نکنید. از ترور شخصیت مقاوم‌ترین فرزندان جنبش انقلابی ستم‌دیدگان و محرومان دست بردارید. به جناح‌های رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی دخیل نبندید! آری، فتوای بهروز سورن این است که برای آزادی در سخن گفتن و انتقاد، جان بدر بردگان از کشتارهای رژیم، نخست بایستی از پدرخواندگان رسانه‌های حاکم و نیز تائیدیه آقای سورن برخوردار باشند، تا «مشروعیت» برای انتقاد کردن داشته باشد.

اتفاقاً وقایع بعد از تریبونال لندن و به خصوص این چند هفته اخیر و این گونه استدلالات که تماماً ادامه حملات بعد از برگزاری گردهمائی چهارم می‌باشد نشان داد که این همه موج افترازی و دروغ‌پردازی آشکار علیه چهارمین گردهمایی سراسری، حمله سیستماتیک بود تا یکی از سنگرهای سربلند دفاع از آزادی همه زندانیان سیاسی را منهدم سازند. سنگری که با زحمات تک تک یاران جان بدر برده از کشتارها پیرامون این ابتکار مشترک، مرحله به مرحله ساخته شده است و قد برافراشته تا تریبونی باشد برای محرومان، ستمدیدگان و دادخواهان. اتهامات نه فقط به گردهمائی که به هدف حرمت شکنی زندانیان سیاسی جان بدر برده از کشتارها بود. فحاشی شخصی که توسط لمپن‌های حرفه‌ای علیه بسیاری از رفقای زندانی زن و مردی که با پروژه گردهمایی سراسری همکاری دارند، در اینترنت و فضای مجازی اشاعه داده می‌شد و می‌شود. این فحاشی‌های شخصی که ربطی به سیاست و مرزبندی سیاسی ندارند، بعضاً روی صفحاتی نظیر گزارشگران نیز تحت عنوان «آزادی» و نداشتن سانسور درج شده است. جالب اینجاست که لمپن‌ها می‌توانند فحاشی کنند و نیایستی «سانسور» شوند، ولی چهره‌های شناخته شده، مستقل و معتبر جنبش سوسیالیستی و مدافعین آزادی زندانیان سیاسی و یا بقول خود بهروز سورن که می‌گوید «این نام‌ها سوابقی بسیار روشن دارند و حس اعتماد خواننده را بر می‌انگیزند». بایستی قبل از هرگونه انتقادی، نخست مجوز «مشروعیت» خود را از آقای بهروز سورن بگیرند! اگر این سرگردانی نظری در باب «آزادی و مخالفت با سانسور» نیست، حتماً سیاست یک بام و دو هواست! علاوه بر حرمت شکنی، از طریق حملات و اتهامات ناروا، نکته کلیدی در این گونه حملات به مبارزین پیگیر علیه رژیم جمهوری اسلامی که با گردهمایی سراسری فعالانه همکاری می‌کردند، هدف مهم‌تری نیز دنبال می‌شود. خانواده زندانیان سیاسی، کارگران و توده‌های جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش رو ۱۶۵

مردم از امکان سازمان دادن حرکتی از پائین و بدون اتکاء به قدرتمداران جهان کنونی، بایستی ناامید و بی‌اطمینان شوند. آنگاه اگر حرکتی که بر پایه ائتلاف سیاسی با همان نیروهایی که کشتارهای سراسری را خونسردانه نظاره‌گر بوده‌اند (حالا اگر در مراحل بعدی پای خود جنایتکاران به عنوان مدعی العموم به چنین ائتلاف‌هایی باز نشود...)، پا به میدان گذاشت، امکان انتقاد (البته با اجازه آقای سورن!) و افشای آن کمتر شود. همان تبلیغات سوخته که «آن‌ها که دارند انتقاد می‌کنند، خودشان هم همین کارها را کرده‌اند!»

به همین خاطر، در پاسخ به آذر ماجدی که نوشته بود: «...عمده... نهادهای مختلف اجتماعی، فرهنگی و هنری ای که توسط اپوزیسیون چپ در خارج کشور ایجاد شده است، از دولتی کمک مالی گرفته اند...»
همایون ایوانی با اشاره به این ترفند نیروهای همکار با سرمایه جهانی، با عنوان این که «ما شبیه شما نیستیم!» نوشت:

«...تشکل‌های دمکراتیک شهری و فعالیت‌های اپوزیسیون چپ در طول سال‌های اخیر برخلاف ادعای آذر ماجدی، عمدتاً با اتکا به منابع مالی محدود فعالین مستقل چپ و کمونیست در این شهرها بوده است. تماس مداوم ما با این فعالین در سطح اروپا و آمریکا، به خاطر یادمان‌های کشتار سراسری رژیم جمهوری اسلامی و بزرگداشت راه و ارزش‌های رفقای جانفشان و همبندیان جانباخته‌امان، تجربه ملموسی را برای تک تک فعالین گفتگوی زندان به وجود آورده که فعالین شهرها و کشورهای مختلف با چه فشار و سختی‌ای منابع برگزاری مراسم‌ها را فراهم می‌آورند. ادعای آذر ماجدی شاید به نهادهای خودساخته ح.ک.ک. مربوط می‌شود که بنا به اظهار خود ایشان، از دولت‌ها در چارچوب سیاست «رنال پولیتیکشان» پول می‌گیرند و آروغی به نفع پرولتاریا در رسانه‌های خودشان می‌زنند!

بهتان آذر ماجدی به ده‌ها و صدها فعال خارج کشور که از همه زندگی و امکاناتشان مایه گذاشته‌اند تا پرچم مبارزه علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برافراشته باقی بماند، برای این نیست که واقعیت را نمی‌داند، نه! او واقعیت را انکار می‌کند تا به خواننده القاء کند «همه پول گرفته‌اند، ح.ک.ک. هم می‌گیرد!». واقعیت این است که ما، فعالین مستقل کارگری، چپ و کمونیست شبیه شما نیستیم و هر گونه بازی در بساط نظم نوین سرمایه جهانی را رد می‌کنیم»^{۷۰}

ادعای واهی دیگری که بهروز سورن در نوشته‌اش مطرح می‌کند، مسئله دریافت کمک مالی گردهمائی چهارم و مقایسه آن با تریونال است.

کمیته شهری برگزارکننده چهارمین گردهمائی سراسری، بلافاصله پس از مدت کوتاهی که از برگزاری گردهمائی سپری شده بود گزارشی تهیه و با تمامی مدارک و فاکتورها در جلسه‌ای به کمیته شهری برگزارکننده ارائه داد. این گزارش مالی با ریز و تماماً مستند حتی در حد زیر ده پوند صورت گرفته بود، در آن جلسه به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد که: اولاً جهت شفاف‌سازی بیرونی و علنی کردن گزارش مالی ضروری است، دوماً لزومی به ارائه گزارشی با پرداختن به چنین جزئیاتی برای عموم غیرضروری می‌باشد، با توجه به چنین تصمیمی گزارشی کلی‌تر تهیه و پس از موافقت کمیته شهری علنی گردید که کماکان در سایت گفتگوها قابل رویت است. تمامی اسناد هزینه‌ها و دریافتی‌ها کماکان موجود و قابل دسترسی است.^{۷۱}

در این گزارش دو نکته وجود دارد که می‌تواند مورد مقایسه قرار گیرد اول مجموع کل هزینه‌ها و این‌که چه گونه این هزینه‌ها تامین شده‌اند. دوم نهادهائی که به عنوان همکاران در این پروژه‌ها مورد مناقشه‌اند. در مورد اول، کل هزینه گردهمائی چهارم بالغ بر ۸۰۱۷۷ کرون سوئد می‌باشد که با نرخ امروز بالغ بر ۹۱۰۴ یورو خواهد بود که تماماً به عنوان هزینه شرکت در

گردهمائی از خود شرکت گندگان در گردهمائی اخذ گردیده است. اما در مورد تریبونال بنابر ادعای خود آنان هزینه کل تریبونال تا به امروز بالغ بر ۷۶۸۲۰ یورو گردیده که تماماً از کمک‌های مالی جنبش مردمی که بالغ بر ۱۰۵۲۰۰ یورو بوده است تامین گردیده است که این خود مسئولیت برگزارکنندگان تریبونال را در چگونگی هزینه کردن منابع مالی جنبش مردمی که خیلی زیاد هم نیست سنگین و سنگین تر خواهد کرد که مورد بحث این مطلب نیست.^{۷۲}

دوم نهاد یا سازمان آ-ب-اف می‌باشد که با در اختیار قرار دادن سالن برگزاری گردهمائی چهارم به عنوان همکار در گردهمائی چهارم با نهادهائی مور مقایسه قرار می‌گیرد که به عنوان همکار با تریبونال لندن معرفی می‌گردند. برای اینکه بیشتر با انجمن تعلیمات کارگران آشنائی پیدا کنیم به تعریف خود این نهاد رجوع می‌کنیم (دفاع کردن از منافع محرومترین افراد. تمرکز انجمن تعلیمات کارگران روی موضوع طبقات اجتماعی در حال حاضر همان قدر اهمیت دارد که در زمان بنیانگذاری آن در سال ۱۹۱۲ اهمیت داشت. ما سعی بر این داریم که شکافی را که بطور متداوم در جامعه فراختر می‌شود کاهش دهیم. انجمن تعلیمات کارگران از نظر سیاسی مستقل بوده ولی بسیاری از سازمان‌های وابسته به ما از پیوندهای قوی با جنبش کارگری برخوردار می‌باشند.^{۷۳}

تا آنجا که من اطلاع دارم حداقل نویسنده «کتاب مرجع» سال‌ها توسط انجمن خود و آقای بهرام رحمانی، هم مستقیم و یا از طریق نهادهائی که در آن‌ها عضویت داشته است، از کمک‌های این نهاد بی‌نصیب نبوده‌اند و آن‌ها شاید بهتر بتوانند قضاوت نمایند که آیا آ ب اف با نهادی مثل بنیاد ملی دموکراسی قابل مقایسه است؟

لازم است برای این مقایسه نگاهی هم به نهادهائی مثل بنیاد ملی دموکراسی
بیاندازیم:

(The National Endowment for Democracy-NED)

یکی از موسسات آمریکایی است که به تامین بودجه در مناطق آفریقا، آسیا، اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای لاتین و خاورمیانه برای تقویت روندهای نزدیک به دولت آمریکا مشغول می‌باشد. برای مثال، در منطقه خاورمیانه کشورهای افغانستان، الجزایر، بحرین، ایران، عراق، اردن، لبنان، لیبی، مراکش، تونس، سوریه، ترکیه و نوار غزه و ساحل ترکیه و نوار غزه و ساحل غربی رود اردن از کمک‌های مالی این موسسه بهره مند شده اند.

بنیاد ملی دموکراسی درباره خودش می‌نویسد:

« بنیاد ملی دموکراسی یک سازمان غیر دولتی و غیر انتفاعی است که در سال (۱۹۸۳) (۱۳۶۱) [یعنی دوره رونالد ریگان، یکی از مرتجع ترین جناح‌های نتوکان‌ها در حزب جمهوری خواه آمریکا] با پشتوانه مالی کنگره آمریکا تاسیس شده است. آرمان اصلی این بنیاد آزادی جهانی بشریت و توسعه دموکراسی است و از طریق بودجه سالانه خود از هزاران پروژه و فعالیت‌های گروه‌های دموکراسی خواه در سراسر جهان حمایت می‌کند. کشورهای مختلف در آفریقا، آسیا، اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای جنوبی و خاورمیانه و جمهوری‌های سابق شوروی می‌توانند از کمک‌های مالی این بنیاد بهره‌مند شوند...»

برای یادآوری، این موسسه در سال ۱۹۸۳ در هنگام ریاست جمهوری رونالد ریگان و در اوج جنگ سرد تاسیس شد. در آن سالها، نو محافظه کاران که از طریق حزب جمهوری خواه و ریگان، جنگ سرد بر علیه «امپراطوری شیطان» (بلوک شرق) را به اوج بی سابقه‌ای رسانده بودند. یکی از مواردی که از ۱۹۷۳ با امضای قرارداد هلسینکی (کنفرانس امنیت و همکاری اروپا) در

دولت‌های قبل از ریگان (نیکسون، فورد و جیمی کارتر) اهرم فشار بر روی بلوک شرق و شوروی سابق بود، بند ۷ «سبد یک» قرارداد هلسینکی بود که در آن «احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، از جمله آزادی اندیشه، آزادی وجدان، آزادی مذهب و یا آزادی عقیده» ذکر شده بود. کفایت به توضیح رسمی موسسه NED، که در بالا آورده شده و سال تاسیس آن و اهداف فعالیتش توجه کنیم تا بهره‌مندی از کمک‌های مالی این موسسه را نیز ارزشیابی کنیم.^{۷۴}

لازم به یادآوری است که کمک پرداختی این نهاد فقط در سال ۲۰۰۸ و فقط به چهار نهاد ایرانی بالغ ۴۴۸۸۹۳ دلار بوده است که سهم بنیاد برومند از این همه دست و دل بازی بالغ بر ۱۴۰۰۰۰ دلار می‌باشد که تازه شانزده در صد بودجه این بنیاد را تشکیل می‌دهد. نهاد بعدی مرکز اسناد حقوق بشر ایران است که آقای پیام اخوان یکی از موسسین و یکی از گردانندگان آن است. یکی از اهداف این مرکز به وجود آوردن آرشیوی جامع و عینی از موارد تخلف حقوق بشر در ایران از انقلاب ۱۳۵۷ به بعد و تعیین مسئولیت تخلفات حقوق بشر بر اساس این آرشیو است و بخشی از بودجه این مرکز توسط امور خارجه و تجارت بین‌المللی کانادا و وزارت امور خارجه امریکا صندوق حقوق بشر و دموکراسی تامین می‌گردد (رجوع شود به لینک بالا). کافی است فقط نیم نگاهی به اهداف مرکز حقوق بشر، تامین بودجه آن و نقش آقای پیام اخوان در آن ببینیم تا بتوانیم به راحتی به نقش آقای پیام اخوان به عنوان یکی از سازماندهندگان، یکی از اعضای کمیته راهبردی حقوق دانان و سرپرست تیم دادستانی تریبونال لندن پی ببریم و در نتیجه به سلامت این تریبونال شک داشته باشیم. در اینجا سوال من از ایرج مصداقی که مدت-هاست به بودجه بگیر این نهادها تبدیل شده و یا در حال ماموریتی از سوی سازمان مطبوعش که امروز بنا بر دلایلی ارتباطش با آن را رد می‌کند نیست،

بلکه از بهروز سورن می‌پرسم که چگونه می‌شود تمام این مدارک را که به طور علنی و آشکارا در سایت‌های مختلف وجود دارند را ندیده گرفت و انجمن تعلیمات کارگران آ-ب-ف را با این نهادها مقایسه کرد؟ باز مجبورم به اوایل این نوشتار رجوع کنم و سوال کنم که آقای بهروز سورن! چنین تغییراتی در چنین مدت کوتاهی قطعاً محصول کابل شکنجه-گران بر پاهای شما که نبوده است، پس این گردش یکصد و هشتاد درجه‌ای محصول چه چیزی می‌تواند باشد؟

نگاهی به گزارش مالی تریبونال و طفره رفتن های بهرام رحمانی از

پاسخ به ائتلاف با مرتجعین و سرمایه جهانی

در اینجا لازم می‌دانم با وجود این که اعتقاد راسخ دارم دیر یا زود دوستان و رفقای زندانی و خانواده های جانفشانان که به عنوان شاهد در این تریبونال شرکت کرده‌اند و سایر افرادی که به هر نوعی بدون اطلاع از اطاق فکری پنهان (به قول یکی از دست اندرکاران) برای همکاری به این تریبونال پیوسته‌اند، خود به حقیقت وجودی امثال پیام اخوان و هیئت حقوقی وابسته در پروسه عمل پی خواهند برد اما برای این که از این نوشتار مانند سایر مطالبی که از سوی افراد دیگر انتشار یافته است، در جهت ضدیت با خانواده‌ها و شکنجه شدگان بهره‌برداری نشود به اطلاع می‌رسانم که نه فقط نگارنده این سطور، بلکه همان طور که در نوشته‌های همایون ایوانی و نیز مصاحبه فرخنده آشنا و سایر زندانیان مقاوم عنوان شده است:

خانواده‌ها، زندانیان سیاسی در بند و جان بدر بردگان حق دارند که روش‌های مبارزاتی خودشان را خود انتخاب کنند. در دهه شصت اشکال مختلفی از

اعتراض توسط خانواده زندانیان سیاسی به کار بسته شد. برای نمونه تجمع خانواده‌ها روبروی شورای عالی قضایی، تظاهرات روبروی «ستاد پیگیری فرمان امام» (آذر و دی ۱۳۶۱)، مراجعه به دفتر منتظری یا حتی رشوه دادن به حاکمان شرع که حکم اعدام فرزندانشان را به ابد یا پانزده سال تقلیل دهند... و ده‌ها نمونه دیگر توسط خانواده‌ها به کار بسته شد تا شاید فشار از روی عزیزان دربندشان را در زندان‌ها کاهش دهند و آنان را از خطر مرگ نجات دهند. به خاطر همین اعتراضات، خانواده‌ها دستگیر شدند، شکنجه شدند ولی از مبارزه و اعتراض دست برنداشتند. آیا همه این روش‌ها بایستی درست یا موفق باشند؟ الزاماً خیر، ولی خانواده‌ای که فرزند یا همسر یا برادرش را بایستی نجات دهد، خود را به آب و آتش خواهد زد، و ممکن است از هر ابزاری برای نجات عزیزانش سود جوید. در چنین وضعی، ما در زندانهای رژیم بودیم و خبرها از پشت شیشه‌های ملاقات به ما می‌رسید. پس، پیچیدگی چنین وضعی از سوی خانواده جان بدر بردگان، پس از سه دهه برای ما قابل درک است. همان‌طور که همایون ایوانی اشاره کرد، ما «در مجموع با توجه به رنج و دردی که ده‌ها جان بدر برده و خانواده‌های جانفشنان کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند و می‌شوند، من، و در این مورد بهتر است بنویسم ما، از برخورد سخت‌گیرانه به سازماندهندگان تریبونال لندن خودداری کرده‌ایم، چرا که بایستی به انسان‌های رنج‌دیده که تمام توان و علاقه‌اشان را برای دادخواهی از رژیم جمهوری اسلامی اختصاص داده‌اند، فرصت داد تا خودشان نیز مستقیم گفته‌های ما را تجربه کنند. حتی یکی از این عزیزان، لیلی قلعه بانی، در گردهمایی چهارم برای طرح نظراتش سخنرانی کرد و در ورک شاپ به تبادل نظر با سایر حاضرین در گردهمایی پرداخت. این در حالی است که لیلی قلعه بانی و سایر فعالین این پروژه می‌دانستند و می‌دانند که ما پیشبرد

چنین تریبونالی را با ناروشنی‌های مالی و سیاسی‌اش توصیه نمی‌کنیم. و همان طور که تجربه کردند، علیرغم تماس با بسیاری از رفقای مقاوم زندان، آن‌ها از شرکت در جلسه لندن خودداری کردند.^{۷۵}

به همین دلیل، یکی از اهداف این نوشتار، روشن‌تر کردن هرچه بیشتر ذهن خانواده‌های گرامی جانفشانان در رابطه با مسائل پشت پرده می‌باشد که در حد توانم با آنان در میان گذارده‌ام و فکر می‌کنم اتفاقاً امروز نقد چنین ائتلاف سیاسی‌ای در چنین تریبونالی با چنین حقوقدانانی، نه تنها ضدیت با خانواده‌ها و شکنجه شدگان نیست که به عکس دفاع از آرمان جانفشانان و در نتیجه حرمت خانواده‌های آنان و شکنجه شدگان است.

تناقض و تفاوت آشکار میان تریبونال گردانان و شرکت کنندگان در تریبونال، نکته‌ای است که در بحث‌های مدافعین تریبونال، بر آن سرپوش گذاشته می‌شود. در بحث‌های فعلی مدافعین تریبونال، از جمله بهرام رحمانی، به جای پاسخ صریح به این امر که چرا صحنه گردانان کلیدی چنین جلساتی افرادی مثل پیام اخوان‌ها و قاضی کوپرها هستند؛ دردمندی خانواده‌ها و جانبداربرندگان را به مرکز بحث تبدیل می‌شوند. آنان از پاسخ به اصل مسئله یعنی ائتلاف (و در واقع هژمونی سیاسی) با محافظه کاران انگلیسی و لابی اسرائیل و بودجه بگیران وزارت امور خارجه امریکا، کانادا ظفره می‌روند. و بعد کمک‌های مالی مردم را نیز با لودگی به جای رقم و فاکت‌های اعلام شده از وزارتخانه‌ها به عنوان «کمک‌های مالی امپریالیست‌ها» عنوان می‌کنند، تا با تمسخر و لودگی از یک بحث موضوعی بر روی ناروشنی‌های مالی و از آن بدتر ناروشنی‌های سیاسی و محتوایی جلسه لندن ظفره روند.

تشکیل یک هیئت مستقل بازرسی مالی

از همان آغاز ما تلاش کرده‌ایم که به جای حدس و گمان، با فاکت و استدلال به بحث پردازیم. و در عوض توهین، شانتاژ و ظفره رفتن از بحث‌ها و پیشنهادات مان را شاهد بوده‌ایم. در این مورد مشخص بررسی وضع مالی تریبونال، میزان کمک مالی و چگونگی تخصیص آن‌ها می‌باشد، این ماه سومین ماهی است که پیشنهاد یکی از رفقای ما، که برپایه واکنش‌های روزهای نخستین پس از جلسه لندن بوده، بی پاسخ مانده است. چرا از تشکیل یک هیئت مستقل بازرسی مالی استقبال نمی‌کنید؟ به جای بحث‌های فرسایشی، پلمیک‌هایی که به جای سند و ماخذ، به بازی با کلام می‌پردازد، چرا اجازه نمی‌دهید بازرسی مالی مستقلی صورت بگیرد، و نتیجه آن کمکی باشد به این که ببینیم آیا این همه پول که از مردم، خانواده‌ها و علاقمندان به دادخواهی دریافت شده است، به درستی تخصیص شده است؟ و یا باز هم منابع مالی محدود جنبش دادخواهی هدر داده شده است؟ آیا واقعاً، دولت‌ها و چهره‌های آشنای لابی سرمایه و ارتجاع جهانی، از برای رضای خدا در جلسه راهبری می‌کرده‌اند یا برخی از مطالب در گزارشات تریبونال «اتفاقی» پنهان مانده است. پیشنهاد را در ۲۴/۰۶/۲۰۱۲ همایون ایوانی، بدون هیچ‌گونه سخنی له یا علیه وضعیت تریبونال این‌گونه ارائه داد:

«گفتگوهای زندان چه در دور نخست که تلاش‌هایی توسط تشکل‌های مستقل شهری و به سخنگویی زنده یاد کامبیز روستا انجام شد و چه در مورد تلاش‌های اخیر بر روی محتوا، اهداف و نیز امکان بازرینی شفاف مالی فعالیت‌های انجام شده تاکید داشته است. به همین دلیل، با توجه به پیشنهاداتی که از سوی برخی از همکاران تریبونال فعلی، همراهان و نیز منتقدین به این حرکت، در این مدت آشنا شده‌ام، برای بررسی درستی یا

نادرستی دریافت‌های مالی از دولت‌ها و وزارت‌خانه‌ها به منظور برگزاری جلسه و میزان درستی تخصیص منابع مالی به اهداف اعلام شده، تشکیل یک هیئت مستقل بازرسی مالی با حضور افرادی که مورد اطمینان مخالفین و موافقین چنین آکسیون بوده‌اند، عقلایی به نظر می‌رسد. لازم به تاکید است که هیئت بایستی فقط نتایج بازرسی خود را اعلام کند و از ذکر جزئیات که مورد ارزیابی نیروهای رژیم جمهوری اسلامی واقع می‌شود، بایستی خودداری کرد. در اثر اختلافات و پلمیک‌های احساسی، گاهی اطلاعاتی به اردوی دشمن سرایت می‌کند، که برای ضدحمله و یا خنثی‌سازی فعالیت‌های اپوزیسیون خارج از کشور توسط رژیم جمهوری اسلامی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. این بررسی، مستقل از بررسی محتوایی کارهای جلسه لندن است که نبایستی با پرسش‌هایی که در زمینه مالی بر فعالیت‌های آن سایه انداخته است، درهم آمیخته شود.^{۷۶}»

به راستی، کمک‌های بزرگ وزارت امور خارجه کانادا، امریکا به بنیاد برومند، و سازمان دفاع از حقوق بشر و یا کمک‌های دولت هلند و بنیاد آزادی امریکا به شهزاد نیوز، تاثیری بر پیشبرد کار شما نداشته است؟! با پول و کمک مالی مردم و خانواده جان بدربرندگان چگونه برخورد شده است؟ آیا بررسی بسیاری از این ناروشنی‌ها، و ایجاد یک فضای سازنده توسط هیئت مستقل بازرسی مالی، کمکی به پیشبرد مبارزه مشترک همه خانواده‌های جانفشانان و نیز جان بدربرندگان نیست؟ طفره رفتن مسلماً کارساز نخواهد بود.

توضیح: پس از انتشار بخش اول این مطلب رفیق برهان عظیمی در تماسی از طریق میل به من اطلاع دادند که در یک دوره ی کوتاه و بسیار محدود و با حفظ نگاه انتقادی و ابهاماتی که در این نهاد موجود بود، آن را به طور

مشروط تائید نموده اما دقیقاً قبل از برگزاری و در طول برگزاری و پس از آن از منتقدان جدی و رادیکال آن بوده است. این توضیح را از آنجا لازم و ضروری دانستم چرا که در بخش اول این مطلب از برهان عظیمی به عنوان کسی که خودش در تریبونال بود نام بردم.

۱۴ مشاطه گران ائتلاف با سرمايه جهانی: سرگردانی سیاسی

یا شائناژ سیاسی سازماندهی شده؟ (بخش سوم و پایانی)

از: فرخ قهرمانی

azadiebajian@yahoo.se

در قسمت‌های پیشین نوشتیم که یکی از بحث‌هایی که در چند سال اخیر، همواره با سانسور و سکوت روبرو شده است، سرانجام با تلاش فعالین مستقل چپ، جان بدربرندگان از کشتارهای رژیم جمهوری اسلامی، به ویژه زندانیان سیاسی جان بدربرده از کشتارهای تابستان شصت و هفت، به موضوع گفتمان نیروهای اپوزیسیون و مشخصاً طیف نیروهای چپ در هفته‌های اخیر تبدیل شده است.

برخلاف روزهای نخست گسترش بحث‌ها، دیگر سکوت، سانسور، کتمان حقیقت و نپذیرفتن فاکت‌های غیرقابل انکار از سوی مدافعین همکاری با نیروهای محافظه کار و نتولیبیرال، ناممکن است و آنان از یک شاخه به شاخه دیگر می‌پرند تا به اصل موضوع پاسخ ندهند. تلاش می‌کنند، از احساسات به حق مردم، خانواده‌های جانفشانان و جانباختگان برعلیه رژیم سرمایه-داری جمهوری اسلامی، سپر دفاعی‌ای فراهم سازند تا هرگونه انتقاد همکاری با نیروهای سرمایه جهانی را به پشت صحنه برانند. از آن میان نمونه‌های مختلفی را می‌توان برای بررسی برگزید، اما زیگزاگ زدن مکرر سایت گزارشگران و نیز بهروز سورن، نگرانی مرا برانگیخت و دلیلی شد برای نوشتن این مطلب تا نوسانات مواضع او را به عنوان نمونه‌ای از سرگردانی

نظری و سیاسی تعدادی از فعالین مستقل چپ، بیشتر مورد بررسی قرار
دهم^{۷۷}.

در بخش دوم این نوشته، به دومین فتوای خطرناک بهروز سورن در مورد
همتراز قرار دادن همبستگی با جنبش‌های کارگری، زنان و دانشجویی با
سیاست گذاری مالی وزارتخانه‌های دولت‌های سرمایه‌داری و مسئله اتکاء به
منابع مالی سرمایه جهانی پرداختم^{۷۸}.

اما سومین فتوای بهروز سورن این است که شما (همکاران گردهمائی
سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران) به دنبال بلندگوهای بنگاه-
های خبری دولت‌ها بوده‌اید بنابراین به استفاده از بلندگوهای بنگاه‌های
خبری دولت‌ها از طرف تریبونال نمی‌توانید انتقاد داشته باشید.

طرح چنین موضوعی و به قول خود بهروز سورن بخیه زدن آن به خصوص
به گفتگوهای زندان حکایت دیگری است که در خوشبینانه‌ترین وجه‌اش
پریشان حالی بیش از حد او از یک انتقاد (به جا یا بی جا) توسط همایون
ایوانی را نشان می‌دهد چرا که اگر فرض را بر این بگذاریم که بهروز سورن
هیچ یک از مواضع مکتوب گفتگوهای زندان در رابطه با این موضوع را
نخوانده باشد مطمئناً در عمل اجتماعی و برنامه‌هائی که گفتگوهای زندان
مستقیماً و یا غیرمستقیم در آن دست داشته است شاهد آن بوده است چرا که
این بهروز سورن است که پس از پایان گردهمائی چهارم می‌نویسد: "سایت-
های متعلق به اصلاح طلبان، سازمان اکثریت و حزب توده از جمله اخبار
روز، پیک نت، گویا نیوز، بی بی سی و دویچه وله با سانسور تبلیغاتی این
گردهمائی آن را به عنوان اهرم فشار آگاهانه و موثر برای تعدیل مواضع
برگزارکنندگان استفاده می‌کنند و کردند."

بی جا بودن یا به جا بودن انتقاد همایون ایوانی را با مراجعه به آدرس زیر به
خوانندگان وا می‌گذارم.^{۷۹}

در این نوشته دیروز بهروز و این فتوای امروز تناقضی به اندازه صد و هشتاد درجه وجود دارد مگر آن که بهروز سورن مدعی باشد که برگزارکنندگان گردهمایی سعی در تماس و آویزان شدن به مثلاً بی بی سی داشته‌اند و این بی بی سی بوده است که آن‌ها را تحویل نگرفته است. با هر دیدی که به این مسئله نگاه کنیم با یک پیام مشخص روبرو هستیم و آن این است که برنامه‌های گردهمایی‌های سراسری و برگزارکنندگان آن در چارچوب سیاست‌های بی بی سی جایی ندارند و این آن چیزی است که بهروز سورن به درستی در نوشته‌های دیروزش می‌گوید.

امروز کسانی که با ابتکار مشترک زندانیان سیاسی در گفتگوهای زندان آشنا هستند، می‌دانند که خطر عدم حضور رسانه یا رسانه‌های آلترناتیو برای رساندن صدای توده‌های مردم و مبارزاتشان همواره مورد اشاره ما بوده است. گفتگوهای زندان در متن کوتاهی که از آغاز فعالیت خود تحت عنوان «درباره ما» انتشار داده است، می‌نویسد: "هر تجربه، هر دیدگاه، هر زاویه نگاه جدید به سرکوبگری، موضوع کار مشترک همه مبارزین است و گفتگوهای زندان به طور تخصصی به چنین موضوعاتی می‌پردازد..."

در عین حال در شرایطی که سانسور و اختناق مانعی برای دسترسی آزاد به اخبار و اطلاعات است و زرادخانه‌های تبلیغاتی رسانه‌های حاکم به مسموم-سازی فضای فکری جامعه مشغول هستند، گفتگوهای زندان سعی بر این دارد که امکانات خود را در اختیار انتشار بحث‌ها و مطالب کلیه کمونیست-ها، انقلابیون و انسان‌های پیشرو قرار داده تا به سهم خود به عنوان یک رسانه آلترناتیو، گام‌هایی عملی در جهت گسترش شبکه رسانه‌های آلترناتیو بردارد.^{۸۰}

سابقه تلاش مستمر گفتگوهای زندان برای مقابله با رسانه‌های حاکم موضوعی نیست که امروز و یا در رابطه با تریبونال و به طور خلق الساعه

شکل گرفته باشد. مقابله با رسانه‌های حاکم از بدو شکل‌گیری گفتگوهای زندان تاکنون در دستور کار آن قرار داشته است، برای نمونه در سال ۱۹۹۸ طی نامه سرگشاده‌ای تحت عنوان «نشریه مشترک چپ: کمی جمعی‌تر، کمی کیفی‌تر، کمی رادیکال‌تر!» کلیات طرحی را برای شکل دهی به یک رسانه مشترک چپ به فعالین جنبش ارائه داد. در آنجا تاکید شد که:

”موضوع چندان جدید نیست. سال‌هاست که تلاش‌هایی برای کاهش پراکندگی و خرده‌کاری نشریات چپ انجام می‌شود. حضور نشریات مستقل چپ، نوزایی جنبشی است که از تکاپوی انتقادی برای شناخت و دگرگونی جهان امروز باز نمی‌ماند. این نشریات، توشه انبوهی از تجربیات جنبش انقلابی ایران را به مخاطبین خود می‌رسانند، اما بدون کاستی نیز نیستند. پراکندگی به اجبار، خرده‌کاری و دوباره کاری را تحمیل می‌کند. بخشی از این ”خرده‌کاری“ اجتناب‌ناپذیر است، اما به نظر ما، تا حدود زیادی می‌توان از خرده‌کاری پرهیز کرد...

...با صراحت باید گفت تمام تلاش خلاقه، آفرینشگر و انتقادی فعالین نشریات مستقل و کوچک چپ، در طی یک دوره با این مخاطره روبروست که در دام سکتاریسم ”نوین“ و یا دگماتیسم ”نوین“ گرفتار شوند. از سوی دیگر، عدم توان پاسخگویی این نشریات به مجموعه نیازهای مخاطبین، جهان یک بعدی و غیرواقعی ویژه‌ای را در اطراف چنین جمع‌هایی شکل می‌بخشد. ما به عنوان فعالین چنین نشریاتی، بر کاستی‌های آن‌ها، در کنار دست‌آوردهای امیدبخش و خلاقه این نشریات دست می‌گذاریم و چنین نگرش انتقادی نسبت به خود را، بخشی از دستاوردهایمان به‌شمار می‌آوریم. ...ما موضع انتقادی به مناسبات سنتی چپ را، حاصل تلاش اندیشه رادیکال و مستقل می‌دانیم. مناسباتی که عوارضی منفی هم‌چون بی‌اطمینانی، مناسبات بوروکراتیک و سبک‌فکری دگماتیک را به‌بار آورده است. با این حال،

نمی‌توانیم بپذیریم که توسعه‌نیافتگی جامعه ایران را به توسعه‌نیافتگی اندیشه چپ سرایت دهیم. اندیشه توسعه نیافته، حاصل جامعه‌ای نامتوازن و توسعه نیافته است که مجال رشد و باروری فکری را از شهروندانش دریغ می‌کند...
...نشریه مشترک چپ، حضور گرایش‌های فکری مختلف را نه فقط می‌پذیرد، بلکه از آن استقبال می‌کند. باروری فکری جنبش جدید، با پذیرش کثرت فکری فعالینش معنی می‌یابد. به همین دلیل، حداقل وجوه مشترک فعالین نشریه چپ امروز ایران از نظر ما، پذیرش دورنمای سوسیالیستی و نیز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است...^{۸۱}

من توصیه می‌کنم بهروز سورن یک بار به دقت متنی که در لینک بالا آورده-ام را بخواند و ببیند آیا او هم با چنین مشکلاتی در پیگیری کارهای صفحه گزارشگران روبرو بوده است؟ چنین موضوعاتی را سال‌هاست درگیریم و بایستی سنجیده و آگاهانه بر چنین پراکندگی‌ای فایق آئیم. در ادامه چنین بحثی در «دومین نشست اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ» در مارس ۲۰۰۲ از سوی یکی از رفقای ما پیشنهاد «رسانه آترناتیو» طرح شد که در بیانیه پایانی این نشست به صورت جمعی خطوط اساسی خواسته‌های آن تصویب شد.^{۸۲}

کار و روشنگری در این زمینه تاکنون نیز ادامه داشته است و از جمله در بحث‌های همایون ایوانی در مورد سازماندهی شبکه‌ای و رسانه آترناتیو در ماه‌های اخیر مجدداً به گوشه‌های دیگر بحث رسانه آترناتیو در کتاب پرداخته است.^{۸۳}

همایون ایوانی، یکی از همکاران گفتگوه‌های زندان در مورد رسانه‌های حاکم خواننده را با طرح پرسش‌های زیر به بازاندیشی دعوت می‌کند: «پرسش درباره این که «چه کسی یا طبقه‌ای قدرت را در دست دارد؟» به پرسش دیگری وصل می‌شود که «چه کسی یا طبقه‌ای رسانه‌ها و ارتباطات را در

دست دارد؟» یا این که چه کسانی ابزارها، اطلاعات و دانش ضروری استفاده از این رسانه‌ها را در اختیار دارند؟»

بدون توجه به این موضع‌گیری‌های روشن و آشکاری که از سوی گفتگوهای زندان و یا فعالینش وجود دارد، بهروز سورن پیش‌داوری‌هایش را می‌خواهد به ما و خواننده مطالبش حقیقت کند. تلاش برای افشاء و طرد سیاست رسانه‌های حاکم، نظیر بی بی سی، صدای اسرائیل، صدای امریکا، شبکه‌های لس آنجلسی که پولشان از سلطنت پلطان یا طرفداران رنگارنگ رژیم جمهوری اسلامی تهیه و تامین می‌شود، وظیفه روزمره همگی ماست. اعتراض بهروز سورن نیز به حضور حسن بهزاد (نماینده سازمان فدائیان اقلیت) در کنار ابن‌الوقت شناخته شده‌ای که امروز یکی از منفورترین چهره‌های سیاسی در میان اپوزیسیون چپ می‌باشد یعنی فرخ نگهدار و آن هم در بی بی سی فارسی که برنامه‌گذاران آن، تحمل یک نظر انتقادی جدی و چپ را ندارند، درست است و آن را می‌فهمم، ولی ربط دادن حضور نماینده سازمان فدائیان اقلیت به بحث‌های گردهمایی سراسری واقعاً سرآمد بی‌توجهی در یک بحث جدی است.

بهروز عزیز، اگر انتقاد دارید، جهت اطلاع می‌گویم، سازمان فدائیان اقلیت، از تریبونال حمایت می‌کند و نه تنها بخشی از نیروهایش در سلک سخنگویان تریبونال ظاهر شده‌اند بلکه چهار حسابی را که تریبونال در کشورهای مختلف دارد نیز ظاهراً به نام اعضای این سازمان می‌باشد^۴.

آنچه را که اینان به عنوان استارت برنامه تریبونال از آن یاد می‌کنند یعنی میهمانی سوئد در پنج سال پیش، باید به عرض برسانم که این میهمانی یک میهمانی کاملاً خصوصی از اعضا، هواداران، و تمامی کسانی بوده که سابقه همکاری با اقلیت را داشته‌اند و محض اطلاع بهروز باید بگویم که حتی یک نفر هم از رفقای گفتگوهای زندان در آن میهمانی حضور نداشتند. لطفاً

انتقادات خود را به گردانندگان تریبونال بفرست و نه ما که در تلاش شکل-
دادن به رسانه‌های مستقل در مقابل رسانه‌های رژیم، ارتجاعی و یا
امپریالیستی هستیم. مصاحبه‌های پیام اخوان را با صدای آمریکا و یا رسانه-
های نزدیک به سازمان مجاهدین خلق بررسی کن. کار خوبیست، بررسی
کن ولی آخرش پیکان حملات خود را به سوی بچه‌های سرموضعی زندان
که منتقدین چنین ائتلافی بین نتولیرال‌ها، محافظه‌کاران و نیروهای مبارز
هستند، برنگردان!

لطف کن یک بار دیگر مطالب منتشره از سوی ما را به دور از پیش داوری و
با دقت بخوان. اگر همایون ایوانی می نویسد:

"کارکرد پیچیده خنثی‌سازی و سرکوب مبارزه طبقاتی را نبایستی فقط به
شکل سرکوب شدید فیزیکی کاهش داد. در واقع سرکوب فیزیکی، آخرین
شکل از سرکوب عریان است و طبقات حاکم، در مبارزه طبقاتی روزمره، از
آن به عنوان آخرین ابزار استفاده می کنند. بسی فراتر از سرکوب مستقیم،
یکی از کارآمدترین ابزار مسخ توده‌ها برای سرکوب طبقاتی، زبان و فرهنگ
است که از طریق رسانه‌های حاکم به سوی مخاطبین به صورت مداوم
شلیک می‌شود. مسخ اذهان مخاطبین و خیل عظیم خوانندگان و بینندگان
چنین رسانه‌هایی، به صورت پیوسته و دائمی صورت می‌پذیرد و هیچ خللی
نباید در آن ایجاد شود. سرمایه‌داری، تولید فرهنگ را همچون سایر حوزه‌ها،
به تولید انبوه کالایی تبدیل کرده است و کارخانه تولید فرهنگ سلطه،
رسانه‌های همگانی هستند." ۸۵

چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ آخر نمی‌شود که ما هم منتقد چنین رسانه-
هایی باشیم و هم نوشته‌هایی نظیر نوشته خودت را بخوانیم که نقاط ضعف
جدی طرفداران استفاده از رسانه‌های سرمایه جهانی را به آدرس اشتباه

حواله می‌دهی و خوانندگانی را که مواضع گفتگوهای زندان را در مورد دفاع از رسانه‌های مستقل و چپ نمی‌دانند، دچار سردرگمی می‌کنی!

بهر روز عزیز، آیا برآستی این مطالب را نخوانده‌ای؛ و یا می‌دانی و آگاهانه چنین افتراهایی به نیروهایی می‌زنی که حد اقل دو سوم از عمرشان صرف مبارزه با رژیم‌های سرکوبگر نظیر شاه و یا رژیم جمهوری اسلامی گردیده است؟

اگر تا امروز من یا سایر رفقا در گفتگوهای زندان و یا کمیته‌ی برگزارکننده‌ی گردهمائی‌ها نسبت به تهمت‌هایی که به ما روا شده است، سکوت کرده‌ایم از عدم توانائی در پاسخگوئی نیست بلکه نشان از این دارد که انتظار دیگری از اتهام‌زندگان نداشته‌ایم به عبارت دیگر نوشته‌های آنان را شایسته‌ی جواب‌دادن ندانسته‌ایم همان گونه که تو خود هم نوشته‌های آنان را نقد نمی‌دانی و آن‌ها را از رده خارج می‌انگاری " آنان که در شمارش نقدها جا نمی‌گیرند شامل افرادی هستند که عاشقانه خود می‌پرستند و اظهار وجود به هر طریق را اصل قرار می‌دهند. این افراد شناخته شده‌های پالناکی هستند که به هر طریق ممکن تلاش دارند زمان برگزاری این جلسات را اشغال و یا بکشند همان‌طور که در گردهمائی‌ها " اما این به آن معنا نیست که بهروز سورنی که انتقادکنندگان را پنج دسته کرده و خود را از دسته پنجمی‌ها میداند به ناگهان از همان ملات آن‌هایی که اصلاً به حسابشان نمی‌آورد برداشته و دقیقاً همان تهمت‌ها را به ما بزند و انتظار داشته باشد که پاسخ هم نگیرد. علی‌رغم این که بهروز سورن سعی دارد پاسخ من به اتهامات او را به مسائل دیگری بچسباند اما فکر می‌کنم خوانندگان به خوبی درخواهند یافت که مسئله چیست برای این که خوانندگان را کمی بیشتر روشن کنم تیتروار مسائل را کنار هم قرار می‌دهم.

در سپتامبر سال ۲۰۱۱ چهارمین گردهمائی سراسری زندانیان سیاسی در شهر گوتنبرگ سوئد برگزار می‌شود. پس از پایان برنامه تهمت‌هایی به

برگزارکنندگان توسط چند نفر پخش می‌شود در آن دوران بهروز سورن طی مقالاتی حمایت کامل خود را از گردهمایی، برگزارکنندگان، و کل برنامه ابراز می‌دارد. نزدیک به یک سال بعد تریونالی در لندن برگزار می‌شود که مورد نقد تعدادی از جریانات سیاسی و تعدادی از زندانیان سیاسی و جان بدر برده از کشتارهای دههٔ شصت صورت قرار می‌گیرد، سخنگویان و حامیان تریونال به جای پاسخی منطقی به انتقادات اول سعی می‌کنند با پرتاب توپ به زمین دیگری یعنی گردهمایی چهارم مسئله را منحرف نمایند ضمن این که اظهار می‌کنند که چرا قبل از برگزاری این تریونال کسی صحبتی از وابستگی‌های مالی و... نکرده است تا اینجای کار نه ما به بهروز سورن به عنوان کسی که به هر منظوری در تریونال شرکت کرده اعتراضی کرده‌ایم و نه بهروز سورن با گردهمایی چهارم مشکلی داشته است اما بلافاصله، پس از مصاحبه‌ای که سایت گزارشگران با بهرام رحمانی انجام می‌دهد؛ همایون ایوانی انتقادی را متوجه بهروز سورن مسئول سایت گزارشگران به عنوان پرسشگر می‌نماید مبنی بر این که از سه سال پیش ما بحث کمک‌های مالی و وابستگی‌ها به امپریالیست‌ها را کرده‌ایم و حال شما با این همه مدارک منتشر شده مسئله را به حد یک خرده گیری تنزل می‌دهید. از همین جاست که بهروز سورن برآشفته می‌شود و به جای پاسخ منطقی به همایون ایوانی گردهمایی چهارم و تمام دست اندر کارانش را مورد حمله قرار می‌دهد. تریونال لندن را با گردهمایی چهارم مقایسه کرده و فتوهای تاریخی خود مبنی بر این که ما هیچ گونه حقی در رابطه با انتقاد از تریونال نداریم را صادر می‌کند و جالب‌تر این که وقتی من در دو بخش پیش مستدل و با فاکت تهمت‌های بی‌پایه و مقایسه بی‌پایه‌تر گردهمایی چهارم با تریونال او را رد می‌کنم در یک مقاله دو بخشی (همه چیز از آنجا شروع شد که...) دست پیش را می‌گیرد و می‌خواهد به خواننده مقاله‌اش این گونه وانمود کند که این

ما هستیم که نمی‌خواهیم بحث‌های «متین و منطقی و منسجم» او را تحمل کنیم. سر درگمی بهروز در این مقالات بخوبی آشکار است چرا که او فکر می‌کند بحث من از زیگزاگ‌های او در رابطه با شرکتش در تریبونال و یا چاپ مقالات گوناگون در سایت گزارشگران و یا زبانم لال زیگزاگ سیاسی از طیف انقلاب به طیف ضدانقلاب است و همین اشتباه در برداشت او باعث می‌شود دقیقاً شبیه بچه‌های کوچک بگوید که شما خودتان هم در گردهمائی‌ها زیگزاگ زده‌اید "اما سوال باقیمانده این است که چرا طیف مطلوب فرخ قهرمانی زیگزاگ می‌زند؟ چرا از ماوراء چپ (گردهمائی اول) به ساحل سبزه‌ها غش می‌کند (گردهمائی چهارم)" در صورتی که بهروز سورن فراموش می‌کند که چند ماه پیش همین گفتار را در مقاله‌ای دیگر رد کرده است "اولی‌ها نقد می‌کنند که چرا گردهمائی چهارم در امتداد و هم‌رنگ تجمع‌های اول و دوم آن نبوده است و جای برخی از سخنرانان آن دو همایش خالی بود و به تعبیری پرچم سرخی در محل به اهتزاز در نیامد و سخنرانی‌ها در امتداد تبلیغات گروهی آنان انجام پذیرفت. از تبلیغ گرایشی خاص، اصیل و اسطوره‌ساز خبری نبود و یا کم بود و در نتیجه تبلیغات گروهی شان انجام نپذیرفت." ^{۸۶}

اتفاقاً آنچه را که ایشان و بعضی‌های دیگر ماوراء چپ می‌دانند گردهمائی دوم است و باید به ایشان یادآوری کنم که در این گردهمائی هم آقای فرامرز پویا از حزب چپ سوئد شرکت داشت و پیام حزب مطبوعش به گردهمائی را قرائت کرد و ضمناً در گرد همائی سوم هم نماینده حزب سوسیال دموکرات سوئد حضور داشت و پیامی را قرائت کرد و همان نماینده در گردهمائی چهارم هم شرکت داشت و پیام حزیش را قرائت کرد. و این خود نشان از استمرار برنامه‌های ما است و اگر امروز بهروز سورن معتقد است که ما به

دامان سبزه‌ها افتاده‌ایم چرا به طور روشن و صریح و با فاکت آن‌را نمی‌نویسد و پناه به کلی گوئی می‌برد؟

به بهروز سورن عزیز پیشنهاد می‌کنم اولاً لطفی کند و نوشته‌های من و ما را کمی با حوصله و دقت بیشتری بخواند، حداقل اگر می‌خواهد پاسخی به آن‌ها بدهد. آنگاه نگاهی هم به تاریخ نوشته‌های خود و نوشته‌های همایون ایوانی ببیند در این صورت شاید کمی از سردرگمی درآید. بهروز سورن می‌خواهد سردرگمی خود را با خوانندگانش تقسیم کرده و به آن‌ها الغاء کند که یقیناً پشت پرده انتقاد همایون ایوانی که علتش کاملاً روشن و عیان است و نوشتار من که چیزی جز انتقاد به تریبونال و پاسخ به تهمت‌های بی‌اساس بهروز سورن در رابطه با گردهمایی چهارم و مقایسه کاملاً بی‌ربطش با تریبونال است، چیزهایی قرار دارند که فقط دانی جان ناپلئون از آن باخبر است. همین جا باید اضافه کنم آنچه را که من در مطالب پیشین در مورد قدرت دادستان در یک دادگاه و نقش او در کانالیزه کردن گواهی شهود و... اشاره کردم امروز خود را درگزارش دوم کمیته منحل شده تریبونال در نروژ به خوبی نشان می‌دهد و در آینده‌ای نه چندان دور بیشتر برای همگان روشن خواهد شد.

[بعدالتحریر و برای انتشار کتاب: "توصیه‌های" شرم آور جلسه دوم ایران تریبونال و مسئول قراردادن رژیم جمهوری اسلامی برای بررسی جنایاتش! در بند یک و دعوت از سازمان مرتجع همکاری اسلامی برای دخالت در این وضع در بند ۳، حتی فراتر از آن رفت که در آغاز دنباله‌روان تئولیرال‌ها می‌پنداشتند! سرمایه‌داری تعارف ندارد! پول خرج کرده بودند، حالا باید نتیجه سیاسی‌اشان را برداشت می‌کردند!]

چنین مقایسه‌هایی را از جانب بهرام رحمانی و ایرج مصداقی به خوبی می‌توان انتظار داشت و به سادگی می‌توان متوجه شد که چرا سعی در جا

انداختن چنین مقایسه‌ای دارند اما مسئلهٔ بهروز سورن با توجه به نوشته‌های دیروزش و با توجه به این که ظاهراً تریبونال لندن را وصلهٔ ناجور می‌داند که به هیچ عنوان به او نمی‌چسبد "اگر چه هم شاهد می‌توانستم باشم و هم از خانواده‌های داغدار... اما بعلت ناروشنی‌های این نشست که ناشی از کمبودهای اطلاعاتی‌ام بود، تنها برای تهیه گزارش و خبر ساعتی را در میان این قربانیان و مادران و برادران و خواهران داغدار حضور یافتم" "مرا به جریانی منتصب می‌کند و نمک خور جریانی می‌داند که اصلاً ربطی به آن ندارم و آن‌ها هم ارتباطی با من ندارند... اما همایون ایوانی اصرار دارد که مرا به ایران تریبونال و دادگاه لندن بخیه بزند"^{۸۷}

کمی پیچیده تربنظر میرسد بهروز سورن سعی میکند برخورد همایون ایوانی به او را که در ارتباط با حمایتش از تریبونال از طریق ناچیز و بی‌ارزش جلوه دادن مسائل مالی و شرکت کسانی مثل پیام اخوان که یکی از گردانندگان اصلی تریبونال بوده است را به برآشفتگی همایون ایوانی از انتقادات او به گردهمایی چهارم نسبت داده تا از این طریق بتواند اذهان را از تریبونال به گردهمایی چهارم منحرف نماید "اما دعوای ایشان و برآشفتگی و شوریدگی او نسبت به من و گزارشگران دلایل دیگری دارد. دلایلی که سابقه در برگزاری چهارمین گردهمایی بخشی از زندانیان سیاسی در گوتنبرگ سوئد و نقدهای علنی‌ام به آن دارد"^{۸۸}

این در حالی است که آنچه بهروز سورن قبل از برگزاری تریبونال درباره گردهمایی چهارم نگاشته است جز تعریف و تمجید از گردهمایی چهارم چیز دیگری نبوده است. (رجوع شود به مقالات بهروز سورن که درپائین به آنها اشاره شده است) از طرفی ساده انگاری است اگر فکر کنیم که بهروز سورن به خاطر عدم معرفی کتابش در گردهمایی چهارم دست به چنین تحریفاتی زده و سعی در زدن ریشه‌ی گردهمایی‌ها را دارد. من این بحث را در همین

جا خاتمه می‌دهم و در پایان بخشی از نوشته‌های دیروز بهروز سورن یعنی قبل از برگزاری تریبونال در مورد گردهمائی و بخشی از نوشته‌های امروز او یعنی بعد از تریبونال را به عنوان ضمیمه به این مطلب اضافه می‌کنم تا شاید خوانندگان با دیدن آن‌ها و مراجعه به رفرنس‌های اشاره شده در این سه بخش متوجه شده و مرا هم یاری رسانند که دلیل اصلی چنین چرخش یکصد و هشتاد درجه‌ای در مورد گردهمائی چهارم چه می‌تواند باشد ما که سر در نیاوردیم شاید خوانندگان سر در بیاورند.

ضمیمه دیروز و امروز مواضع بهروز سورن

دیروز

سوزنی در یکدست و جوالدوزی در دست دیگر میگیرم. یکی برای خودم و دیگری برای دست اندرکاران زحمتکش گردهمائی چهارم زندانیان سیاسی. تردید لحظه‌ای از ذهنم بیرون نمیرود. کدام برای کی؟ برای خودم سوزن که دردش را حس کنم زمانی که جوالدوز را بر گردانندگان روا میدارم یا که وارونه؟! از نوشتن این سطور بلحاظی شرمنده‌ام. مگر میشود زحمات آنان را نادیده گرفت و قلم را در تقدشان حرکت داد؟ مگر میتوان حاصل ماهها تدارک و برنامه ریزی و عرق ریختن برای این سه روز را فراموش کرد، قوت‌ها را ندید و ضعف‌ها را شمرد؟ از خود آغاز میکنم.

سوزنی به خودم:

آنچه من کردم که ننگم باد! شرمم باد! آرزو دارم سنگ شوم و دیگر صدائی از من در نیاید این بود که هشدارى دادم که مبادا در فکر برگزاری گردهمائی پنجم در شهر وین باشید.....

بنابر این:

هشدار زود رس دادم که مبادا بفکر بیفتید در شهر وین گردهمائی پنجم را برگزار کنید!

مبادا به ذهنتان خطور کرده باشد که وین هم شهری است و این شهر زیبا و تاریخی اما نفرین شده میهمان دهها و صدها رها شده و (تاریخ زنده) از مسلخ جانیان اسلامی باشد و سر آخر هم صدائی ناشناخته و مبهم از آن در دادخواهی آن عزیزان درآید.

مبادا به دام انحصار طلبان و اصلاح طلبان فرصت جوی این دیار و این گوشه غربت بیفتید که هر آنچه تا کنون حاصل کرده اید، پرورده اید و ساخته اید، بر باد خواهد رفت.^{۸۹}

امروز

از همینرو نیروهای غیر خودی! بخوانید سبزهها و اصلاح طلبان به محاسبه می آیند و برای پر کردن جای کسری ها در این گردهمائی به مشارکت دعوت می شوند. هزینه ها را بخشا تقبل می کنند و شرط و شروط ها را برای برگزار کنندگان مشخص می کنند.^{۹۰}

دیروز

بهر حال کاری بزرگ پس از مدتهای طولانی توسط تلاش گروهی به انجام رسید و جای تبریک و قدردانی از همه دست اندرکاران صدیق، پرشور و متعهد آن دارد. کار و تلاش شبانه روزی این دوستان بر همه علاقه مندان و وجدان های حساس به تاریخچه خونین سه دهه حاکمیت رژیم و کشتار زندانیان سیاسی بخوبی روشن بوده است. این واقعه برگگی از تاریخ زنده ای بود که پنجره ای دیگر به ناگفته ها و ناروشنائی های آن دهه خونین باز کرد. حضور گسترده فرهیختگان و اهل قلم و هنر در این همایش دال بر تدارک و همیاری عمومی بود. کوششی همگانی و بین المللی از جانب افرادی که رنج

راه و محنت سفرهای طولانی را بجان خریدند تا در کنار یکدیگر بر ظلم و ستم حاکمیت استبداد بخروشد و با فراموشی و خاموشی مبارزه کنند. دستمیزاد به همه دست اندرکاران و شرکت کنندگان در این تجمع و خاطره ماندگار.

نه می بخشیم و فراموش هم نمی کنیم بعنوان شعاری شناخته شده و هدفمند بلحاظ سیاسی و شاید بزودی قضائی درمیان اپوزیسیون سازش ناپذیر با رژیم و حواشی آن مطرح است. بدرستی میتوان گفت که تلاشهای برگزارکنندگان و شرکت کنندگان در ۴ دوره گردهمائی زندانیان سیاسی بیشترین نقش در تیبیت و طرح این شعار داشته است.

امید که گردهمائی پنجم با شکوه هر چه بیشتر برگزار گردد و سایت گزارشگران مفتخرا همچنان در کنار و بعنوان جزئی از هواداران و مبلغان آن برقرار بماند.^{۹۱}

امروز

دوما بلندگوی دادخواهی از قربانیان دهه شصت به نمایندگان این نهادها ، سبزه‌های شناخته شده و هواداران موسوی و کروی را اعطا نکرده اند^{۹۲}

دیروز

بدانید که اگر چه هر بار چند صد نفر در کنار یکدیگر هستید اما هزاران چشم انتظار دارید و خیل انسانهای باوجدان و پر حافظه با یاد عزیزانشان گامهای شما را می‌شمارند و دنبال می‌کنند. مسئولیت شما تنها برگزاری تجمعات دوساله نیست. شما عزیزان نمایندگی دارید. نمایندگی هزاران داغ‌دیده و ستم کشیده که پمره بیش از سی سال حاکمیت استبداد و سرکوب را همانند شما از نزدیک تجربه کرده اند. آنها که فراموش نمی‌کنند و نمی‌بخشند. آنها که اولین گام دادخواهی از عزیزانشان را در حذف حاکمیت جمهوری اسلامی

همراه با تمامی جلادانش میدانند. آنها که آن روز موعود را هر شب در رویاهایشان می بینند و یک لحظه آرام نخواهند گرفت. زنده باشید و به راهتان ادامه دهید!.....

با این چند جمله میخواستم بگویم که دوستان دارم. میخواستم سپاسم را در زیباترین جملات بسته بندی کنم و در زوروقی طلائی رنگ از قدردانی بیچم. میخواستم سپس آنرا بشما تقدیم کنم. میخواستم دستمال پاکیزه ای بدست گیرم و عرق پیشانی تان را پاک کنم. مثل علی دروازه غاری و با آنهمه صداقت صحن تجمع جان بدربردگان را تمیز کنم.^{۹۳}

امروز

ششماً در موج تابو شکنی کذائی برای درهم ریختگی صفوف سرنگونی طلبان و سازشکاران و گرد و خاک پاشیدن در چشم مردم نبوده اند^{۹۴}

دیروز

انحراف اول در برابر چپ سوسیالیست پذیرفته شد و پلاکارد زنده باد سوسیالیسم مرتبط با تمایلات این طیف در جلوی تریبون نصب شد. حال آنکه پدیده زندانی سیاسی را نمیتوان تنها با گرایشی ایدئولوژیک تعریف کرد. هر چند که طیف های راست و با نامهای سنتی چپ حمایتی از برگزاری آن نکردند^{۹۵}

امروز

گردهمائی چهارم دوستان خود را از میان آنها برگزید و بهمین دلیل سانسور در پیش گرفت و سکان را بدست سبزه های شناخته شده در خارج از کشور داد^{۹۶}

دیروز

به همین چند جمله بسنده میکنم که آبی به آسیایی نریزم و آتشی به خرمی نیورم. جوهر کلام اما این است که هشیار باشیم که ناسازگاری با رژیم حاکم و شرکای سابق اما مجرمش که هنوز هم سکوت میکنند و یا در راه امامشان رویاهای طلائی می بینند، پایدار بماند و صلابت و سلامت گردهمائی بعدی همچنان که تا کنون حفظ شود^{۹۷}

امروز

اولا اگر نقدی به ایران تریونال روا باشد قطعا از سوی برگزارکنندگان و حامیان گردهمائی چهارم زندانیان سیاسی در گوتنبرگ نیست. از سوی کسانی مشروعیت دارد که در مقام دریافت امکانات از نهادهای دولتی کشورهای غربی تا کنون نبوده اند^{۹۸}

دیروز

سایتیهای متعلق به اصلاح طلبان، سازمان اکثریت و حزب توده از جمله اخبار روز، پیک نت، گویا نیوز، بی بی سی و دویچه وله با سانسور تبلیغاتی این گردهمائی آن را بعنوان اهرم فشار آگاهانه و موثر برای تعدیل مواضع برگزارکنندگان استفاده می کنند و کردند. دقیقا به همین دلیل میبایستی مقاومتی همگانی در برابر این واکنش ها سازمان داد.^{۹۹}

امروز

پنجما بدنبال بلندگوی بنگاه های خبری این دولت ها نبوده اند^{۱۰۰}

دیروز

مجموعه ای از چپ گردهمائی ها را برگزار میکنند. نامها، شعارها و نوشتارها تمامی نشاندهنده این موضوع است. خواندن و شنیدن نامهائی آشنا از قبیل امیر جواهری لنگرودی، فرخ قهرمانی، همایون ایوانی ووو نشاندهنده اینست که سوسیالیست هایی معتمد و کوشنده درراهند. راهی که قطعا و در هر زمینه ای سرانجام موفقیت آمیز و موپری خواهد داشت. بخودی خود این یک نقطه

قوت است. این نامها سوابقی بسیار روشن دارند و حس اعتماد خواننده را بر می‌انگیزند.^{۱۰۱}

امروز

ای کاش افراد و شخصیت‌هایی که خیلی تند و تیز به دادگاه لندن (ایران تریبونال نقد می‌کنند و میتازند) نظر خودشان را هم در مورد آب‌اف و افرادی همانند رضا طالبی و سبزه‌های اصلاح طلب سخنران و سانسور گسترده نمایشگاه در گردهمائی چهارم زندانیان سیاسی نیز می‌نوشتند. قطعاً سبز بودن آنها اتهام آنها نیست. حمایت از بخش اصلاح طلب حکومتی که در حال حاضر خیز برای گرفتن سکان جمهوری اسلامی را برداشته است مد نظر است. اینها اصل نظام را در نظر دارند و خواب دوران طلایی امام‌شان را می‌بینند. گردهمائی چهارم دوستان خود را از میان آنها برگزید و بهمین دلیل سانسور در پیش گرفت و سکان را بدست سبزه‌های شناخته شده در خارج از کشور داد.^{۱۰۲}

۱۵ هر دم از این باغ بری میرسد

از: محمود خلیلی

آنان مرگ را به زیبایی زیستند
در غروب سپیده‌ها غریب‌وار
به مسلخ کشیده شدند
اما هیچ دل عاشقی نتوانست
اندوه ققنوس‌ها را از سر بدر کند
تا در جنگل وحشی سرمایه
تمشک‌های نا آرام
بقاء عشق و آزادی را
در بلندترین قله فریاد برآرند
براستی برای انگور
در باغ شته زده
طلوع سختی در راه است
باغ را باغبانی باید
تا لاله‌های سرخ تشنه
آبیاری اشگ مادران گردند
دستان زحمت کار و کارگر
شیار خاک تفته خاوران را خواهد درید
تا ملامت و سرزنش
شقایی‌ها دامن تاریخ را نقش بندد
و از بستر سردش

آغوش گرم آزادی عشق را به بزم نشیند
تا طلوع انگور درنگی باقیست
باغ ها را باید شست
خس و خار را باید رُفت

بعد از سال‌ها، یکی از زندانیان سیاسی مجاهد هم دست به قلم شد تا به صورت واقعی!!! و مستند!!! و تاریخی!!! برای ثبت در جریده عالم، خاطرات خود را به رشته تحریر در آورد. اگر چه قبل از ایرج مصداقی مجاهدین دیگری هم خاطرات خود را به رشته تحریر در آورده بودند و در نشریه مجاهد چاپ شده بود. اما به این سبک و سیاق نگارشی، من از مجاهدین کسی را ندیده بودم که با صرف زمان و انرژی فراوان اقدام به نوشتن خاطرات خود نماید. جای تقدیر از ایرج مصداقی محفوظ است چون مجاهدین بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فقط چهره‌های عملی از خود نشان دادند تا سیاسی، فرهنگی و تئوریک. این مجموعه حجیم در ژانویه ۲۰۰۵ به دست من هم رسید و با اشتیاق آن را خواندم. چون از آبان ۶۰ تا ۲۰ مرداد ۱۳۶۲ در اوین بودم و از نزدیک با تمام مواردی که در این مدت اتفاق افتاده بود، آشنائی نزدیک و ملموس داشتم، برایم جالب بود. قصدم روده درازی نیست، چرا که نکات فراوانی وجود دارد که همه قابل نقد و بررسی‌اند. مهم نیست که انسان‌ها می‌توانند بنویسند، مهم این است که کدام انسان‌ها می‌نویسند، چه می‌نویسند و از نوشته خود چه اهدافی را دنبال می‌کنند. دو، سه نکته‌ای که مقدمتاً برایم مهم بود را در زیر بررسی می‌کنم تا در زمانی دیگر به مطالب دیگر این مجموعه بپردازم. قصد من تشویق تمامی کسانی است که می‌خواهند، درست بنویسند و درست نوشتن را جز در بیان حقایق نمی‌دانند. با

بیان و شرح تمام وقایع قصد افشای جنایات سرمایه‌داران حاکم بر ایران را دارند تا ضمن افشای جنایات به وقوع پیوسته، تجربیات خود را به نسل جدیدی که بر اساس مناسبات کنونی حاکم بر ایران در حال شکل‌گیری‌اند، منتقل سازند و با عمل خود نشان دهند که خواهان یک جامعه انسانی و به دور از استثمار طبقاتی واقعیت‌نگاری می‌کنند و تاریخ را نه چون کاتبین دربار در پرِ قو خفته بلکه چون مبارزین راستینی که با پوست و گوشت و استخوان خود با آن عجین بوده‌اند، بنگارند.

آموزشگاه! (چه اسم با مسمائی) اوین ۶۲-۶۰

۱- زندانیان مارکسیست باقی مانده در اتاق‌های مختلط را به طور کامل جدا کردند و در سالن ۴ مستقر نمودند. روز ۳ اسفند ۱۳۶۰ من را هم به اتاق ۴۲ سالن ۴ آموزشگاه منتقل کردند و ظاهراً هم همان زمان ایرج را به سالن ۱ آموزشگاه منتقل می‌کنند و او در صفحه ۹۶ جلد یک کتابش (نه زیستن، نه مرگ با عنوان غروب سپیده) به درستی می‌گوید: ستاره شب‌های حسینیه، احمد رضا کریمی، یک زندانی بریده‌ زمان شاه بود و در صفحه ۹۹ همان کتاب می‌گوید: «در این میان چند شبی نیز نوبت به سودابه سُدیفی، همسر سابق احمد غضنفرپور نماینده مجلس و از نزدیکان بنی‌صدر و مسئولان دفتر او رسید.» و باز در صفحه ۱۰۱ ادعا می‌کند «اواخر اسفند ۶۰ بود. مصاحبه‌های حسینیه به شدت تکراری و خسته‌کننده شده بود و... با تعجب شنیدم که می‌گفت: «امشب حسینیه، حسین روحانی، امشب حسینیه حسین روحانی و...»

ایرج جان خوش به حال‌تان، حداقل تبلیغاتچی تئاتر داشتید تا از بلندگو برای‌تان برنامه‌ها را عنوان کند. ولی ما که جزو کفار محسوب می‌شدیم در

سالن ۴ از این امکان محروم بودیم. ظاهراً هم برای اولین بار وقتی حسین روحانی برید سالن ۴ را برای "عبرت گرفتن" و "ارشاد" به حسینیه بردند. تاریخ آن هم روز ۲۳ فروردین ۱۳۶۱ بود، نه اواخر اسفند ۶۰، چرا که تا آن زمان (به قول خودت ستاره شب‌های حسینیه) احمد رضا کریمی‌ها، سدیفی‌ها و عباس شیبانی و عسگر اولادی بودند و آدم‌هایی امثال روحانی هنوز کامل پوست نیانداخته بودند. قصد این را ندارم که سر روزها چانه بزنم، بلکه آنچه را از نزدیک دیده‌ام بیان کنم. این که این قدر با صراحت تاریخ ۲۳ فروردین را عنوان می‌کنم به این دلیل است ما ۵ نفر بودیم که به خاطر درگیری با اکثریتی - توده‌ای‌ها و گزارش یکی از آن‌ها به نام علی دانشگری در روز ۲۳ فروردین تنبیه و مورد بازجویی قرار گرفتیم (چرا که به اسب خمینی گفته بودیم یابو) من این روز را فراموش نکرده و نخواهم کرد. همان روز ۲۳ فروردین ساعت ۵ بعد از ظهر به اتاق برگشتیم. بعد از شام به اتاق ما گفتند برای رفتن به حسینیه حاضر شوید. خوشبختانه از جمع آن اتاق عزیزان فراوانی به عنوان شاهد و ناظر هنوز زنده‌اند مثل دکتر شایگان، سیاوش تاجبخش، سعید مجیدی، سعید گراکوئی، علی اصغر انفرادی، حسین انصاری، مهرداد خشکار، علی باش، هاشم وکیلی، حسن قاضی و توده‌ای-اکثریتی‌ها و دو نفر دیگر (که در زمان حاج داود در قزل حصار بریدند نادر سفیدگری خامنه و حسین باقری) همگی ناظر و شاهد این قضیه بودند. اما چرا من به خشخاش گذاشتم و روی این نکته پافشاری می‌کنم؟ برای این که مصداقی بیان می‌کند تاریخ را باید بدون تحریف نوشت و من می‌خواهم بدون این که زمانی را در ابهام ماهانه قرار دهم، این موضوع را بیان کنم. شاید بعضی‌ها فکر کرده باشند، کسی از آن زمان زنده نمانده و یا اگر زنده مانده، ذهنش یارای بررسی و تطبیق تاریخ‌ها را ندارد.

اما بعد... وقتی اتاق ما را به حسینیّه بردند. حسینیّه تا نیمه پُر و از این رو اتاق ما درست در وسط سالن قرار گرفته بود. قسمت زنان را با برزنتی به ارتفاع هشتاد سانتیمتر تا یک متر جدا کرده بودند و از کنار چادر فاصله‌ای حدود یک متر برای تردد قرار داده بودند (از هر دو طرف مردانه و زنانه)، من درست ابتدای این صف و نزدیک به ردیف زنان قرار داشتم. ردیف جلوی ما اتاق ۴۱ و اتاق‌های دیگر سالن ۴ به ترتیب پشت سر ما نشسته بودند. شخصی را که ما می‌گفتیم موسوی و ایرج می‌گویند بصیرت (گویا از نزدیک با او آشنائی دارد که با این صراحت اصل و نسب او را بیرون کشیده، متأسفانه یا خوشبختانه من هیچ آشنائی ویژه‌ای با او ندارم که بخواهم ادعا کنم او موسوی ۲۰۰ تناقض بود، نه بصیرت) در کنار حسین روحانی (در سمت چپش) نشاندند تا هم روحانی اعتماد به نفس پیدا کند و هم به سؤالات بی سر و ته او پاسخ دهد و از چارچوب تبلیغات از قبل تعیین شده خارج نشود. حسین روحانی (با پیراهنی کرم رنگ و شلواری طوسی) در یک ساعت اولیه فقط به شرح و بسط ارتباطش با مجاهدین، سرقت هواپیما، تدوین جزوه "شناخت" و ارائه آن به همراه تراب‌حق‌شناس به خمینی در نجف پرداخت. و وقتی در خصوص سازمان پیکار شروع به صحبت نمود، از موضع اکثریت و حزب توده نسبت به حاکمیت طوری برخورد نمود که گویی کیانوری یا نگهدار آن‌جا نشسته‌اند. سپس بحث کشیدن چارت تشکیلاتی پیکار، توسط جیگاره‌ای را مطرح کرد، که منیژه هُدائی (نفر سوم از زنانی بود که در آن سوی برزنت و در امتداد صف ما نشسته بودند، یعنی فاصله من با او چیزی حدود ۳ الی ۴ متر بود) از جا برخاست و بدون اجازه و صحبتی حرف روحانی را برید و گفت: «دروغ گو، بریده، خائن از خودت حرف بزن، رفیق جیگاره‌ای چارت تشکیلاتی را نکشیده است و همه فتنه‌ها از گور تو،

که از بیرون هم بریده بودی در می‌آید. تو صلاحیت این را نداری که در مورد رفیق جیگاره‌ای حرف بزنی و...»

لاجوردی که در مخیله‌اش هم چنین چیزی نمی‌گنجید وقتی که موقعیت را به این صورت دید با اصرار از منیژه هدائی خواست که به بالای سن برود و در آنجا حرف بزند. او (منیژه هدائی) در ابتدا زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت من از اینجا صحبت می‌کنم، و حتی خواست بنشیند که زن پاسدار زیر بغل او را گرفت و مانع نشستن او شد و منیژه هدائی را به سوی سن هدایت کرد. وقتی منیژه هدائی در سمت راست حسین روحانی و روی صندلی قرار گرفت، لاجوردی خواهان صحبت کردن او (منیژه) با (به اصطلاح ایرج "بصیرت") شد. منیژه هدائی با بیان این که: «من به آلوده کردن چهره رفیق جیگاره‌ای اعتراض داشتم و بیان کردم حسین روحانی از تشکیلات پیکار اخراج شده، او از قبل هم حامل نظرات راست پیکار بوده است. من بحث ویژه‌ای با کسی ندارم.»

در این هنگام حسین روحانی حرف او را قطع کرد و گفت: «من در زیر شکنجه کم آوردم و به اختیار خودم هم اینجا نیامدم طی این مدت من در بدترین شرایط قرار داشتم» و در حالی که به نحوی تلاش داشت نشان دهد به شدت زیر شکنجه بوده است، ادامه داد: «من فقط کتک خوردم.»

لاجوردی که روی پله‌های سن نشسته بود داد زد: «تف به روت بیاد! اصلاً» حیا و شرف نداری! کی تو را وادار کرده بیائی اینجا؟! جز این که خودت تقاضا کردی و با التماس از ما خواستی بیائی و گذشته‌ات را نقد کنی؟! این خانم که از جیگاره‌ای دفاع می‌کنه، وقتی مصاحبه خودش و جیگاره‌ای پخش شد، مشخص می‌شود که چه چیزها که نگفته‌اند و...»

موسوی نامی که من می‌خوانمش (بصیرت مصداقی) میانه میدان را گرفت و با لهجه آذری گفت: «اصلاً» ما کاری به این حرف‌ها نداریم، همه آزادند حرف

بزنند. حالا هم من پیشنهاد می‌دهم با اجازه حاج آقا اگر راست می‌گویید، بیاید بحث فلسفی بکنیم! بیاید راجع به خدا و وجود خدا حرف بزنیم!»
منیژه هدائی اعلام کرد: «من بحث ایدئولوژیک ندارم ولی در خصوص آزادی، حقوق خلق‌ها و زنان حاضر به بحث با هر کسی که باشد هستم» و روحانی هم روی این موضوع تاکید کرد که: «من هم در خصوص آزادی حاضر به بحث می‌باشم و در غیر این صورت حرفی برای گفتن ندارم.»

مراسم شوئی که لاجوردی فراهم کرده بود به هم ریخت و قرار بر این شد که فردا شب با حضور زندانیان در خصوص آزادی به مناظره پردازند. البته تا آنجائی که من می‌دانم، هیچ کدام از اتاق‌های سالن ۴ را شب بعد و شب‌های بعد به حسینیه نبردند تا اواسط تیرماه ۱۳۶۱ که در آن زمان دوباره ما را به حسینیه بردند و این بار تا روحانی روی صندلی نشست و گفت: «بسم الله رحمان رحیم!» تقریباً همه سالن چهاری‌ها زدند زیرخنده و متوجه شدند که غیبت چند ماهه او ثمره خود را برای لاجوردی در برداشته است.

در همین رابطه لازم به یاد آوری است که آقای مصداق در صفحه ۱۱۳ جلد یک (غروب سپیده) در نفی روایت دیگران با اطمینان کامل بیان می‌دارد که: «برخلاف گفته‌های آقای بامداد، قیافه و حرکت‌ها و طرز راه رفتن منیژه هدائی نشانی از یک زن باردار، آن هم هشت ماه نداشت که ایشان در کتابشان به نقل از دیدار مادر او و لاجوردی نقل کرده است»

من نمی‌دانم که منیژه هدائی چند ماهه حامله بود و ادعایی هم در رابطه با طرز راه رفتن و حرکات یک زن بار دار را ندارم. ولی نکته‌ای را اینجا لازم می‌دانم بیان کنم. در آذر ماه ۱۳۶۱ زمانی را لاجوردی برای پاسخ‌گوئی به سئوالات خانواده‌ها در حسینیه اوین اختصاص داده بود و من هم چون ممنوع الملاقات بودم، خانواده‌ام به آنجا مراجعه کرده بودند و خاطره آن روز را هیچ‌کس نتوانسته از ذهن آنان پاک سازد. خواهرم بعد از آزادی، در

خصوص تلاش‌شان این سؤال را از من داشت که منیژه هُدائی کی بود؟ بعد از این که برای او توضیح دادم، از او علت را پرسیدم و او در جواب گفت: «آن روز جمع زیادی در حسینیه حضور داشتند و مادری که عنوان کرد مادر منیژه هُدائی است صحبت کرد و گفت: «چرا اجازه ملاقات به من و دخترم نمی‌دهید؟» لاجوردی نامش را پرسید و وقتی پاسخ شنید منیژه هُدائی، با پرخاش گفت: «به درک واصل شده!» مادر منیژه در حالتی بهت آمیز و در حالی که اشک می‌ریخت گفت: «و بچه‌اش؟ آخه او حامله بود!!» لاجوردی با پرخاش گفت: «مار را با توله‌اش به درک فرستادیم» که مادر او شروع به شیون می‌کند و لاجوردی با پرخاش، ضمن تقاضای بیرون بردن او، می‌گوید: «او چطوری به اینجا آمده است؟ چرا او را راه دادید؟ یعنی عرضه ندارید یک اسم را از لیست زندانیان خارج سازید؟»

البته این فقط خانواده من نبودند که شاهد این برخورد بودند بلکه دیگران هم در آن جمع حضور داشتند. خواهرم وقتی این وضعیت را می‌بیند و تحقیقی که نسبت به زندانیان و خانواده آن‌ها روا می‌دارند، حاضر نمی‌شود در خصوص عدم ملاقات من سئوالی مطرح کند.

در جلد یک کتاب نه زیستن نه مرگ (غروب سپیده) جناب مصداقی، به مسئله مصاحبه صادق قطب‌زاده می‌پردازد. قبل از اینکه به بررسی این نوشتار بپردازم لازم می‌دانم به عنوان کسی که در آن شرایط و فضا حضور داشته و ناظر بوده‌ام، ترسیمی از آن وضعیت ارائه دهم و به عنوان یکی از کسانی که مورد مواخذ قرار گرفته‌ام، پاسخ‌گوی اذهانی که به بیراهه کشیده می‌شوند و خواهند شد، باشم.

صادق قطب زاده

شهریور ماه ۶۱ ما را برای آخرین بار به حسینیه بردند. زمانی که اعلام کردند حاضر شوید همه شروع به غرو لند کردیم؛ که دوباره باید برویم پای حرف‌های روحانی بنشینیم. ساعت ۷ شب ما را به حسینیه خالی بردند. برای ما خیلی عجیب بود که هنوز هیچ کس حضور ندارد و این بار ما را جلوی سن و ردیف اول نشانندند. اتاق ۴۱ به جای این که جلوتر از ما آورده شود، بعد از ما و پشت سر ما آمدند و نشستند. حدود ساعت ۸ شب، تقریباً "حسینیه پر شده بود و حسین روحانی به پشت تریبون آمد. هیچ کدام از مامورین در اطرافش نبودند و هنوز لاجوردی نیامده بود. بچه‌ها شروع به سر به سر گذاشتن روحانی کردند که: «آها، باز این هواپیما دزده می‌خواد حرف بزنه، ایدئولوگ مجاهدین می‌خواد شناخت بخونه، و...» او هم مثل ضبط صوت شروع کرد به حرف زدن، برای ما خیلی عجیب بود که او تک و تنهاست و یار و مددکاری به جز پاسداران برای او نمانده که آن‌ها هم در حال کمک به توابعین جهت جابجائی هستند، بچه‌ها هر چه دلشان می‌خواست به او می‌گفتند، ولی او بدون توجه به جمعیت، حرف خود را می‌زد. حوالی ساعت ۹ شب ما با نشان دادن ساعت به او اشاره می‌کردیم که بس است وقت تمامه، بزار بریم سر کار و زندگی خودمان. بارها با التماس اعلام کرد چند دقیقه دیگه، حرفام تموم میشه و آنقدر ادامه داد تا لاجوردی آمد و کنار پله‌ها ایستاد. او پس از اشاره به روحانی اعلام کرد: «امشب کسی می‌خواهد با شما صحبت کند که قصد کشتن نور را داشت، کسی می‌خواهد حرف بزند که می‌خواست امتی را به خون بکشد، او می‌خواست نظام مقدس جمهوری اسلامی را بی پدر کند.»

پس از کلی خزعبلات، ما صدای همهمه زندانیان را شنیدیم و وقتی بدون مانع و تذکر زندانبان سر را برگردانیدیم، صادق قطب‌زاده با کت و شلواری خاکستری، در حالی که به سوی سن می‌آمد، را دیدیم.

تواین شعار "جماران گلباران و قطب‌زاده تیرباران" را می‌دادند ولی دیگران ساکت بودند. وقتی از کنار اتاق ما عبور می‌کرد تا روی سن برود، بعضی از بچه‌ها شروع به متلک گفتن کردند که این پابرهنه سر و کلاهش پیدا شد، لباس‌های برادرت را چرا این‌قدر چروک کردی و غیره... تا زمانی که قطب‌زاده شروع به صحبت کرد، هر از چندگاهی از پشت سر صدای "جماران گلباران، قطب‌زاده تیرباران" حرف‌های او را قطع می‌کرد و بعضاً "شعار مرگ بر آمریکا" ولی بقیه بچه‌های اتاق ما و سالن ۴ تقریباً (باز به جز تعدادی توده‌ای-اکثریتی که انصافاً از اتاق ما هیچ کدام شعار نمی‌دادند، شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند) ساکت بودند.

وقتی حرف‌های قطب‌زاده به پایان رسید و بساط شو جمع شد، بر خلاف همیشه که از صف جلو سن شروع به انتقال زندانیان می‌کردند (برای این که بعضاً "مجاهدین و نیروهای منفعل بندها را در جلو می‌نشانند، چپ‌ها را در وسط و تواین «تیر» {تواینی که کاسه داغ تر از آش بودند و نورچشمی لاجوردی به حساب می‌آمدند و در لو دادن و شکنجه دیگر زندانیان نقش فعالی ایفاء می‌کردند} و بعضی بازجویان و تحکیم وحدتی‌ها در انتها می‌نشستند تا از بقیه سان ببینند تا شاید توانستند از جمع زندانیان، کسانی را که تا به حال شناسایی نشده‌اند، شناسائی کنند) این‌بار از انتها شروع کردند به بردن افراد به اتاق‌ها، ما فقط سر و صداهای پراکنده‌ای را از راهرو می‌شنیدیم.

وقتی نوبت ما به عنوان آخرین اتاق شد و بلند شدیم، با کوچه تواین روبرو شدیم که در دو طرف ایستاده بودند و قصد این را داشتند که ما را از این

کوچه عبور دهند. تازه متوجه علت سر و صداهای توی راهرو و راه پله شدیم. اولین نفر از اتاق ما سعید گراکوئی بود و پشت سرش مهرداد خشکار قهرمان بوکس کشور، سعید که وارد کوچه شد و اولین ضربه را دریافت کرد متقابلاً شروع به زدن کرد و هر کدام از ما که وارد کوچه می‌شدیم، اگر دوتا می‌خوردیم، یکی می‌زدیم، درست تا پائین پله‌ها از ما با مشت و لگد و سوزن و درفش بدرقه کردند و ما خرد و خمیر به اتاق‌مان برگشتیم و دیگر ما را به حسینه نبردند تا تیر ماه ۶۲ و حکایت شیرین رضائی از اعضای فرقان که روایت دیگریست.

مصدافی در جلد یک کتاب‌های چهارگانه‌اش تحت عنوان غروب سپیده، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ مفصلاً در خصوص قطب‌زاده توضیح می‌دهد و در همانجا نیز اعلام می‌دارد که مصاحبه را از طریق بلندگوهای زندان گوش می‌داده و بعدها فیلم مصاحبه را از طریق سیمای اوین تماشا کرده است.

سؤال من این است که آقای مصدافی، شما با چه هدفی تمامی زندانیان چپ را مورد قضاوت قرار می‌دهید؟ و اعلام می‌کنید که: «تواب‌ها در حسینه اوین شعار می‌دادند "جماران گلباران، قطب‌زاده تیرباران". و در این میان نیز زندانیان مارکسیست یک صدا فریاد می‌زدند: "مرگ بر آمریکا"» در حالی که خودت در آنجا حضور نداشتی و از نزدیک ناظر این مسئله نبودی. ایرج گرامی، اگر خودت در سالن ۴ نبوده‌ای، شاید دیگران برایت تعریف کرده باشند (نه تحریف) و حتماً هم به خاطر می‌آوری هنوز تا دستگیری‌های سراسری حزب توده زمان زیادی مانده بود و ترکیب اتاق‌های درب بسته سالن ۴ بدون حضور تو این رسمی و با حضور توده‌ای-اکثریتی‌ها که عمه رژیم بودند و نقش تو این را بازی می‌کردند به چه صورتی بود!!! در بدترین حالت‌ها این ترکیب نصف نصف بود و در بیشتر اتاق‌ها تعداد نیروهای چپ جنبش دادخواهی و چالش‌های پیش رو ۲۰۵

خیلی بیشتر از تعداد توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها بود. اینان هیچ زمانی بازیچه رژیم نشدند و در هیچ حالتی دست از مقابله برنداشتند.

نیروهای چپ برخلاف گفته شما مدت‌های مدیدی در خصوص سرودخوانی مورد ضرب و شتم و تنبیه قرار داشتند و تا آخر هم رژیم نتوانست این امر را به آنان تحمیل کند. من کاری ندارم که شما به اجبار یا اختیار سرود "خمینی ای امام" یا چیزهایی شبیه به آن، می‌خواندی و جایی که باید می‌گفتید: "ای مجاهد ای مظهرشرف" (صفحه ۱۳۳، غروب سپیده) را با تمام وجود فریاد می‌زدی. (برای خواننده‌ای که این سرود کذایی رژیم جمهوری اسلامی را نشنیده و یا به یاد نمی‌آورد، مهم است که بدانند این سرود در تمجید از خمینی بود و منظور از مجاهد و مظهر شرف نیز خمینی و نه سازمان مجاهدین بوده است.) ولی به جز توده‌ای-اکثریتی‌ها هیچ یک از زندانیان چپ زیر بار این سرود خوانی نرفتند و شاهد و ناظر آن تمام کسانی هستند که هر روز تنبیه می‌شدند و زیر هشت توسط حسین‌زاده و دار و دسته‌اش، مثل خلیل، سرلک، میثم و یاسر کتک می‌خوردند و سرپا می‌ایستادند. (البته من در جای دیگری شرح خواهم داد، چرا سرود "خمینی ای امام" اجباری شد)

به راستی در کجای این واقعه سیر می‌کنی؟ و به دنبال چه چیزی هستی؟ چرا این هدف را دنبال می‌کنی که توده‌ای‌ها و اکثریتی‌های خائن را به تمام مارکسیست‌ها تعمیم بدهی!!!؟ چه اصرار داری که اعلام می‌کنی: «زندانیان مارکسیست یک صدا فریاد می‌زدند "مرگ بر آمریکا". هر چه فکر می‌کردم که شعار فوق چه ربطی به مضمون برنامه دارد، چیزی دستگیرم نمی‌شد، الا این که شعاردهندگان معتقد بودند که قطب‌زاده عامل آمریکاست و مطابق مُد آن روز لابد "اعدام باید گردد".

من قبلاً به این موضوع (صادق قطب‌زاده) و روایتی بدین سبک در کتاب زندان جلد ۲ تحت عنوان «اعدام صادق قطب‌زاده» نوشته «محمد رضا

همایون» بر خورد داشته‌ام و برای این که این روایت را مغرضانه بدانم، فقط به یک نکته اشاره می‌کنم که هر دوی ما در یک چیز متفق‌القول هستیم و آن اینکه زندانیان چپ در آن تاریخ در سالن ۴ بودند و نه در سالن ۳ و در آن زمان توده‌ای-اکثریتی‌ها ما را ضداقلاب می‌دانستند و ما هم آن‌ها را (البته من هنوز هم بر اعتقادات خود پا می‌فشارم) به ویژه که به خون بچه‌های خط سه تشنه‌تر بودند ولی در این روایت با دیالوگ‌های مضحکی برخورد می‌کنیم که با تمام تجدید نظر طلبی‌های این جماعت، امروز هم به عقل جور در نمی‌آید، چه رسد به آن شرایط. تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل. در منصفانه‌ترین حالت این موضوع با در نظر گرفتن این که خودت در محل حضور نداشتی و دیده و شنیده‌ات از طریق بلندگو و تلویزیون بوده آیا این پرسش پیش نمی‌آید که این قطعه را از کتاب زندان جلد ۲ ص ۱۱۹ به عاریت گرفته‌ای؟ اگر چنین است پس چرا ذکر نکرده‌ای؟! و اگر غیر از این است با چه هدفی همه نیروهای چپ را با یک چوب رانده‌ای؟! نکاتی از این دست بسیار در کتاب‌های چهارگانه شما وجود دارد که می‌توان ذکر کرد. در زیر نمونه‌ای دیگر را در خصوص اصرار بر کرسی نشاندن یک نام مجهول به جای یک نام واقعی را می‌آورم.

حسن صدیقی راه کارگر یا محمد صدیقی مجاهد؟

در جلد دو کتاب‌های چهارگانه تحت عنوان "اندوه ققنوس‌ها" صفحه ۳۵۷ و ۳۵۸ می‌خوانیم:
«گردآوری کننده کتاب قهرمانان در زنجیر می‌نویسد:

مجاهد شهید... صدیقی از مجاهدینی بود که در زندان اوین برای حفظ اطلاعاتش خودکشی کرد. (به نقل از قهرمانان در زنجیر انتشارات مجاهدین خلق ایران، صفحه‌های ۴۵۱ و ۴۹۱)

و مصداقی به درستی می‌نویسد: «در روایت فوق حتا یک کلمه درست نیز یافت نمی‌شود.»

و با نام اشتباه می‌نویسد:

«محمد صدیقی از مجاهدین قدیمی بود که سابقه زندان دوران شاه را داشت و در زندان به مارکسیسم گرویده و بعد از انقلاب از اعضای راه کارگر بشمار می‌رفت و به همین اتهام نیز دستگیر شده بود. برادر وی علیرضا صدیقی اما از هواداران مجاهدین بود. محمد در بند ۱ گوهردشت در سال ۶۶ خودکشی کرد.» (به جز نام محمد صدیقی بقیه موارد درست است)

مصداقی ادامه می‌دهد که: «و موضوع خودکشی نیز ربطی به حفظ اطلاعات، مقاومت و... نداشت. معلوم نیست چرا تلاش می‌شود تا به هر کسی که در زندان دست به خودکشی زده است، چهره قهرمانانه و حماسی داده شود؟ متأسفانه دکتر رضا غفاری در صفحه‌های ۲۲۴ تا ۲۲۸ کتاب خود به موضوع صدیقی پرداخته و به اشتباه نام او را حسن ذکر می‌کند.»

جناب مصداقی با این که ظاهراً "حافظه مطمئنی دارد ولی نمی‌دانم چه طوری بدون داشتن اطلاعات کافی، این‌گونه قضاوت می‌کند؟! برای اطلاع او باید نکات زیر را توضیح دهم.

حسن صدیقی: برادر عاطقه رجائی، همسر محمدعلی رجائی رئیس جمهور بعد از بنی صدر و خواهرزاده دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل کنونی نهضت آزادی و از نواده‌های دکتر صدیقی از اعضای نهضت ملی شدن نفت در دوران دکتر مصدق بود. من بعد از انتقال از انفرادی، در بهمن ماه ۶۵ به بند یک گوهردشت انتقال پیدا کردم و در آنجا از نزدیک با او بودم و با هم روابط

صمیمانه و نزدیکی داشتیم. برادر او علیرضا هم که از بچه های مجاهد بود، در بند یک گوهر دشت بود.

برای من عجیب است بچه های مجاهد از وضعیت خانوادگی او بی اطلاع بودند و یا به ایرج توضیح داده نشده است.

شاید به جرات بتوانم بگویم یکی از کسانی بودم که در آخرین روزهای زندگیش مدت بیشتری با او صحبت کردم. او به شدت تحت تاثیر خودکشی گلی روزبه آبکناری قرار گرفته بود و همواره از او صحبت می کرد. شب آخر هم، من به اتفاق محمدعلی بهکیش تا پاسی از شب در راهرو نشسته و تاریخ ایران را مطالعه می کردیم و او به آهستگی تا نزدیکی ما قدم می زد و به خاطر این که باعث اختلال در مطالعه ما نشود، مسیر را دوباره بر می گشت. پس از شب به خیر گفتن، ما برای خواب رفتیم و با بیدارباش صبح و همه هم بچه های بند خودم را به حمام رساندم به همراه چند نفر دیگر او را که خون بالا می آورد به پشت درب بند رساندیم که بچه ها مدتی بود، پشت درب تجمع کرده و در می زدند. فقط اجازه دادند دو نفر زیر بغل او را گرفته و از بند خارج ساخته به بهداری ببرند. آن دو هم به سرعت برگشتند و خبر بستری شدن او را در بهداری دادند. و چند ساعت بعد که افغانی مسئول نان به من گفت با "ساکشن" هم نتوانستند تمام داروی نظافت را خارج کنند و او چشم از جهان فرو بست. قصد دفاع از شخصی مثل دکتر غفاری را ندارم زیرا که هم او خوب مرا می شناسد و هم من او را از نزدیک، ولی در اینجا باید به عرض جناب مصداقی برسانم، اگر روی پاره ای از مسائل خاطرات رضا غفاری (تا حدودی) به درستی دست گذاشته ای در این قسمت تقریباً صحیح ترین قسمت کتاب او را زیر سؤال برده ای. آیا بهتر نیست در این خصوص تجدید نظر کرده و حقیقت را اگرچه از زبان یک فرصت طلب هم باشد، ببذیری؟

قصد این نداشته و ندارم که کتاب‌های ایرج مصداقی را با بیان چند سطر بررسی کنم، چرا که کاری چنین حجیم، نیاز به بررسی عمیقی دارد و این کار به عهده کسی خواهد بود که تقریباً از نزدیک با عناصری چون ایرج حشر و نشر داشته و در مراحل زمانی مطرح شده تا حدودی در بطن قضایا قرار داشته‌اند. از این رو که من خود در خیلی از مراحل و موارد ذکر شده هم زودتر از او وارد ماجرا شده‌ام و هم دیرتر از او این مراحل را به پایان رسانده‌ام، وظیفه خود می‌دانم، ضمن ارج نهادن به عملی که او انجام داده تا مجاهدین را از انزوا در امور زندان خارج سازد، به بررسی کتاب‌های چهارگانه او بپردازم.

متأسفانه کَش مکش‌های به وجود آمده بین او و دیگران باعث شد، از بررسی کلی کتاب‌های چهارگانه موقتاً خوداری کرده و این مطلب را به‌عنوان مقدمه تقدیم نمایم تا در زمان مقتضی با بیان پاره‌ای از واقعیت‌های زندان به نکات موجود در این کتاب‌ها پرداخته و آن چیزی را که به عینه دیده‌ام، بیان کنم نه آن چیزی را که دیگران برایم تعریف کرده‌اند.

برای نمونه به برخورد ناشایستی که ایرج با یکی از منتقدین کتابش داشته اشاره می‌کنم. پیش از آن، باید تاکید کنم که دفاع من از شخص نیست، دفاع از آرمان کارگران و زحمتکشان و دفاع از یک انقلابی است. با همه احترامی که برای سردار موسی قائل هستم و تفکر او را جدا از تفکرات قبیله‌ای حاکم کنونی بر مجاهدین می‌دانم، باید به عرض برسانم برای من، نیروهای انقلابی-ای که در برابر رژیم سر تسلیم فرود نیاوردند، هیچ‌کدام کمتر از موسی نیستند. برخوردهای عنان‌گسیخته ایرج مصداقی به منتقدین ارزشمندی هم-چون رفیق احمد موسوی، نشانی از انتقادناپذیری اوست. واکنش پرخاش-جویانه‌اش، نشانگر آن است که او هم‌چنان نقد سازنده را نمی‌شناسد. احمد

موسوی از رفقای مبارز و شناخته شده زندان‌های جمهوری اسلامی است. وی با شور و احساس انقلابی‌اش با تمام وجود از آرمان‌رهائی ستم‌کشان جامعه از زیر یوغ ستم سرمایه‌دفاع کرده و می‌کند. مناعت طبع او، باعث شد خود را جزء کوچکی از جنبش چپ ایران بداند. انقلابی کوچکی که من می‌شناسم، تمام عشق و عاطفه‌اش برای کارگران و زحمتکشان و تمام خشم و کینه‌اش علیه سرمایه‌داران بوده و هست. در تمامی دورانی که با او بودم، ضعف و سستی در کارنامه مبارزاتی‌اش دیده نمی‌شود. اما مشکل اینجاست که خود محوربینی ایرج مصداقی و کم‌ظرفیتی او، نشان‌دهنده همان صفتی است که تلاش دارد خود را چنین در انظار معرفی کند: «یک انسان معمولی!» ولی ایرج مصداقی توجه ندارد که این یک اصطلاح پرابهام است که «روی خوبش» می‌تواند منشاء بزرگ‌ترین آفرینش‌ها باشد؛ ولی بسیار مهم است که به روشنایی بدانیم که «روی بدش» هم می‌تواند از بد حادثه به زندان بيفتد، و یا به خاطر مطامع و منافع شخصی آرمان‌فروشی کند، یک «انسان معمولی» می‌تواند یک دزد و یک جانی، یک سارق، و... باشد، یک «انسان معمولی» می‌تواند بی‌انگیزه شود و وقتی دچار فشارهای روحی می‌گردد، دست به خیلی از کارها بزند.

ایرج مصداقی با پناه‌آوردن به چنین اصطلاح گل و گشادی، می‌خواهد در پشت کلیشه «تواضع»، روی دیگر این کلیشه، یعنی خودبزرگ‌بینی و خودمحوربینی را پنهان سازد. دوست عزیز! اگر نمی‌دانی، بهتر است بیاموزی که پناه بردن به چنین کلیشه‌هایی مدت‌هاست تحت عنوان «مردم‌گرایی مبتذل» از سکه افتاده و کمی دیر به فکر چنین عامی‌گری‌ای افتاده‌ای. به راستی چه چیزی را باور کنیم؟! خاطرات زندان و مقاومتت را، که حتی در برابر حاج داود رحمانی هم سعی بر حفظ پرنسیپ خودت داری؟! یا واکنشت را در برابر انتقاد، هرچند تلخ و ناپجا؟!

نه! اصلاً انتقاد نه، مواخذه، بازخواست، راستی از چه چیزی وحشت کردی که چنین بی پروا دست به گستاخی زدی؟ برخوردت به راستی نشان دهنده چیست؟ تداعی چه چیز را می‌کند؟ خودت چه تشابهی بین برخوردهای خودت و برخوردهای هیستریک مجاهدین می‌بینی؟ به راستی این همه کینه در سینه پُر مهر ایرج خان جای گرفته است یا در صندوقچه خشم مجاهدین!؟

وقتی تمامی راه‌ها به کاخ ایض ختم می‌شود، و فرمانده عملیات به دست موشان صحرا اسیر، راه دیگری به جز حمله بی‌پروا به عناصر و فعالین جنبش چپ باقی می‌ماند؟! وقتی برای سرسپردگی به صدام، باید تمامی کردها قلع و قمع شوند. برای ارباب صدام و خوشایند کاخ ایض، راهی به جز تخریب نیروهای راستین انقلاب و سوسیالیسم باقی می‌ماند؟! حاشا و کلا!!!

به راستی این همه خشم و عصبانیت به خاطر چیست؟ جز این که انقلابی‌های چپ هر چند کوچک قادر به دریافت و درک واقعیت‌های عینی هستند و با انسان‌های معمولی که در پی کسب و کار و تجارت هستند، فرق بسیار دارند. وقتی نجات یافته‌ای از تلاش جنبش چپ و انقلابیون کوچک با داس خود تلاش دارد یاس‌های زیبای فدائی (بیژن و بیژن‌ها) را درو کند چه توقعی از دیگران می‌توان داشت که قبله‌گاه‌شان اردوگاه اشرف و ماه تابان‌شان در فرانسه است؟

اگر چه قصد این را داشته و دارم که مفصلاً به نکات مثبت و منفی کتاب‌های چهارگانه بپردازم، ولی لازم دیدم این مختصر را زودتر ارائه دهم و باید بگویم:

تا طلوع انگور درنگی باقیست

۵ فروردین ۱۳۸۴

برابر با ۲۵ مارس ۲۰۰۵

۱۶ دوستان مردم کیانند؟

پای در زنجیر، پیش دوستان
به، که با بیگانگان در بوستان
سعدی

مقدمه

تلاش بر این است که بدون پیش داوری و به دور از تشنج موجود به بررسی آنچه در این چند ماه اخیر گذشته است نگاهی داشته باشیم و علل و عوامل ایجاد شده این تنش ها را روشن سازیم. تنش‌هایی که هدفمند در تلاش است تا طیف وسیعی از نیروهای رادیکال و انقلابی و جان بدربرندگان از کشتارهای دهه ۶۰ را ایزوله و حذف نماید. نگاه عصبی و احساسی ما به حوادث اخیر می‌تواند منافع جریانات و اشخاصی را تأمین نماید که در صد تئوریزه کردن دریافت کمک‌های مالی از امپریالیست‌ها و دولت‌های ارتجاعی هستند. همان طور که خانم آذر ماجدی می‌گوید: «متأسفانه دنیا تغییر کرده است و ما دیگر در دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی نیستیم که عمده روشنفکران تمایلات چپ و ضد امپریالیستی داشتند. دنیا تغییر کرده است و راسل‌ها و ژان پل ساتر‌ها نیز اگر زنده بودند با احتمال زیاد مواضع دیگری اتخاذ می‌کردند. در قرن بیست و یک، در دنیای پس از یازده سپتامبر، در دنیایی که جنگ تروریست‌ها آنها را به خاک و خون می‌کشد، در دنیایی که دو قطبی تروریسم دولتی و اسلامی در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند، چگونه می‌توان یک دادگاه مردمی از نوع دادگاه راسل سازمان داد؟ باید به این سوال پاسخ گفت. و ما چه خواهیم و چه نخواهیم خانواده‌های جان باختگان و

زندانیان سیاسی سابق به تنهایی قادر به تشکیل چنین دادگاهی نیستند. باید از وکلا و حقوقدانانی که تحت همین سیستم های دانش آموخته اند و حرفه ای شده اند استفاده کرد. اگر قرار است که این دادگاه نمادین تاثیری داشته باشد باید از این امکانات موجود بهره جست...»

در اینجا قصد این را ندارم که به چگونگی و کم و کیف این حرکت بپردازم یا حتی برخورد شخصی با کسی داشته باشم که خواسته و یا نا خواسته (تحت عنوان اطلاعات سوخته) اطلاعات وسیعی از نیروهای مبارز و انقلابی را علنی می سازد. درست مثل زیر بازجویی، با این تفاوت که دادن اطلاعات سوخته در زیر بازجویی را شاید بشود توجیه کرد ولی جار زدن اطلاعات بدون هیچگونه تهدید و فشاری نوبرانه ایست چون میوه های شب یلدا!

البته من کسانی را می شناختم که در واپسین دقایق زندگیشان برای خوش رقصی اطلاعاتی را در اختیار بازجویان قرار دادند که هیچ زمان امکان لو رفتن آن داده نمی شد چرا که تنها خودشان حاملین این اطلاعات بودند و بس. مخاطب من زندانیان سیاسی سابق هستند که با تمام اختلاف نظرها و دیدگاه های متفاوت رفقایم هستند و با تمام پرخاشگری های موجود چیزی از ارزش های گذشته آن ها نزد من کم نشده است. مخاطب من خانواده زندانیان سیاسی و جانفشانان دهه ۶۰ است که سخت ترین دوران زندگی خود را در پشت دیوارهای بلند زندان ها و یا گورستان های با نام و بی نام مملو شده از انسان های مبارز و انقلابی توسط رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی سپری کردند، است.

روی سخنم اصلاً افرادی مثل پیام اخوان، موریس کاپیتورن، سر جفری نایس و اکثریتی توده ای های همیشه اکثریتی توده ای و یا اصلاح طلبان اکثریتی توده ای (آن ها که مدتی پشت سر این جماعت سینه می زدند و بعد مورد غضب واقع شدند) و تیر خلاص زن ها و توابین و یا مجاهدین با نام و

بی‌نام نیست (ایرج مصداقی می‌گوید دیگر مجاهد نیست). چرا که ماهیت طبقاتی این افراد و جمع نشان دهنده عمل کردشان است که در زیر به آن خواهیم پرداخت. روی سخن من با رفقای زندانی سیاسی سابق (نیروهای چپ) و خانواده جانفشانان است و کسانی که خوشبینانه به دنبال دادخواهی توسط عناصر بورژوازی از سیستم بورژوازی حاکم بر ایران هستند تا شاید فرجی شود و این بار چاقو دسته خود را ببرد.

در شرایطی این متن نوشته می‌شود که زمان کوتاهی از برگزاری مراسمی سمبولیک در شهر لاهه تحت عنوان محاکمه جمهوری اسلامی و محکومیت از طرف این جمع به عنوان جنایت علیه بشریت می‌گذرد و بر اساس احکام صادره سیستم سرکوب‌گر قضائی رژیم و همچنین شورای کشورهای اسلامی موظف به پیگیری این احکام هستند* (البته به گفته بهرام رحمانی این حکم اولیه بوده و ظاهراً قابل تجدید نظر یعنی اگر جمهوری اسلامی هم نسبت به این حکم اعتراض داشته باشد می‌تواند کتبا یا حضوراً اعتراض خود را ابلاغ نماید تا در دادگاه تجدید نظر با ارائه لایحه دفاعی نقش بیشتری در این دادگاه ایفا نماید) از این رو با در نظر گرفتن جمیع شرایط زمان برای نقد این حرکت را مناسب و مساعد می‌سازد. از این رو این مطلب را در دو بخش تهیه می‌کنم ابتدا در خصوص ماهیت طبقاتی ایران تریونال و سپس در مورد یکی از سخنگویان ایران تریونال که در نوشته اخیرش به عنوان مطلع از من نام برده بود.

ایران تریونال بر کدام بستر شکل گرفت و بر چه منوالی به کار خود می‌دهد.

به قول لنین «راه جهنم را نیز با حسن نیت فرش کرده‌اند!»

ایده تشکیل ایران تریبونال توسط هر کس و یا جریان سیاسی که در ابتدا طرح شد بر اساس یک تفکر و دیدگاه منسجم نبود. به نظر می‌رسید این طرح الهام گرفته از طرح نیمه کاره کامبیز روستا بود.

«پنج سال پیش در پاییز سال ۸۶ وقتی تشکیل دادگاه "نمادین ایران تریبونال" علیه جمهوری اسلامی در دستور کار جمعی از خانواده‌های زندانیان جانباخته، فعالان سیاسی و زندانیان سیاسی جان بدربرده از کشتارهای دهه شصت قرار گرفت، هیچگونه تصور روشنی از روند کار، نحوه پیشبرد برگزاری این دادگاه و فراز و فرودهای آن در ذهنمان نبود. در جلسات اولیه، هر کس بر اساس ذهنیت و باورهای خود تصویری از چگونگی برپایی این دادگاه ارائه می‌داد. بحث‌های اولیه در رابطه با بررسی و تدوین کارزار ایران تریبونال، آنچنان خام و ناپخته بود که تصویری مبهم از واژه "نمادین" برگزاری دادگاه، در ذهن تعدادی از حاضران در جلسه بود»^{۱۰۳}.

۲۰۰۹/۱۲/۱۰ (اعلام موجودیت) ۲۰۰۹/۱۲/۲۰ اعلام اسامی و همراهان اولین فراخوان با این حال گرایش اولیه به جز حضور عناصر فرصت طلب و سود جو به سمت زندانیان سیاسی و خانواده‌ها سنگینی می‌کرد.

مسلمانان خیلی از افراد در این مرحله با خود کلنجر می‌رفتند که همراهان ما در این طرح کیانند و ما تا کجا مجاز به عقب‌نشینی در برابر عناصر بورژوازی که با لابی منفعت طلبان سرو کله شان پیدا شده است، داریم. هنوز مدت کوتاهی از پیدا شدن سرو کله پیام‌آخوان‌ها نگذشته بود که تعدادی از امضاکنندگان خودشان را کنار کشیدند این افراد اگر تقاضای حذف امضایشان را نکردند ولی دیگر در هیچ برخورد و نظر خواهی هم شرکت نداشتند. از اینجا به بعد هر روز که می‌گذشت نقش محوری و تعیین کننده پیام‌آخوان و شرکا (به اصطلاح وکلا) پررنگ‌تر می‌شد. و تریبونال زیر چتر

این حضرات در تدارک برگزاری دادگاهی سمبولیک و نمایشی بود تا در آن به خیر و خوشی و میمنت رژیم جمهوری اسلامی را به پای میز محاکمه به کشانند. روی ساده نمایش برخورد جمعی از زندانیان سیاسی و خانواده‌های جانفشانان بود که با خوش باوری بر این اعتقاد بودند که این دادگاه می‌تواند همچون دادگاه راسل عمل کند در حالی که درکی از شرایط و زمان و چگونگی پیشبرد دادگاه راسل وجود نداشت و مقایسه و تشبیه و تقلید از آن دادگاه نمی‌توانست مشروعیتی برای دست اندرکاران این دادگاه فراهم سازد. البته به اعتقاد نگارنده هیچ دادگاهی بدون حضور و نقش کارگران و زحمتکشان صلاحیت به محاکمه کشاندن جنایت کاران در عرصه جهانی را ندارد چرا که دادگاه‌هایی که امروز در کشورهای مختلف به ویژه در هلند (لااهه) برگزار می‌گردد، نمی‌تواند از زیر ممیزی سرمایه جهانی جان سالم به در آورد و صرفاً برای تخدیر افکار عمومی بکار می‌رود. نمونه‌های بسیاری از این دادگاه‌ها در دهه‌های اخیر برگزار گردیده که صرفاً توجیهی برای حضور نظامی سرمایه جهانی در کشورهای مورد تهاجم واقع شده بوده است و عمل کرد این دادگاه‌ها تا حدی بوده است که منافع نیروهای اشغالگر را تبلیغ نمایند. چرا که اگر قرار بر یک محاکمه عادلانه در این دادگاه‌ها بود ابتدا باید کسانی که این جنایت کاران را پرورش داده و سال‌ها از طرق مختلف (سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی) آن‌ها را حمایت کرده‌اند تا زندان‌ها و گورستان‌های کشورهایشان را از انسان‌های مبارز و انقلابی مملو سازند دوشا دوش مورد محاکمه و مجازات واقع شوند. استفاده از شهادت کسانی که دستشان به خون انسان‌های مبارز و انقلابی آغشته شده است بدون اشاره به جنایتی که مرتکب شده‌اند تنها توسط سرمایه‌داری قابل قبول است چرا که به جانی این امتیاز داده می‌شود که به جای محاکمه خودش در محاکمه دیگر جنایتکاران مشارکت نماید و از او نه به عنوان مطلع (که اگر به عنوان مطلع

باشد باید به او توضیح داد که محاکمه و مجازات تیر خلاص زن و جنایت کار در جای خود محفوظ ولی امروز به عنوان مطلع از تو استفاده می‌شود) بلکه به عنوان شاکی استفاده می‌گردد. ولی ما شاهد و ناظر حضور یک تیر خلاص زن در این نمایش بودیم. در هر صورت هر انسان آگاهی به این امر اشراف دارد که کارگزاران سرمایه نه از روی خیرخواهی، بلکه دقیقاً به خاطر حفظ منافع‌شان هزینه می‌کنند و در این راه از ریخت و پاش هم دریغ نمی‌کنند.

کمک گرفتن از بورژوازی خوب است یا بد است را نباید از پیام اخوان‌ها پرسید. این تفکر غلطی است که از پیام اخوان و پیام اخوان‌ها بخواهیم شفاف و روشن در رابطه با دریافت کمک مالی از امپریالیست‌ها توضیح دهند. پیام اخوان و شرکا بر این اصل باور و اعتقاد دارند که تنها با کمک گرفتن از کنگره آمریکا و بنیادهای مختلف سرمایه‌داری می‌توانند به خواسته خود برسند. او و امثال او نباید جوابگوی عملی باشند که با تمام وجود بر آن باور دارند این جریان‌های سیاسی، سازمان‌ها و تشکل‌های چپ و انقلابی و زندانیان سیاسی هستند که باید صراحتاً مواضع خود را مشخص کنند که: آیا صلاح و مجاز می‌باشد که از وزارت امور خارجه، کنگره و... دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی کمک مالی گرفت یا نه؟

تا ما تکلیف خود را با این مسئله روشن نسازیم همواره گرفتار این بحث‌ها خواهیم بود. جواب این سؤال مرز بین وابستگی به سرمایه جهانی و استقلال نیروهای انقلابی را مشخص خواهد ساخت. این جماعت شاید در هیاهو جنجال‌های خود بتوانند استفاده از امکاناتی که در پی مبارزات چند دهه کارگران و زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری را مطرح سازند ولی هیچگاه نمی‌توانند دریافت کمک مستقیم از بورژوازی را لاپوشانی نمایند.

امروز هیچک از نیروهای انقلابی و مبارز از امثال اخوان‌ها سؤال نخواهد کرد که چگونه این بودجه را تهیه کرده‌ای؟ یا کلاً از کجا بودجه می‌گیری؟ بلکه از زندانیان سیاسی و انسان‌های آزاده این سؤال خواهد شد چگونه زیر یوغ بورژوازی رفته و علیه نیروهای مستقل و انقلابی موضع‌گیری می‌کنید؟ چه کسی به سرمایه‌ جهانی و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی خدمت می‌کند؟ کسانی که نفس کشیدنشان هم زیر نظر نیروهای امنیتی است یا کسانی که هم پیاله سرمایه‌داری شده‌اند؟ براستی دوستان مردم کیانند؟

ما شقایق‌های باران خورده ایم
سیلی نا حق فراوان خورده ایم
ساقه احساسمان خشکیده است
زخم‌ها از باد و طوفان خورده ایم

در رابطه با عملکرد پلیسی و غیر اخلافانه یکی از سخنگویان ایران تریبونال

در ابتدا لازم می‌دانم در رابطه با نوشته ایرج مصداقی در خصوص شخصی که نام رفیق جانفشانمان (جهانبخش سرخوش) را بر خود نهاده است توضیحی دهم چرا که ایرج مصداقی از من به عنوان مطلع نام برده است.

در رابطه با حادثه شب یلدا در سالن دو زندان گوهر دشت باید خاطر نشان کنم به جر من که از انفرادی به سالن یک گوهر دشت منتقل شدم هیچ یک از عزیزانی که همراه من به انفرادی برده شدند به این بند منتقل نشدند و همه آن‌ها به سالن دو برگردانده شدند علت انتقال من هم به سالن یک تحریم غذا و فروشگاه و عدم انتخاب مسئول جدید بند برای سالن دو بود. گواه این مسئله رفقائی در دسترسی هستند که در سالن دو بودند و رفقائی از سالن یک گوهر دشت که امروز در کشورهای آلمان، سوئد، امریکا و... زندگی می‌کنند

و به عمرشان خودشان هیچ‌کدام از بچه‌های مجاهدی که به خاطر شب یلدا به انفرادی برده شده بودند را در سالن یک گوهر دشت ندیده‌اند و نمی‌شناسند.

در رابطه با کسانی که به عنوان هوادارهای پرویز یعقوبی در حسینیه زندگی می‌کردند باید خاطر نشان کنم که این موضوع کاملاً "صحت داشت و زمانی که ایرج مصداقی به سالن ۲ منتقل شدند آن‌ها اتاق ۶ نفره خود را داشتند باز هم اگر توضیح بیشتری لازم باشد نام بچه‌های مجاهدی را که در رابطه با حل این مسئله با من همکاری کردند را برای عزیزانی که در این خصوص سؤال دارند نوشته و ارسال خواهم کرد و از جمله کسی را نام می‌برم که آقای مصداقی ظاهراً "به خاطر ارادت ویژه‌اش به برادر او نمی‌تواند او را انکار کند و بگوید او هم در آن سالن نبوده است.

در رابطه با مهرزاد دشتبانی من از ۲۰ مرداد ۶۲ در بند یک واحد یک بودم و مهرزاد دشتبانی به عنوان یکی از زندانیان مقاوم در این بند بود و خرداد ماه ۶۵ با همدیگر به سالن دو زندان گوهر دشت منتقل شدیم و تا زمانی که من آنجا بودم ایشان هم آنجا بود و هیچ‌گاه و در هیچ مقطعی مهرزاد دشتبانی در بند یک واحد سه قزل حصار نبوده و هر اظهار نظری در این خصوص کذب محض است و برای من جالب تر از اظهارات آقای مصداقی سکوت کسانی است که در تریبونال مشارکت فعال داشته و مهرزاد دشتبانی را به خوبی و از نزدیک می‌شناسند.

در رابطه با این مسئله خیلی‌ها به ایرج مصداقی خرده گرفته‌اند و از او انتقاد کرده‌اند و کار او را نسنجیده و خام جلوه داده‌اند. اما من اعتقاد دارم ایرج مصداقی درست عمل کرده است. ایرج مصداقی در چارچوب اعتقادات خودش حرکت کرده و از منافع طبقاتی خودش دفاع نموده است. حتی در رابطه با علنی نمودن اسامی مبارزین قدیمی و یا نیروهای انقلابی و زندانیان

سیاسی سابق هم این امر صادق است، چرا که بر مبنای تحلیل طبقاتی او نیروهای چپ و انقلابی و رادیکال به عنوان دشمنان بالقوه هستند که اگر امروز توسط پلیس کشورهای امپریالیستی و یا نیروهای امنیتی رژیم سرمایه-داری جمهوری اسلامی تحت فشار قرار گیرند، بهتر است تا در شرایط آلترناتیوسازی امپریالیستی برای جایگزینی رژیم ایران این آلترناتیو مجبور شود راساً در این خصوص (شناسائی و سرکوب) وارد عمل شود. این کار عملی عجیب و تازه و غیر عادی نیست و مسبوق به سابقه است، هم ما در زندان با این طرزتفکر روبرو بودیم و هم رفقای ما در خارج از کشور پیه این شیوه برخوردها به تنش‌ها خورده است. ایرج مصداقی‌ها (هواداران مجاهدین) فروردین ماه ۱۳۶۵ در پاریس ضمن حمله و ضرب و شتم نیروهای انقلابی اقدام به چاپ عکس و مشخصات آن‌ها نمودند (سند زیر) **

انتقاد من به ایرج مصداقی و امثال ایرج مصداقی نیست، چرا که او دارد کار خودش را انجام می‌دهد. شاید برای خیلی از افراد شخص ایرج مصداقی تنها به عنوان یک زندانی سیاسی مطرح باشد و شاید کسی برایش مهم نباشد که مصداقی مدافع منافع کدام طبقه است شاید پلو هیئت بورژوازی چربتر باشد. ایرج مصداقی با اینکه مدعی مجاهد نبودن خود است ولی در مصاحبه با بی بی سی و دیگر رسانه‌ها نمی‌تواند دیدگاه و گرایش و تعصب شدید خود را پنهان نماید. کار تا جائی بالا می‌گیرد که در دفاع از مجاهدین اسامی افرادی را می‌برد و گرامی دهد که بروید و آن‌ها را بگیرید (چرا کسی به آن‌ها کاری ندارد؟ نقل به مضمون از مصاحبه او) که شاید دهه‌ها باشد که دست از مبارزه شسته‌اند. البته این عذر بدتر از گناه مصداقی را دیگران هم دامن می‌زنند و با بیان این که شما علنی کار هستید، پس ایرج مصداقی حق دارد هر ناگفته‌ای از زندانیان سیاسی مبارز و مقاوم را علنی کند و با زیر سؤال بردن گفتگوهای زندان عملاً "دفاع شرمگینانه‌ای از مصداقی نموده‌اند. من توهمی

نسبت به ایرج مصداقی ندارم. ایرج مصداقی یک فرد کاملاً مذهبی است و هیچگاه ادعا نکرده است که مدافع حقوق کارگران و زحمتکشان و خواهان برقراری سوسیالیسم است. ایرج مصداقی پایگاه طبقاتی و منافع شخصی و طبقاتی خود را خوب می‌شناسد و به درستی از آن دفاع می‌کند. او حتی رسماً ضمن رد مبارزه ضدامپریالیستی نیروهای سیاسی در بعد از قیام ۵۷ رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را ضد امپریالیست و ضد غرب می‌داند «من تلاش‌های مجاهدین، فدائیان، حزب توده، پیکار، اتحادیه کمونیستها، راه کارگر، رنجبران و دیگر گروه‌های سیاسی و روشنفکران ایرانی برای دامن زدن به «مبارزه ضد امپریالیستی» پس از انقلاب و بویژه در سالهای ۵۸ تا ۶۰ را خدمت به رژیم و ارتجاع دانسته و آن را موجب بسته شدن فضا بر علیه نیروهای انقلابی و مترقی میدانم. چرا که رژیم خود از موضع عقب ماندگی و ارتجاع به اندازه کافی «ضد امپریالیست» و «ضد غربی» است»

پس او نباید جوابگوی عمل کرد خود باشد ولی کسانی که خود را کمونیست و سوسیالیست می‌دانند باید جوابگوی سینه زدن خود در رکاب مصداقی‌ها، اخوان‌ها، کاپیتورن‌ها، سر جفری نایس و... باشند. همان‌طور که قبلاً هم در مطلبی تحت عنوان «هر دم از این باغ بری می‌رسد» (ن. ک. صفحه ۱۹۴) با مصداقی و عمل کردش قبلاً هم برخورد داشته‌ام (نیازی نمی‌بینم این عنصر خود شیفته را بیش از این مطرح سازم) و روشن ساخته‌ام برای تخریب دیگران از هر ابزاری استفاده می‌کند و مطمئناً توجیه شرعی و فتوای آن را هم در چنته دارد. درست به مانند کسی که با ادعاهای فراوان تلاش دارد با آسمان ریسمان بافتن خواسته و یا ناخواسته گفتگوها را با عیار بورژوازی بسنجد. خطابه نویس علیه گفتگوهای زندان ابتدا که مدعی شده است مخالفت گفتگوها برای این است که خودشان نتوانسته‌اند این جایگاه را به دست آورند و اگر مخالفتی با تریبونال دارند تنها از این بابت است. جالب

است اگر به قسمتی که در رابطه با علنی کاری رفقای ما می‌شود، خرده گرفته می‌شود چرا با اسامی مختلف در عرصه مبارزه حضور دارید. بدون این که در نظر بگیرد اگر رفقای ما دنبال این جایگاه‌ها می‌گشتند مطمئناً با پوستره‌های رنگی و نام واقعی خود عمل می‌کردند و از تریبون‌های بورژوازی برای تبلیغ خود استفاده می‌کردند. به این افراد باید گفت چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

در خاتمه بار دیگر بر این نکته تاکید می‌کنم در شرایط کنونی که رژیم سرمایه‌داری ایران در سراسی بی‌اضمحلال قرار گرفته است، سرمایه‌داری جهانی درصدد جایگزین‌سازی مناسبی برای خود است که با شورش گرسنگان و به پا خواستن کارگران و زحمتکشان عنان اختیار را از دست ندهد. سرمایه‌داری جهانی بر این باور است که هیچ رژیم مذهبی دیگری را توده‌های به جان آمده ایرانی تحمل نخواهند کرد و نظام پادشاهی هم چنان در زباله‌دانی تاریخ مدفون گردیده که محلی از اعراب نیست. از این رو با فراخوان نانوشته‌ای اعلام شده تا سینه چاکان دمکراسی از مجموعه مخالفین رنگارنگ جمهوری اسلامی جبهه واحدی تشکیل دهند. از این رو از چپ خواننده‌های دیروز تا جناح مغلوب حاکمیت در تکاپوی ارائه زیباترین آلترناتیو برای سرمایه جهانی هستند. و کسانی که بخیه بر آب می‌زنند در تلاش هستند به نحوی گفتگوهای زندان را همسو با این جماعت نشان دهند.

محمود خلیلی

دسامبر ۲۰۱۲

سرنگون باد کلیت رژیم سرمایه داری ایران
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم و کمونیسم

*** ضمیمه ۱: متن حکم مقدماتی انتشار یافته در دومین جلسه ایران تریبونال:**

۱) جمهوری اسلامی ایران به عنوان مرجع اولیه که بیشترین مسئولیت را به عهده دارد به این جنایات رسیدگی کرده و مرتکبین متهم شده را به دست عدالت بسپارد.

۲) همان طور که گزارشگر ویژه سازمان ملل توصیه کرده است، شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد کمیسیون تحقیق برای رسیدگی به این جنایات تشکیل دهد.

۳) سازمان همکاری اسلامی به کمیسیون مستقل دائمی حقوق بشر خود ماموریت دهد که این موارد نقض حقوق بشر را به عنوان "اولویت حقوق بشری" به رسیمت شناخته و "بررسی و مطالعه کند.

۴) کشورها به طور انفرادی به تعهدات خود در قبال حقوق بین الملل عمل کنند، از جمله با اعمال صلاحیت حقوقی بین المللی برای مرتکبین جرائم به طور فردی و مسئول شمردن آن ها برای ارتکاب جنایت علیه بشریت.

۵) جامعه مدنی از یافته های این دیوان به طور کامل حمایت و به ثمر رسیدن آن ها را پی گیری کند."

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=214&cHash=2cb01ad6bb14d5f101793d76111d4dd3](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=214&cHash=2cb01ad6bb14d5f101793d76111d4dd3)

ضمیمه ۲ برشی از اسناد منتشره در باب درگیری های مجاهدین و لو دادن اسامی فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در سال ۱۳۶۵ در فرانسه:

بنابراین از هرجهت که استدلال‌ها و حرکات و رفتار "سازمان مجاهدین" را مورد بررسی قرار می‌دهیم، به یک منطق معین راد آن می‌یابیم، و آن هم منطق منافع طبقاتی بورژوازی است. گسسته مطلب هم‌همینجاست. شالوده مادی اتخاذ سیاست‌های اخیر "سازمان مجاهدین" نیز از همینجاست. و از این طریق است که امروز براحتی می‌توان به‌عنوان نافرجامی حمله نظامی به مرکز فرستنده رادیویی "صدای فدائی"؛ سیاست جاسوسی این "سازمان" را مورد بازرسی قرار داد. اما رشد آگاهی‌های سیاسی آنها را در کوجه بن بست "اورسوراواز" گیرانداخته امپریالیسم جهانی را نگران و دردد ساخته است. باس و ناامیدی از بندبندگفته‌ها و اعمال "سازمان مجاهدین" موج می‌زند. اپوزسیون بورژوازی مستقر را "اورسوراواز" در اوج فضاخت و آینده نمود. رابگلی از دست داده و ریشنه سرگ نارویبود آن راد رنطفه فراگرفته و از حال تعادل خارج کرده است. آینده از آن طبقه کارگران و آلترناتیویسرو لتری است.



به بخشی از اعمال جاسوسی مجاهدین که تصاویر تعدادی از رفقای ما را در نشریات خود به چاپ رسانده‌اند، خوب بنگرید و قضاوت کنید!





N° 203

Revue hebdomadaire de l'Union des Associations des Etudiants Musulmans barbares à l'Etranger (Sympathisantes des MODJAHEDINES du Peuple d'Iran)

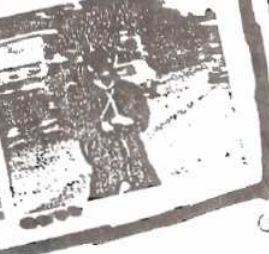


«Moudjahidines» en manifestation en faveur des sympathisants de la «Moudjahidines», il dirige les événements

mais dans cette ville, l'atmosphère est toujours très tendue. Les habitants de la grande majorité de la population ont peur. Ils se méfient de tout le monde. Les noms de «Moudjahidines», «Fardis» et «Kahraman» sont partout. L'organisation des «Moudjahidines» est très active. Ils ont pris le contrôle de la ville. Ils ont pris le contrôle de la ville. Ils ont pris le contrôle de la ville.



Il est évident que l'organisation des «Moudjahidines» est très active. Ils ont pris le contrôle de la ville. Ils ont pris le contrôle de la ville. Ils ont pris le contrôle de la ville.



تجدید فکری
و
انقلاب
و
مجاهدین
و
فرزندان

مجاهدین
فرزندان
ایران

در حاشیه گزیده‌هایی از نازاهای سازمان مجاهدین و پاسخ‌ها

در شرایطی که مواضع بقایای این باند ورنگسته علیه مجاهدین و انقلاب نوین سردم "ایران طبایق النسل بالنسل با ضد مردمی‌ترین مواضع رژیم خون‌آشام خمینی همسو و یکسان شده است، و درحالی‌که مزدوران باند تبهکار اقلیت نقشه بدست

به ماجراجویی در اطراف اقامتگاه رهبری مقاومت و انقلاب نوین ایران می‌پردازند؛ بیشتر معلوم می‌شود که "آیشخور اصلی موضعگیری‌های ضدانقلابی اقلیت" تا کجا "مشکوک" بوده و از کجا سرچشمه می‌گرفته و حالا به کجا راه برده است.



از شماره ۲۸۵ تا ۲۸۷

مانس اشپیرر روانشناس آلمانی می‌نویسد:

"... ترس تهاجمی" معترف به وجود خودش نیست و به صورت ترس هم جلوه نمی‌کند، ظهور آن به شکل ترس هیجانی است، در وجود چنین شخصی، عنصر ترس فوراً به شکل نوعی تهاجم ظهور می‌کند، تهاجمی که حد و مرز نمی‌شناسد و هیچ مانعی جلودارش نیست. پس برای رهایی از شر چنین ترسی، باید برای نابودی هر آنچه ترس‌آفرین است، کمر همت بر بست. اما این شخص جیون را هر چیزی می‌تواند به ترس‌اندازد. در نتیجه، هدف ناآگاهانه این ترسوی مهاجم و پرخاشجو، همانا گل قدرت متعال و هم‌تراز خداوندگار است. او آماده است هر عاملی را که ارزش ذاتی او را زیر سؤال ببرد و یا حتی در احساس او نسبت به ارج و قرب خودش به وجود آورد، متزلزل کند، نیست و نابود کند و یا برای همیشه به صورت دست‌نشانده و اجیر خود در آورد.

مجاهدین که هر تراکمی را که توسط رفقای ما یخش می‌شود "ضربه‌ای" بر خود می‌پندارند و در یکی دو هفته اخیر بیش از پیش هراس خود را از افشاگریهای ما نشان داده‌اند، اینک که پایه‌های کاختشان در "اور - سور - اواز" متزلزل گشته است بار دیگر به دنبال "آیشخور اصلی موضعگیری‌های ضد انقلابی اقلیت" می‌گردند، سازمان را با رژیم جمهوری اسلامی همسو و همسان می‌بینند و ...

اینان که زمانی توانستند عنصری خائن را "برای همیشه دست

نشانده و اجبر "خویش سازند ، با شرکت در توطئه ؛ بهمین ۶۴ تلاش کردند سازمان را " نیست و نایود " سازند ولی آیا واقعا گمان می کنند با دادن اطلاعات پلیسی (اسامی اعضا و هواداران سازمان) به رژیم خواهند توانست سازمان را در مبارزه اش "منزلزل" کنند؟ زهی خیال باطل!

ولی عجیب اینجاست که ایشان که شعار " خدا ، شاه ، میهن " رژیم گذشته را توسط شعار " ایران - رجوی ، رجوی - ایران " جایگزین ساخته و بدین ترتیب خدا و شاه را همزمان در وجود رجوی متعالی می بینند ، اینک با دیدن يك " اقلیتی نقشه " بدست دچار ترس شده ، به هیجان آمده و به ما نسبت " ماحراجوسی " می دهند.

(بخوانید: و با هر مامور سپاه ضد خلقی خمینی، "براحی" بتواند در اطراف اقامتگاه رهبری انقلاب نوین مردم ایران به اجرای وظایف نیروی خود بپردازد و آنچه‌انکه مزدوران اقلیتی نوشته‌اند "از فواز تبه‌ی کم‌ارتقایی در کنار گنبد بلند یک کلیسا... کاخ رجوی" را "براحی" ببیند و شناسایی کند...

لا بد این مزدوران تبهکار آمده‌اند تا به چهره‌ی تروریست‌های رژیم خمینی که موضوع مراقبت و به قول جنایتکاران اقلیتی "وحشت" مجاهدین بوده و به شمای از تمهیدات گسترده‌شان برای شناسایی "اورسورآوز" اشاره کردیم، رنگ و روغن "پرولتری" و "کمونیستی" بزنند. تا دیگر "هر عابری که ایرانی بنظر آید"

اولا: بنا بر معتقدات مجاهدین خلق کسی جز خدا نمی - توانسته است این " تپه کم ارتفاع " را طوری قرار دهد که از فراز آن بتوان " کاخ رجوی " را به راحتی دید . با منطق و استدلال به شیوه مجاهدین چاره‌ای نداریم جز قبول این مطلب که خدا نیز همکار و مزدور خمینی است و دست اندر کار " تمهیدات گسترده‌ای " بر علیه " پیشوا " .

دوما: معیار " مامور سپاه ضد خلقی خمینی بودن " ایرانیان فاصله دور یا نزدیکی آنها با " کاخ رجوی " است . از این قرار هر چه يك ایرانی به اور - سور - اواز نزدیک تر باشد شهادت بیشتری به " مامور سپاه ضد خلقی خمینی " خواهد داشت . پس آن ایرانیانی که در اور - سور - اواز زندگی می کنند " مامور " که هستند ؟

بستن چمدانها ضهور بوده و هر باره شرمکپانه با مطرح کردن تاریخ دیکری، پیشگویی قبلی را فاستمالی می نمایند. این بار فرصت مناسبی یافتند تا راست کوی "پینوا" را به "صریح ترین وجه" "امضا" نمایند.

کما اینکه بر اساس شواهد و نمونه های متعدد در سفارتخانه های رژیم خمینی در خارج کشور کسی کاری به کار افراد باند اقلیت ندارد و مزدوران خمینی با ابواز رقابت از مبارزه ی باند مزبور با مجاهدین - که زحمت سفارت را کم می کند - به آنان امتیاز و دستخوش نیز می دهند.



آیا با چنین ادعاهای احمقانه ای هنوز هم کسی با نیت می شود که مجاهدین را جدی بگیرد؟ به راستی که به گفته لیتس بعضی خائنین به خلق "حتی قضایای دینی هندی" را نیز نفی می کنند.

راستی چه کسی "زحمت سفارت را کم می کند"؟ آنکه آن را اشغال می کند تا بر علیه رژیم جمهوری اسلامی اعتراض کند و و یا آنکه نام اشغال کنندگان را گنبا و شفاها به فارت رژیم تحویل می دهد؟





ویژه
اشغال سفارت رژیم جمهوری اسلامی در
لااهه - هلند



54

آکسون سراسری هواداران سازمان جریدهای فدایی خلق ایران در خارج از کشور
 در اعتراض به فتنه و تخریب روستاهای کردستان (۲۷ سپتامبر ۸۴)

... با توجه به عدم شناخت مردم فرانسه از گذشته این گروه و عملکردهای آن، این افراد سه تن از هواداران سیفخا/ قصد داشتند همانطور که خمینی می خواهد بر حقانیت مقاومت خلق ایران و رهبری آن ضربه وارد کنند. کلبه شواهد در آل بر آن است که این افراد به دنبال طرح از پیش ساخته شده ای تصمیم داشتند که به اعمال آوانتوریستی دست زده و آرامش شهر اور - سور - اواز را بهم زنند. (ترجمه شده از " ایسران لیسراسیون " شماره ۲۰۳ مورخ ۷ آوریل ۸۶)

مجاهدین که هر ایرانی را که به " اور - سور - اواز " نزدیک می شود یک مأمور خمینی می بندارند. اینک پخش تراکت در این محل را نیز یک عمل آوانتوریستی می دانند و البته به حق! زیرا که رفقای اکیپ تبلیغاتی ما نه فقط مستهجن ترین الفاظ (محتوای کلاسهای آموزش سیاسی مجاهدین) را تحمل کردند، نه فقط مورد ضرب و شتم " مجاهدین " این " تنها آلترناتیو د مکرانیک " قرار گرفتند بلکه خطرات ناشی از چاپ عکس و مشخصات خود در نشریات مجاهدین (بخوان سازمان امنیت و اطلاعات در خدمت رژیم جمهوری اسلامی - " مقر مرکزی ") و نیز قرائت اسامی خود را از رادیو مجاهد نیز تقبل کردند، که عواقب آن بر همگان روشن است.

مجاهدین که با " پرواز قهرمانانه برادر مسعود رجوی " پیشوای خود را در جای گرم و نرمی قرار دادند، اینک که توسط خلقهای ایران رانده گشته اند و اربابان میرالیست شان نیز ظاهرا دارند " بد قولی " می کنند. چنان به هراس افتاده اند که هر تراکتی از جانب رفقای ما را به مثابه ضربتی بر خویش احساس می کنند و البته به حق!

خوب به کلیشه‌ی زیر و ترجمه‌ی آن که همان اطلاعاتی ردیلت‌پیشگان اقلیتی است که ضمن ماحراجوبی و عربده‌کشی در حوالی اقامتگاه برادر مجاهد مسعود رنجوی توزیع می‌کردند، نگاه کنید و در دعاوی آن تأمل نمائید تا "بیان توطئه، قتل و جاسوسی مجاهدین" روشن گردد. سفالگان اقلیتی به سرکردگی کثافات ضدانقلابی از قنبل [] و آ [] هنوز هم عدسی هستند که مجاهدین در کشتار داخلی آنها دست داشته، اسامی آنها را منتشر نموده، سه بناهنده‌ی سیاسی را مورد حمله قرار داده و پنج تن را هم مجروح کرده‌اند!!! این است مفهوم ورشکستگی ایدئولوژیکی و غرقه شدن در لجنزار ننگ و دروغ بی‌بایان.

هنوز هم مدعی هستند که ۵۰۰ اسامی آنها را منتشر نموده‌اند!

جواب از زبان خودشان

اسامی عده‌ای از شهکاران ضدانقلابی که از دو هفته پیش تاکنون در تشکلات خیانت‌بار فوق، شرکت داشته‌اند (و البته ممکن است بعضاً اسامی واقعی نباشد) بشرح زیر است:

[] (موسوم به [] شرکه)

[] (موسوم به [] تئوریک)

حرف اسامی از ماست

از: علی دروازه غاری

مقدمه

این روزها جان کلام به درشت گویی و تهمت پراکنی تبدیل شده است. آنان که دیروز خودی بودند به "چپ نماهای خارج نشین" (۱) یا "حسود، ناتوان و از تحولات عقب مانده" (نقل به معنی)، "خشمگین" و یا حتا "تنه‌کار" (۲) خوانده می شوند. گهگاه به خود می‌گویم چه عامل یا عواملی باعث می‌شوند که ما به جای "دوست داشتن"، "نفرت" و "کینه" را به دل می‌گیریم و پرخاشگری را شیوه خود؟ چگونه هست که ما باید اول چگونگی "رفتار" یا "تعلقات سیاسی" خانم "فرخنده آشنا" را بدانیم و ایشان باید اول بگویند که هستند تا ما بعداً بتوانیم بگوییم که ایشان چه می‌گویند و آیا حتا محق در شنیدن آن هم هستیم یا نه؟ آیا حتا "رادیو ندا" حق پخش کردن آن را دارد یا نه؟ (۳) معلوم نیست از چه زمانی دموکراسی و آزادی بیان "شناسنامه" و "تعلقات سازمانی" می‌طلبد؟ آیا اگر خانم "فرخنده آشنا" طرفدار یک جریان سیاسی دیگری بود نظرشان مقبول(تر) می‌نمود؟ این شیوه رایج متاسفانه از دهان کسانی بر می‌آید که نه تنها خود را سیاسی، منصف، خواهان بر چیدن طناب دار، قضاوت به شیوه عادلانه بلکه برابری طلب هم می‌نامند. این گونه اندیشیدن متاسفانه از جانب کسانی چون ایرج مصداقی، لیلا قلعه بانی و بهرام رحمانی برمیآید (آنانی که عزیزان بسیاری را یا بر طناب دار دیده یا به خاطر اندیشیدن و بیان عقیده در زندان‌های رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی از دست داده‌اند).

قبل از هر چه باید عرض کنم که من برای اشخاصی که در این کارزار هستند و یا حداقل فعالیت می‌کنند کاملاً شناخته شده هستم. این را از آن جهت می‌گویم که یکی از اولین کسانی بودم که زیر اولین اعلامیه منتشره از طرف این جریان را امضا کردم (۴). چهره من برای کسانی که ادعاهای فوق را کرده‌اند از جمله "لیلا قلعه بانی"، ایرج مصداقی" و "بهرام رحمانی" هم کاملاً شناخته شده می‌باشد. الزامی هم ندارد که من مدعی شوم که نه عضو "سازمان راه کارگر" بوده یا طرفدار آن هستم. چرا که به گمان من انسان‌ها می‌توانند در زمینه یا زمینه‌هایی نظرات مشترکی داشته باشند و این خود الزاماً به معنای تعلقات سیاسی نخواهد بود. همان طور که نشست نیروهای چپ در "کلن - آلمان" که نیروهای سیاسی متفاوت زیادی حول مسایل مشترک به گرد هم آمدند. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

یاد گرفته‌ام که اگر کسی یا جریانی با نظر من موافق نبود را هم "آنور جویی" (تو بخوان رژیم یا ساواکی) نخوانم. به گمان من خیلی از دوستان، رفقا و سازمان‌های سیاسی هستند که نظرات مخالفی نسبت به یک قضیه دارند اما با توجه به سیاست‌های تاکتیکی و مقطعی در برهه‌ای از زمان با هم مخالف بوده و شاید راه متفاوتی را هم در پیش بگیرند اما هیچگاه تن به خواری یا زبونی ندهند و شریک جرم جنایت کاران رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری جهانی نشوند (تاریخ مثال‌های زیادی در این مورد دارد).

به گمان من این "شیوه تفکر" (همه دگر اندیشان را آنور جویی خواندن) در ما ایرانی‌ها زمینه‌ای تاریخی، فرهنگی و سیاسی دارد. زمینه تاریخی تفکری که اعتقاد بر آن دارد که همه مردم دنیا به جهنم می‌روند الا "شیعیان اثنا عشر". اگرچه "عمر" (با حمله به ایران) باعث مسلمان شدن ایرانیان شد، نه تنها به جهنم می‌رود بلکه وظیفه "مسلمانان شیعه اثنا عشر" هست که هر ساله در

چهارشنبه سوری مترسکی آتش زده و پایکوبان آواز "عمر عمرو سگ پدر" را سر بدهند.

در تاریخ سیاسی چپ ایران این شیوه تفکر توسط "حزب توده" (و بعدها "سازمان فداییان اکثریت") مورد استفاده شدیدی قرار گرفت. "حزب توده" به هر جریان (یا حتا شخصی) که مخالف نظرش پدید می آمد "انگ" می زد. این انگ زدن ها نه تنها معیاری "منطقی" و "علمی" نداشتند بلکه گهگاه حرمت انسانی انسان ها را هم خدشه دار می کردند. انسان های صادق، "آمریکایی"، "سیایی"، "مائوئیست چینی" نامیده می شدند و سر آخر اگر چیز دیگری یافت نمی شد و یا به آن ها نمی چسبید، "ترپچه های پوک" نصیبتان می شد.

این روزها بهترین مثال برخوردهای "نارقیانه" از طرف کسانی هست که خود را "سخن گوی" "ایران تریبونال" خطاب می کنند. آن ها توپ خود را متوجه جریانی به نام "هیات اجرایی راه کارگر" به نام "انتقام جویی از کمیته مرکزی" (۲) پرتاب می کنند و علنا هر کسی را که مخالف برگزاری این برنامه می باشد با چوبی که برای "محمدرضا شالگونی" ساخته اند می کوبند. اینان اصلاً کاری به این ندارند که "وزیر فتحی"، "همایون ایوانی"، "وحید صمدی" یا بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی دیگر چه می گویند: "الا و بلا مرغشان یک پا دارد و همه مخالفینشان به جهنم راه می برند".

اینان هم مثل آن ها که حکم می کنند و دلیل علمی می آورند که اول باید با پای چپ به داخل مستراح رفت و در حین بیرون آمدن از مستراح اول باید پای راست را بیرون گذاشت (و گرنه تخلیه کردن مدفوع مکروه خواهد بود) روا می دارند که آن ها را که مخالف نظرات خود می بینند را "گروه اندک چپ نما" (۱) بنامند. (این حضرات مسلمان اراجیف خود را در سایت "ماهنامه اطلاع رسانی، آموزشی و پژوهشی" چنین بیان می کنند: مستحب است هنگام ورود به دستشویی (مستراح)، ابتدا پای چپ و سپس پای راست را درون

دستشویی گذاشت و هنگام خروج برعکس عمل کرد. برای حکم مذکور می‌توان دو دلیل علمی ذکر کرد: اولاً: سنگین‌تر بودن سمت راست بدن نسبت به سمت چپ به دلیل قرار گرفتن کبد در سمت راست به وزن یک و نیم کیلو گرم و ثانیاً: وجود قلب در سمت چپ بدن که در صورت ایجاد هرگونه اختلال در کار قلب (مانند سکتۀ قلبی) سمت راست بدن به ویژه پای راست زودتر متأثر می‌شود. بنابراین اگر هنگام ورود به مستراح پای چپ جلو قرار گیرد، در صورت وقوع هر گونه اختلال ناگهانی در کار قلب یا مغز که منجر به بیهوشی و افتادن فرد شود، فرد به بیرون از مستراح به سمت راست می‌افتد. هنگام خروج نیز برعکس حالت فوق، شخص به بیرون از مستراح خواهد افتاد) (<http://magazine.mobaleghan.com/>)

اما معلوم نیست که آنچه که این جماعت سخنگو از آن به نام "اندک چپ نماها" نام می‌برند چگونه با آن "عظیم چپی‌های واقعی"، بغل هم می‌نشینند و دم از اتحاد می‌زنند (نشست "اتحاد چپ" در کلن - آلمان). چطور هست که همه آن‌ها که مخالف "تریونال" هستند توسط این "سخنگویان" با چماق ضد "محمد شالگونی" تکفیر شوند اما خود "کمیته مرکزی راه کارگر" که باید طرف دعوا به حساب بیاید نه تنها به این معضل نمی‌پردازد بلکه خود در کلن آلمان داد همیاری و اتحاد با اینان می‌زند؟

آشنایی

در سال‌های نه چندان دوری از نزدیک "بابک عماد" را در سوئد ملاقات کردم. اشتیاق زیادی به همکاری در رابطه با افشای جنایات رژیم و کشتار زندانیان نشان داد و در خواست کرد که در مسایل زندان با آن‌ها همکاری کنم. خوشحال شدم و از آنجا که بنا بر دلایلی انسانی و زندانی شدن خودم در سال شصت خواستار افشای جنایات و کشتار رژیم جمهوری اسلامی

بودم، و علاوه بر آن، از آنجا که تصمیم به ترجمه خاطرات زندان را هم گرفته بودم از همکاری با آن‌هایی که در این امر کوشا بودند نیز دریغ نورزیدم (من بعد از واقعه کردستان در سال ۱۳۶۴ خود را هیچگاه محدود به یک سازمان سیاسی یا یک جریان خاصی ندیدم و نمی بینم). به همین جهت در پخش یا کمک به کسانی که در رابطه با زندان و جنایات های رژیم و در به زنجیر کردن مخالفین خواهان آشکار شدن چنین جنایتی هستند سعی در همکاری، همگامی بوده و تا کنون نیز هستم. از این جهت با "کانون خاوران" هم در رابطه قرار گرفتم. "بابک یزدی" صمیمانه در ترجمه خاطرات زندان مرا تشویق نمود و اولین ترجمه خاطرات زندان به انگلیسی در سایت "خاوران" منتشر شد. روابط من با "بابک عماد" گهگاه تلفنی برقرار بود.

سال‌ها بعد، یعنی در سال ۲۰۰۵ با رفقای "گفتگو های زندان" آشنا شدم. در سمینارهای "گفتگو های زندان" در سال‌های ۲۰۰۷ و بعد همکاری کردم. به اصرار من "ایرج مصداقی" به سمینار دوم که در "کلن آلمان" بود آمد.

به هر جهت و دلایل فوق از همان ابتدای برقراری "تریبونال" هم به پیشنهاد بابک، زیر اولین اعلامیه را امضا کردم. از این که جنایات رژیم به زیر خاک سپرده نشوند و در تاریخ ثبت شوند خوشحال بودم. در آنجا به سمبولیک بودن دادگاه و شباهت آن به دادگاه راسل اشاره شده بود. چگونگی برنامه (نمیدانم آیا کسی می دانست یا نه؟) اما برای من مشخص نبود. همانند خیلی-ها دادگاهی کردن رژیم و افشای آنچه که برنسل ما گذشت، خواسته هر انسان و زندانی سیاسی سابق هست. من هم علیرغم آن که درک درستی از شیوه برنامه نداشتیم اما با اصل افشای جنایت رژیم جمهوری اسلامی نه

مشکلی داشته ام و نه هرگز منافاتی خواهم داشت.

آنچه که به گمان من در کناره گیری من از این جریان تاثیر داشت را چنین

باور دارم:

اول آن که این جریان برخلاف متن کمیته خارج از کشور "سازمان فداییان-اقلیت" آنجا که می‌گوید: "بر همگان آشکار است که ایران تریبونال" تشکلی مستقل و دموکراتیک بوده و سازمان فداییان (اقلیت) هیچ گونه نقشی در "ایران تریبونال" ندارد" (۵)، اتفاقاً "تریبونال" تشکلی "نه مستقل" بلکه "توربته ی کاملاً متشکلی از سازمان فداییان اقلیت" می‌باشد.

به باور من "تریبونال" تشکلی است که حضور نیروهای سازمان فداییان اقلیت به روشنی در آن دیده می‌شود و این سازمان از این طریق ائتلاف خود را با سایر نیروهای صحنه گردان در تریبونال نظیر تشکل آقای پیام اخوان (مرکز اسناد حقوق بشر ایران)، بنیاد برومند، بریدگان از سازمان اصلاح‌طلبان سابق / کنونی و یاران آذر ماجدی در ح.ک.ک آشکار می‌سازد. در این مقاله بنا بر دلیل بسیار ساده، انسانی و امنیتی من قصد اسم بردن کسی را ندارم مگر آن که "ایران تریبونال" خود اسمی از آن‌ها برده باشد.

"ایران تریبونال" به طور رسمی در سایت خود اعلام می‌کند که: "سخنگویان رسمی کارزار ایران تریبونال، بیان‌کننده مواضع رسمی کارزار در چارچوب مقررات و مصوبات داخلی کارزار هستند. مسئولیت تیم سخنگویان را لایلا قلعه بانی به عهده دارد. برای سازمان دادن مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها لازم است ابتدا با وی تماس حاصل گردد." آن‌ها در ادامه اسمی را با ذکر تلفظ چنین اعلام می‌کنند: "لایلا قلعه بانی، بهروز پرتو، سحر محمدی، رویا غیائی،

احمد موسوی، ایرج مصداقی، پیوند باشکندی و اردوان زیرم". (7)

اگرچه سخنگویان این جریان بارها عوض شده‌اند و کسانی که در مراحل اولیه به آن ملحق شده بودند به کناری کشیده یا به کنار گذشته شده‌اند اما جالب‌تر آن که در حال حاضر کسانی که در نشست‌های اولیه شرکت هم نداشته‌اند به سمت سخنگو منصوب شده‌اند. چرا که "کارزار" در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۸۹ برابر با ۵ آوریل ۲۰۱۰ اسمی و شماره تلفن سخنگویان

کارزاد در کشورهای مختلف را اینچنین اعلام کرده بود (۸) با ذکر شماره تلفن‌ها :

ایمان شیرعلی، لیلا قلعه بانی، رخشنده حسین پور، اکرم بیراوند، داریوش افشار، حسن ماسالی، بهروز پرتو، بابک رحیمی، احمد موسوی، سوسن بهار، وحید ولی زاده، پیوند باشکندی، زرغام اسدی، زمان مسعودی، اردوان زیبرم و پویان دانشیان.

با احترام به تک تک این اشخاص باید بگویم که نه تنها "لیلا"، "سحر"، "رویلا" و "پیوند" در مراحل اول یا نشست اول نبودند بلکه از ۸ نفر سخنگویان کنونی ۲ نفر عضو علنی سازمان اقلیت می‌باشند (احمد موسوی و اردوان زیبرم). این که بهروز پرتو به چه جریانی تعلق دارد من نمی‌دانم اما ایرج مصداقی (هوادار سابق مجاهدین) و لیلا خود را مستقل می‌نامند.

مشکل من تعلقات سازمانی این افراد نیست بلکه کنمان تعلقات سازمانی آنهاست. وقتی که اردوان زیبرم و لادن در "ونکوور کانادا" به عنوان برگزارکننده چهلمین سالگرد سیاهکل و احمد موسوی به عنوان سخنران در سایت "سازمان فداییان اقلیت" معرفی می‌شوند چرا "توکل" شرم دارد بگوید که از "تریونال" حمایت علنی می‌کند؟

این که چرا اقلیت نه تنها در دفاع از این جریان به عنوان یک سازمان سیاسی بر نمی‌آید بلکه حتا عدم وابستگی خود به تریونال را هم به عهده "کمیته خارج از کشور" خود می‌گذارد پدیده ناآشنایی با آنها که با "توکل" و سازمانش آشنا هستند نیست. "توکل" بارها مسایلی را در جنبش مطرح کرده که هیچگاه نه تنها به اشتباهات خود اذعان نکرده بلکه هنوز با همان حربه به دیگران حمله می‌کند. عدم مسئولیت‌پذیری "توکل" و به گردن نگرفتن "تعهد و مسئولیت‌پذیری" در قبال کرده‌های خود همان گونه که در ابتدای مقاله به آن اشاره کردم، نه تنها در ما ایرانی‌ها تازگی ندارد بلکه به

دلیل نظرات به غایت راست و انحرافی "سازمان فداییان اقلیت" علی رغم پز "چیگرایانه" آن رنگین تر می شود. همانطور که بارها در جنبش چپ مشاهده شده است این شیوه (عدم مسئولیت پذیری) تنها مختص به "آقای توکل" نیست و ریشه در تاریخ و فرهنگ سیاسی ما دارد اما "آقای توکل" دست همه آن‌ها را از پشت بسته‌اند.

"آقای توکل" نه تنها هنوز مساله مبارزه مسلحانه سال ۶۴ در کردستان را به فراموشی سپرده و نه تنها یک عذر خواهی در سراسر کتاب پانصد صفحه‌ای خود نمی‌کنند بلکه در ۲۷ صفحه پیشگفتار "اسناد کمیسیون تحقیق" اعتقاد دارند "اگر شورای عالی به قصد تحصن وارد نمی‌شدند که از اول هم قصدش را داشتند این "لطمه سنگین" به وجود نمی‌آمد" (نقل به معنا-ص ۱۸).

آقای "توکل" هیچ‌گاه به ترهات خود در مورد "عدم بازگشت سرمایه‌داری به شوروی" هم در هیچ جایی اشاره‌ی نکرده‌اند. "آقای توکل" در آن سال‌ها (۱۳۶۵) به این اعتقاد داشته‌اند که "...در این که اردوگاه سوسیالیسم متحد همیشگی طبقه کارگر ایران است تردید نداشتیم..." ("بازگشت سرمایه‌داری به شوروی" بولتن مباحثات شماره ۸، اسفند ۱۳۶۵، ص ۱۲). "آقای توکل" تا آنجا پیش می‌روند که با استناد به نوشته خودشان در همان بولتن ادعا می‌کنند: "...اکنون برای همیشه زمینه‌های عینی احیاء سرمایه‌داری در شوروی به طور قطع از میان رفته است. نه اصلاحات لیبرمن و نه اصلاحات کاسیگین ... نمی‌تواند در شکل سوسیالیستی مالکیت، در مناسبات تولید سوسیالیستی و قدرت طبقه کارگر خللی ایجاد کند. بر این اساس امروز هم جامعه شوروی یک جامعه سوسیالیستی است و راه عقبگرد برای همیشه سد شده است." (همانجا صفحه ۷).

البته اگر ایشان کمی به اخبار، در طول چند دهه اخیر توجه کرده باشند، می‌بایست می‌فهمیدند که حکومت شوراها فرو پاشید و جایش یک سیستم

وحشی سرمایه‌داری که سکان امور را به دست گرفته است حکومت می‌کند! وقتی ایشان موضوع چنین آشکاری را یک بار با دید انتقادی در ملاء عام نپذیرند و مسئولیت حرف و نوشتارشان را قبول نکنند، حالا انتظار دارید این-ها مسئولیت آکسیون‌های فعلی، حقوق گرفتن اعضایشان از شهزاد نیور و خانه آزادی آمریکا را و یا همنشینی نماینده ایشان را با خائنانی همچون فرخ نگهدار در بی بی سی بپذیرند؟

این که این رشته افکار چه زمینه‌هایی دارند و چگونه وارد بازار سیاست شده‌اند خود داستان دیگری است اما غرض من از این گفتار در مسئولیت نپذیرفتن و عدم تعهد "آقای توکل" به ترهات تاریخی آن‌ها در مورد مسائل سیاسی گذشته و کنونی است.

به درستی انسان زائیده شرایط اجتماعی خود می‌باشد و به همین دلیل تحلیل ترهات "آقای توکل" بدون برخورد سیاسی به نظرات گذشته ایشان و باز گشایی نظرات کنونی آن‌ها امکان پذیر نیست. این که امروز "آقای توکل" اعلامیه‌ایی به اسم "کمیته خارج کشور" درباره تریبونال می‌دهند نیز از این بابت است. "آقای توکل" اولاً شرم دارند نظر خود را به عنوان حمایت از تریبونال صریحاً اعلام کنند. دوماً بیچاره "کمیته خارج از کشور" (که بعد از دعوایشان با بهرام ۳ نفر مسئول شدند که هیچ کدامشان هم عضو سازمان نبودند و بعدها ۲ نفرشان از جریان توکل هم جدا شدند و با هیچ گروهی هم همکاری نشدند) باید مسئولیت این اعلامیه را به عهده بگیرد (۲۱ ژوئن ۲۰۱۲).

آقای "توکل" مثل همیشه هر آن که را که با خود مخالف می‌بینند، همچون حزب توده، متحد "ارتجاع" (همانجا صفحه ۱۶) و یا "در کنار جمهوری اسلامی" (دفاع شرمگینانه ۲۱ ژوئن ۲۰۱۲) می‌خوانند. آقای "توکل" هنوز

سیاست اتهام زنی و فحاشی‌گری حزب توده را به یدک می‌کشند و هنوز بعد از ۳۰ سال یاد نگرفته‌اند که سیاست‌های خود و دیگران را به چالش بگیرند. آقای توکل هنوز نه تنها به نقد نظرات خود از سال‌های ۱۳۶۰ و جنایت ۱۳۶۴ نپرداخته‌اند بلکه هنوز خود را "دون کیشوت" جهان می‌نامند. این که این جریان چه اشتباهات، خطاها و انحرافات داشته در خور این مقاله نیست اما سیاست‌های شرکت "حسن بهزاد" (باز هم نه خود توکل اما بیچاره کمیته خارج کشور) در مناظره با "فرخ نگهدار" و عدم دفاع از مواضع سیاسی سازمان چریکهای فدایی خلق اقلیت و انکار حمایت علنی "سازمان فداییان اقلیت از تریبونال (نه به عنوان یک سازمان بلکه فقط به عنوان بخش خارج از کشوری)، تا کمک‌های مالی "شهرزاد نیوز" از طرف دولت هلند سیاست‌های امروزی "آقای توکل و شرکا" نیست بلکه آغازی در دهه‌های گذشته دارد که در این نوشتار نمی‌گنجد.

با راست روانه بودن سیاست‌های "سازمان فداییان اقلیت" همان طور که در بالا بارها ذکر کردم هیچ کجا (تاکید می‌کنم هیچ کجا) برخورد نشد. به طور خلاصه باید بگویم که بنابر دانسته‌های من، نه تنها "ایران تریبونال" بر خاسته از تفکرات "سازمان اقلیت" (مشخصاً توکل) می‌باشد بلکه زمینه در تفکرات سیاسی این جریان دارد. همان گونه که اشاره کردم مسکوت گذاشتن دیدگاه‌های "راست روانه" توکل در مورد شوروی و "طبقه کارگر" در همان سال‌ها و ترور شخصیتی ایشان در مورد مخالفین دقیقاً ادامه همان سیاستی است که امروزه همین جریان با خود حمل می‌کند. "اقلیت" شرمگینانه خود را از "ایران تریبونال" جدا کرده و همان گونه که گفتم هر چهار حساب بانکی ذکر شده متعلق (یا به عبارتی به اسم چهار نفر از اعضای این سازمان می‌باشد). اما چرا اقلیت ادعا می‌کند که "هیچ نقش فعالی در ایران تریبونال

ندارد" (همانجا)؟ آن سیاست را همان گونه که گفتیم باید در سیاست‌های "کی بود کی بود من نبودم" آن‌ها دانست.

دموکراتیک بودن "کارزار" هم از خود اقلیت برمی‌خیزد. اگر به مقاله "سازمان خارج از کشور" در سایت اقلیت نگاهی شود می‌بینید که در قسمت کامنت‌ها ذکر می‌شود که: "نظر دهید" اما دقیقاً بعد از آن ذکر می‌شود: "پس از تایید منتشر خواهد شد".

این چه نوع دمکراسی‌ای هست که نظرت را می‌خواهند اما درج آن منوط است به "تایید"؟ بیهوده هم نیست که تمامی نظرات ابراز شده در این مورد نه تنها در تایید اعلامیه خودشان هست بلکه اکثراً هم با اسامی "بی نام" (انانیموس) منتشر شده‌اند.

این روزها در خیلی سایت‌ها اینجا و آنجا مقالاتی در قبول یا رد این حرکت انجام شده که بعضاً به این حرکت ایرادهای مهمی گرفته شده که از آن جمله هستند نامه‌های "وحید صمدی"، "وزیر فتحی" و "همایون ایوانی". اما این که "اقلیت" در روزی نامه خود فقط نظرات خود و یا موافقان خود را درج کرده و در زیر آن اضافه کرده است که "نظر دهید (پس از تایید منتشر خواهد شد)" (سایت اقلیت) چیزی جز توهین به دموکراسی، عدالت اجتماعی و انسانیت نمی‌باشد. چرا که اگر کسی نظری داد این نظر احتیاج به "تایید" از طرف شما (اقلیت) نباید داشته باشد. در کدام قاموسی از دموکراتیک مقاله می‌نویسند و از دیگران می‌خواهند که در این مورد نظر بدهند و می‌گویند به شرطی می‌زنیم که تاییدتان کنیم و تنها موافقین را هم می‌زنند؟ این شیوه برخورد با مخالفین با عقاید "توکل" همان طور که در بالا ذکر کردم نه تنها تازگی ندارد بلکه شیوه‌ای متداول در این سازمان می‌باشد.

ثانیا سیستم سازمانی در تریبونال دقیقاً بر بستر تفکرات "توکل" قرار گرفته است. اگر خواننده خوب به ترکیب افراد در "داخل" و "خارج" شدن آنها نگاه کند، سیستم حذف افراد و عضوگیری کاملاً مشخص خواهد شد.

چرا "تریبونال" نه تنها موفق نخواهد بود بلکه وسیله‌ای برای سیاست -

های امپریالیستی خواهد بود؟

کارزار (تریبونال) و نظر من: در این که رژیم اسلامی از بدو حکومت خود نه تنها استقرار نظام سرمایه‌داری را در پیش گرفت، بلکه جنایات بسیاری را انجام داد هیچ شکی نیست. تحلیل سیاسی از بافت سیاسی و اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی و شرایط انقلابی و زمینه‌های مادی و معنوی روی کار آمدن رژیم اسلامی در حوصله این بحث نیست اما هیچ انسانی در جنایات کار بودن رژیم اسلامی شکی نخواهد داشت. اما سوال این است که چگونه بعضی‌ها (قاضیان این دادگاه نمایشی) بعد از ۳۰ سال تازه یادشان آمده که در ایران جنایت شده است؟ مگر نه این که صدام حسین، قذافی، مانوئل نورییگا، طالبان، بن لادن، همه و همه خراج بگیران نظام سرمایه‌داری بودند اما در شرایط خاص تاریخی، همین نوکران وقتی که اعتبارشان از دست رفت و مهرشان باطل شد، در تمامی روزنامه‌های جهانی به عنوان دیکتاتور، جنایتکار، تروریست، مواد مخدر فروش معرفی نشدند؟ آیا معرفی کردن، دادگاهی شدن یا تیر خلاص زدن، یا در دریا انداختن آنها تغییری در نظام دیکتاتوری آنها داد؟ وقتی صدام حسین سرنگون شد، مانوئل نوریگا به زندان انداخته شد، قذافی تک تیری شد، بن لادن به دریا انداخته شد و طالبان فراری، تغییری در مناسبت نظام سرمایه‌داری این کشورها پدید آمد؟

خواسته‌های ما تغییر نظام ستمگرانه سرمایه‌داری است یا تغییر رژیم؟ آیا ما تنها با تغییر رژیم موافقیم یا به اصل "چه جای آن گذاشتن" اعتقاد داریم؟ این که شاه رفت و رژیم اسلامی جایش را گرفت، تغییری در بافت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه پدیدار شد؟

ما اگر به حق خواستار تغییر نظام "ستم شاهی" بودیم اما به راستی خواستار برقراری رژیم "جمهوری اسلامی" نبودیم.

این که دادستان‌های این تریبونال از کجا می‌آیند و یا از کدام کشورها پشتیبانی می‌شوند و یا چگونه شده است که "وزارت امور خارجه آمریکا" پشتوانه "سازمان‌های حقوق بشر" شده (در حالی که خود یکی از بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر در آمریکا و جهان هست) در حوصله این سخن نیست چرا که خیلی‌ها به این مسئله دامن زده‌اند و به درستی همه ما آن را قبول داریم اما عدم مسئولیت‌پذیری "آقای توکل" از یک طرف و "سیاست تک جهانی" شدن جرج بوش (پدر) از سال ۱۹۹۰ و تلفیق جهانی این سیاست در دنیا مورد نظر این بحث هست.

آمریکا و سرمایه‌داری جهانی در شرایط کنونی مدعی خواهان برقراری "بهار عربی" در منطقه هستند اما نه تنها در تونس، لیبی، عراق و افغانستان تغییری در سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی با سیاسی جامعه انجام نگرفت بلکه با توجه به مدارک جدید، به خصوص "ویکی لیکس" از یک طرف، مذاکرات خصوصی بین "طالبان" و آمریکا، به بیرون درز پیدا کرده است (۱۰). شایعه سکنه کردن‌های "زین العابدین بن علی"، "حسنی مبارک"، تک تیری شدن "قذافی" و یا حتا به اصطلاح دادگاهی کردن "صدام حسین"، اگر برای انسان‌های از همه جا بی خبر، مایه شگفت‌انگیزی باشد برای نیروهای سیاسی تازگی ندارد. همگان می‌دانند که نه تنها هیچ تغییری در بافت اجتماعی این کشورها انجام نشده است، بلکه تاریخ بارها تکرار شده است: به جای "شاه"

"خمینی"، به جای "طالبان" "کمال خرزای" به جای "صدام حسین" "مسلمان-های شیعه"، به جای "حسنى مبارك" اخوان المسلمین" و قس علا هذا جایگزین شده‌اند. هجوم وحشیانه نظام سرمایه‌داری به تک تک حقوق انسان‌ها تا آنجا پیشرفته است که شهرداری نیویورک به نام "مبارزه با جنایت و تروریسم" هزاران ویدئو در شهر نصب کرده است (۱۱). در فرودگاه‌ها بدن بچه سه ساله را هم (به همان نام) هم می‌گردند (۱۲). بحث حمله به حقوق زحمتکشان و دستگیری نماینده‌های اتحادیه‌های کارگری و... جای خود دارد.

این که چگونه شده است که امریکا و انصارش امروزه قصد کشتن و یا دادگاهی کردن خاندان "دیکتاتور"هایی که خود همیشه پشتیبان‌شان بوده امر جدیدی نیست. دنیا از سال ۱۹۸۰ و سقوط اردوگاه سوسیالیست (بلوک شرق) به مرحله تازه‌یی رسیده که متأسفانه "سازمان اقلیت" طبق سیاست ماشاات و راست خود هیچگاه نه تنها به آن نپرداخته، بلکه خود را از آن بر حذر می‌نماید. "سازمان اقلیت" هیچگاه مرز خود را با پول گرفتن "شهرزاد نیوز" و تعلقات خود به آن مشخص نکرده است (این مجله یا رادیو در سایت خود هیچ چیزی از "درباره ما" به خود اختصاص نداده است. "درباره شهرزاد نیوز، "درباره ما، "اهداف، "تاریخ، "سایر فعالیت‌ها" و "نتایج" چه در بخش فارسی سایت شهرزاد نیوز چه در بخش انگلیسی زبان سایت کاملاً سفید می‌باشد (۱۳). این که "مینا سعادی" چه نسبتی با "توکل" دارد یا سایت "سلام دمکرات" را چه کسی می‌گرداند نه تنها به کسی مربوط نیست بلکه حق نداریم آن‌ها را به خاطر وابستگی‌شان به "سازمان اقلیت" منفورشان بخوانیم. اما مساله بر سر تعهد و مسولیت‌پذیری "سازمان اقلیت" می‌باشد که از دیدها کاملاً مختوم مانده است. "سازمان اقلیت" هیچ جوابیه‌ای به سوالات "کمیته میز کتاب آمستردام در سال ۲۰۰۶ نداده است (حتا از طرف

بخش بیچاره خارج کشورش هم هیچ اعلامیه ای صادر نشد(۱۴). "سازمان اقلیت" همچون همیشه یا سیاست سکوت را در پیش گرفته یا شیوه "کی بود کی بود، من نبودم" را.

در این که جمهوری اسلامی جنایات کار بوده و صدام حسین و طالبان در کشتار مردم خود دست کمی از رژیم اسلامی ندارند هیچ شکی نیست، اما

سوال اینجاست که چگونه می شود با کسانی که خود سالها، اگر همکاری

هم نکرده اند اما سکوت را پیشه کرده بودند بتوان همکاری کرد؟ چگونه می -

توان پرونده خود را به کسانی داد که خود سالها این طرف آبها به خوشی و خرمی نشسته بودند اما امروزه به یاد زندانی شدن آدمهایی مثل من افتاده- اند؟ از طرف دیگر همان طور که مطرح کردم دادگاهی کردن مانوئل نوریگا، صدام حسین، ملاسوویچ و سرنگون کردن دیکتاتورهایی مثل حسنی مبارک... چه تاثیری در بافت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن جامعه انجام داد؟ آیا این تغییر حتا به حضور شدید امپریالیستهای جهانی موکول نشد؟ لطفاً به این مساله توجه شود که قصد من نه تنها تبلیغ پراگماتیسم یا دست روی دست گذاشتن است بلکه من با تغییری موافقم که خواهان برابری و عدالت اجتماعی باشد. به عبارت دیگر من با رفتن شاه به هر شکل و هر صورتی موافق نبوده و نیستم. رفتن شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی تنها خواست نظام سرمایه داری جهانی بود.

دغدغه من این هم نیست که آقای اخوان یا کوپر آمریکایی هستند یا نه، بلکه همانطور که رفیق عزیزم "همایون ایوانی" مطرح کرده است، آیا نیروهای انقلابی می توانند خود را در کنار نیروهای ارتجاعی ببینند یا نه؟ آیا دیدگاه حزب توده در سازمانهای سیاسی که خود را انقلابی می دانند هنوز نطفه دارد یا نه؟ آقای "منصور حکمت" و تایید حمله امریکا به افغانستان سیاست کنونی این حضرات هست یا نه؟ آیا جمهوری اسلامی سرنگون (در جبهه همه

با هم، از سلطنت طلب، توده‌ای-اکثریتی گرفته تا سبزی‌کاران اصلاح طلب) صحیح هست یا نه؟

لطفاً از سفرهای سفرا و کارمندان سابق رژیم اسلامی به آمریکا گرفته تا ملاقات توده‌ای-اکثریتی‌ها با خاندان پهلوی و یاوه گوئی‌های ساواکی‌هایی که همه این روزها انجام می‌گیرند توجه کنید. همه و همه در زمانی مشترک در حال وقوعند. از ورود جنایت کارانی چون سید حسین موسویان (سفیر سابق ایران در آلمان) به آمریکا و همکاری او با "بنیاد کارنگی" و کتاب نویسی برای آنها و تدریس برای "دانشگاه پرینستون"^{۱۰۴} و خزعبلات رئیس ساواک ایران "پرویز ثابتی" در خارج از کشور در تطهیر "ساواک" و "سیا" تا دروغ‌های رژیم ایران تحت عنوان موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بر اساس پرونده‌های بازجویی ساواک- که تنها در دسترس ماموران وزارت اطلاعات و وابستگان به آن قرار گرفته- علیه نیروهای سیاسی مخالف رژیم، نمایانگر دقیق حرکت‌های هماهنگ علیه مردم ایران و نیروهای انقلابی است.

کلام آخر

من نمی‌دانم که آیا سخنان "لیلا" و "ایرج مصداقی" مورد تایید این جریان (تریونال) هست یا نه اما یکی از اعضای این تریونال در صحبت‌های تلفنی با من نه تنها آن را کاملاً غیرقابل قبول خوانده بلکه آن را نظرات شخصی آن‌ها می‌نامد. به هر روی "تریونال" خود آن‌ها را سخنران نامیده و مقاله‌شان را درج می‌کند اما هیچ کدام دیگرشان مقاله‌ای نمی‌دهند.

خانم "لیلا قلعه بانی" اما گویا خودشان در زورخانه‌های ایران نشستند و زحمت نمی‌کشند که از مهمان خانه‌شان بپرسند که من (علی دروازه غاری) چگونه انسانی هستم. آیا این غیر انسانی نیست که ایشان علی رغم آن که هم

من را دیده‌اند و هم مرا می‌شناسند، با همان چوبی که "حزب توده" و "سازمان اقلیت" دگر اندیشان را تکفیر می‌کردند، ما را هم تکفیر کنند؟

"لیلا" چنان سخن می‌گوید که من بهتر می‌دانم آن را "فحش نامه" بخوانم. من اصلاً فکر نمی‌کردم که "لیلا"ی عزیز چنین بی‌ادبانه همه آن‌ها که با "تربیت‌ناال" مخالف باشند را "چپ‌نماهای خارجه نشین"، "مدعیان دروغین چپ"، "تمام سیاست‌های امپریالیستی را کلمه به کلمه... تبلیغ کرده"، "هم آوا با امپریالیست‌ها" و یا "قرقره کن دستگاه‌های امپریالیستی" بخوانند. (1 نقل به معنی).

ایرج مصداقی از طرف دیگر جان کلام را خلاصه کرده است. ایرج صادقانه حرف آخر را زده و به جای "آذر ماجدی" که دو پهلو گفته بود "همه پول گرفتند"، تیر خلاص را زد. اما ایرج مصداقی با توسل شدن به "حسن و حسین" و این که سازمان‌های سیاسی از "دادگاه راسل" گرفته تا "مرکز فلسطینی حقوق بشر" چه بودند و چه کردند بالاخره جواب سوال ساده "همایون ایوانی" را نمی‌دهد که "می‌شود کمک مالی گرفت یا نه؟" ایرج با مقاله بلند بالای خود تا آنجا پیش می‌رود که خرج هزینه ساختمان "اب ف" به "چهارمین سمینار گوتنبرگ" را با سازمان "ن د س" مقایسه کرده و سر آخر به این نتیجه می‌گیرد که "همایون ایوانی" باید از "آذر ماجدی" عذر خواهی هم بکند. (۲)

ایرج مصداقی لب کلام خودش را آنجا می‌گوید که اعلام می‌کند: "حضور در فروم یا مجمع یا پارلمان" مکانیسم خاص خود را دارد که گاه به سادگی امکان پذیر است" و "قدرتمندان بایستی حرف‌های ما را بشنوند" (همانجا). به گمان من تمامی آیات ۱۹ صفحه‌ی ایرج به همین جا خلاصه می‌شود. یکی این که "قدرتمندان" تا به حال حرف‌های ما را نشنیده‌اند که هیچ، بلکه اصلاً خبر هم ندارند، دوماً که به ما جا و مکان هم (به سادگی) می‌دهند که

حرفمان را بزنیم. سر آخر آنکه چون حرف زدیم و آن‌ها شنیدند همه چیز به خوبی تمام می‌شود. والسلام نامه تمام. در مورد سیاست های ایشان همان بس که "سازمان مجاهدین" سال‌های زیادی را در این امر صرف کرده‌اند و ایشان بهتر بود که ترویج عقاید آنان نکنند چرا که چپ ایران از این مرحله گذشته و قول می‌دهم در خود "سازمان اقلیت" هم بر این اصل دعوا هست. چرا که من صادقانه اعتقاد دارم که هنوز شیره انقلابی در بعضی از این رفقا هست.

تازه ایرج عزیز باید توجه کنند که "همایون ایوانی" می‌دانست که بحث به اینجاها می‌کشد آنگاه که در ژانویه ۲۰۱۰ نوشت: "همانگونه که در آغاز نوشتیم، هدفم "افشاگری" نیست، چرا که این اطلاعات مدت‌هاست به صورت رسمی در روی صفحات این نهادها اعلام شده است. بحث "اخلاقی" هم درباره آن فایده ندارد، چرا که برخی از این نیروها (نه همه آن‌ها)، ارتباط با دولت‌های امپریالیستی و حاکمان را نقطه قوت خود می‌دانند. مستظهر به قدرت صاحبان سرمایه و قدرت هستند، که آنان را به کارپردازیشان گماشته‌اند. من آنان را تئولیرال‌هایی می‌دانم که از سنت لیبرالیسم کلاسیک گسسته‌اند. اگر دکتر مصدق در پاسخ نامه آیت الله کاشانی یک روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد (۲۷ مرداد ۱۳۳۲) نوشت: «اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم.» امروزه، باید دلایل بی‌شماری را برای تئولیرال‌های ایرانی برشماریم تا شاید دست و بالشان را در استظهار به نزدیکی به دول راقیه جمع و جور کنند! در دوره فعلی که جهانی سازی هرگونه چهره مستقل و مردمی را در خود مضمحل می‌سازد، شاید کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی بایستی علاوه بر حضور در مبارزه طبقاتی جاری، وظیفه «مصدقی»‌ها را نیز برعهده بگیرند. روزگار غریبی است نازنین!» (گفتگوهای زندان)

به هر جهت من فکر می‌کنم بهتر است که این را به عهده خود ایشان گذاشت. از رفقای "تربیونال" هم خواهش می‌کنم که جوابی به این اصل بدهند که آیا همانگونه که آقای "مصدقی" بیان کرده‌اند می‌اندیشند یا نه. آیا این دادگاه "نمادین و نمایشی" هست یا نه؟ چرا که ایرج آن را این چنین نمی‌داند.

ایرج مصدقی زمین و زمان را به هم می‌بافد و سایت‌های بسیاری را می‌آورد تا ثابت کند "راه کارگر" تبهکار و همراه رژیم" و "یاسمن میظر" هم چماق به دست رژیم اسلامی است. در نتیجه همه آن‌هایی که مخالف "تربیونال" هستند، رژیمی معرفی می‌شوند، در حالی که با اصطلاح به اصل آزادی اندیشه و تفکر و احترام به حقوق انسانی اعتقاد دارند. ایرج مصدقی به جای باز کردن دیدگاه خود، به همه و همه توهین می‌کند و سر آخر همان طور که گفتم یک طرفه به قاضی رفته، همه را رژیمی و جالب آن که آقای پیام اخوان را ضد رژیمی معرفی می‌کنند. دوستان "تربیونال" لطفاً موضع خود را مشخص کنید.

آقای مصدقی باید بدانند که به دیگران و حریم سیاسی دیگران توهین کردن جرم محسوب می‌شود. آقای مصدقی اما هنوز متوجه نشده‌اند که سیاست من در نفی "تربیونال" به معنای "حمایت از رژیم جمهوری اسلامی" هم نیست. از طرف دیگر آقای مصدقی چگونه به خود اجازه می‌دهند مرا که خود دیده‌اند با شالگونی که ایشان را هیچگاه ندیده‌ام، یک کاسه کرده و ادعا می‌کنند : "برای این که نشان دهم تبلیغاتی که راه کارگر و ابواب جمعی شان می‌کنند تا کجا تبهکارانه و توطئه‌گرانه است توضیح کوتاهی در مورد مواضع پیام اخوان می‌دهم و قضاوت را به خوانندگان فهیم واگذار می‌کنم. اما پیش از آن که توضیحاتم را ارائه دهم متذکر می‌شوم هیأت اجرایی راه کارگر و فعالان «گفتگوهای زندان» (تاکید از من) تاکنون راجع به ترتیا پارسى، رضا مرعشى، بابک طالبی، ولی نصر و ... اعضای لابی رژیم در آمریکا که با استفاده از

بودجه‌های داخلی و خارجی اهداف رژیم را پیش می‌برند روشنگری نکرده‌اند. (مصادقی).

اگر هیچ کسی نداند، آقای مصداقی، لایلا قلعه بانی و خیلی‌های دیگر می‌دانند که ما و من، تمامی همت و زندگی‌مان افشای رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و شرکاست. آقای مصداقی همان شیوه تفکر را با خود حمل می‌کنند که "حزب توده" در سال‌های ۶۰ چماق دست خود کرده بود: "هر که با من نیست بر علیه من است." این شیوه کاملاً ضد انسانی، ضد عدالتی و به نوعی ضد دموکراسی است. آقای مصداقی به زمین و زمان می‌چسبند، دروغ می‌گویند، ترهات‌هایی را سر هم می‌کنند تا ثابت کنند که سیاستشان صحیح هست. جالب آن که آقای مصداقی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را همچون رژیم ایران که اصل "هیچ کس مجرم نیست تا آن که جرمش در دادگاهی عادلانه ثابت شود" را زیر پا می‌گذارند.

مسئله دیگر این که من بر این باور نیستم که "کارزار" چهره‌ای از "وزارت آمریکا" می‌باشد. آنچه که من به آن اعتقاد عمیق دارم، تفکرات متفاوت من با آدم‌هایی مثل "حسن ماسالی" و شرکاست. وقتی حسن ماسالی "محسن سازگارا" را "مبارزی شجاع و صادق" می‌خواند (۱۵)، و یا اعتقاد دارد که "اگر رژیم عقل داشته باشد و احمدی نژاد را بردارد... (همانجا)، من هیچگاه این اجازه را به خودم نمی‌دهم که پرونده زندانی شدن خودم یا اعدام و شکنجه شدن عزیزانم را به دست آدم‌هایی مثل او بدهم. به یاد داشته باشیم که حتی در این دنیای به اصطلاح "دموکراسی نیم بند غربی" قاضی باید "بی طرف" باشد. اما وقتی "حسن ماسالی" "محسن سازگارا" را، که خود در جنایت‌های رژیم همکار بوده و مسئول سازماندهی سپاه پاسداران، "صادق و شجاع" می‌نامد من یا ساده لوح خواهم بود یا احمق که ایشان سخنگوی من شود.

در همین جا باید از "لیلا" پرسید که یا دچار آلسایمر شده است یا عمداً دچار فراموشی شده‌اند. ایشان بهتر بود که نام "حسن ماسالی" را در گوگل می‌گشتند و نام خوشنام ما (مخالفین تریبونال، زندانیان سیاسی سابق) را "اصلاح طلبان امروزی" نمی‌گذاشتند.

باید اشاره کنم که "حسن ماسالی" تا چندی قبل سخنگوی "تریبونال" بود. اما این که چگونه سخنگویانی چون "ایمان شیر علی" یا "حسن ماسالی" عوض شده‌اند و جای خود را به دیگرانی داده و یا سکوت کرده‌اند را نمی‌دانم ولی من با کسانی همانند "حسن ماسالی"ها هیچ زمینه مشترکی ندارم چرا که من "اکبر گنجی"، "محسن سازگارا"ها را با خود در یک صف نمی‌بینم. من همچون "ماسالی"، "سازگارا" را آدم مبارز و صادقی نمی‌دانم. ما را به خیر ایشان "توکلی" (امیدی) نیست.

اینکه عاقبت "تریبونال" چه خواهد بود بحث دیگری است ولی امید که "امید" و "آرزوها" را از جا نکنند. نه تنها رژیم جنایت کار اسلامی باید محاکمه شود بلکه انصارشان هم.

آگوست ۲۰۱۲

- 1) <http://www.irantribunal.com/PDF/Leila-Tribunal.pdf>
- 2) <http://www.irantribunal.com/ASNAD/Iraj-Mesdagi-Tribunal.html>
- 3) http://www.azadi-b.com/J/2012/07/post_240.html
- 4) <http://www.irantribunal.com/ASNAD/Bayanieh.html>
- 5) <http://74.91.183.14/?cat=171>
- 6) <http://www.irantribunal.com/Faaliatha.html>
- 7) <http://www.irantribunal.com/ASNAD/Bayanieh-Matboati.html>
- 8) <http://74.91.183.14/?p=28165>
- 9) <http://74.91.182.25/?p=47301>
- 10) <http://www.rt.com/news/us-taliban-talks-qatar-985/>
- 11) http://articles.nydailynews.com/2009-07-15/local/17927382_1_surveillance-cameras-fire-hydrant-citizen-surveillance
- 12) <http://www.dailymail.co.uk/news/article-1330569/Airport-security-staff-caught-camera-body-searching-crying-3-year-old-girl.html>
- 13) <http://www.whois.net/whois/1oo1nights.org>
- 14) http://www.kotiposti.net/msaleha/nai_5/sh1/sh1_p_13.html
- 15) http://www.sazegara.net/persian/archives/2004/11/041130_185116.html
- <http://www.youtube.com/watch?v=CyfYA1vedcg&feature=related>
- <http://74.91.182.25/?p=47301>
- <http://www.csmonitor.com/World/Latest-News-Wires/2011/1219/Secret-US-Taliban-talks-reach-turning-point>
- <http://www.irantribunal.com/ASNAD/Gozaresh-20Dec-09.html>
- <http://74.91.182.25/?p=47301>
- <http://www.shahzadnews.org/>

¹ http://dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/Et_2.html

² http://dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/pal_3.html

³ <http://dialogt.org/deutsch/Art/tondar.htm>

⁴ [http://dialogt.org/tablighe_ketab/book%20cover%20\(FINAL\).JPG](http://dialogt.org/tablighe_ketab/book%20cover%20(FINAL).JPG)

⁵ http://www.mcgilliganbooks.com/books/we_lived_to_tell.htm

⁶ <http://dialogt.org/shomareh3/3dint4.pdf>

⁷ <http://dialogt.org/magh/dint91.pdf>

⁸ <http://dialogt.org/magh/dint9.pdf>

⁹ <http://www.arashmag.com/content/view/518/47/>

¹⁰ http://dialogt.org/image/zendan_international/bask_g.pdf

¹¹ http://www.dialogt.org/image/zendan_international/gozaresh_youan.pdf

-
- 12 http://www.azadi-b.com/J/2008/10/post_273.html
- 13 http://dialogt.org/2010/masoud_taat.html
- 14 <http://dialogt.org/2010/tasliat.html>
- 15 http://dialogt.org/2009/kopenhagen_2010/davatnameh1.html
- 16 <http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html>
- 17 <http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html>
- 18 <http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html>
- 19 <http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html>
- 20 <http://www.ned.org/mena/fa/HowToFA.html#1>
- 21 <http://www.ned.org/grants/08programs/grants-mena08.html#iran>
- 22 <http://www.iranrights.org/farsi/foundation.php>
- 23 <http://www.iranrights.org/farsi/foundation.php>
- 24 <http://www.iranrights.org/farsi/foundation.php>
- 25 <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/BoardMembers.htm>
- 26 <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/Mission.htm>
- 27 <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/Funding.htm>
- 28 <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/FAQ.htm>
- 29 http://www.dialogt.org/image/zendan_international/khawarmianeh.pdf

در مقاله «چپ در خاورمیانه: چشم اندازهای رهایی» بحث حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ را به همراه سیاوش محمودی بیشتر توضیح داده ایم. شاید در دور بعدی حکومت جمهوری خواهان در آمریکا، شاهد زنده شدن برنامه قبلی آنان درباره ایران باشیم.

- 30 <http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/FAQ.htm>
- 31 http://www.irpress.org/index.php?title=%D9%85%D9%87%D8%B1%D9%87%E2%80%8C%D8%A6%DB%8C_%D8%A8%D8%B1_%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%D9%94_%D8%B4%D8%B7%D8%B1%D9%86%D8%AC&oldid=31592
- 32 http://www.irpress.org/index.php?title=%D9%85%D9%87%D8%B1%D9%87%E2%80%8C%D8%A6%DB%8C_%D8%A8%D8%B1_%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%D9%94_%D8%B4%D8%B7%D8%B1%D9%86%D8%AC&oldid=31592

-
- [81%D8%AD%D9%87%D9%94_%D8%B4%D8%B7%D8%B1%D9%86%D8%AC&oldid=31592](http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=1070&Id=8&pgn=)
- 33 http://www.rahekargar.com/elamiye/2012/06/22/el_iran_teribunal.pdf
- 34 <http://72.41.60.70/?p=47301>
- 35 http://www.wupiran.net/nashryeh_HTML/NO_260/Tribunal-qable%20hemayat%20ya%20mahkomyat-Azar%20Majedi.html
- 36 http://www.wupiran.net/nashryeh_HTML/NO_260/Tribunal-qable%20hemayat%20ya%20mahkomyat-Azar%20Majedi.html
- 37 http://www.wupiran.net/nashryeh_HTML/NO_260/Tribunal-qable%20hemayat%20ya%20mahkomyat-Azar%20Majedi.html
- 38 http://www.irpress.org/index.php?title=%D9%85%D9%87%D8%B1%D9%87%E2%80%8C%D8%A6%DB%8C_%D8%A8%D8%B1_%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%D9%94_%D8%B4%D8%B7%D8%B1%D9%86%D8%AC&oldid=31592
- 39 http://dialogt.org/2010/yaddashtha_1_30.pdf
- 40 http://www.wupiran.net/nashryeh_HTML/NO_260/Tribunal-qable%20hemayat%20ya%20mahkomyat-Azar%20Majedi.html
- 41 http://www.irpress.org/index.php?title=%D9%85%D9%87%D8%B1%D9%87%E2%80%8C%D8%A6%DB%8C_%D8%A8%D8%B1_%D8%B5%D9%81%D8%AD%D9%87%D9%94_%D8%B4%D8%B7%D8%B1%D9%86%D8%AC&oldid=31592
- 42 <http://www.dialogt.org/index.php?id=100> سخنرانی لیلی قلعه بانی در چهارمین گردهمایی
سراسری را در لینک زیر می توانید ببینید
- 43 http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html#_edn5
- 44 http://dialogt.org/2010/yaddashtha_1_30.pdf
- 45 <http://dialogt.org/index.php?id=77>
- 46 <http://www.dialogt.org/index.php?id=100>
- خلاصه سخنرانی در
http://www.dialogt.org/fileadmin/user_upload/asnad/Yadmane_2011.pdf
- 47 http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html#_edn5
- 48 http://dialogt.org/2010/yaddashtha_1_30.pdf

http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews%5Btt_news%5D=17724&tx_ttnews%5BbackPid%5D=23&cHash=ecf5e89a79398ac9082355bef58e42f8

⁵⁰ سرکوب در ایران و فعالیت در عرصه بین المللی، همایون ایوانی، ۲۴ مارس ۲۰۰۹
<http://www.dialogt.org/2009/gerdehamaii2009/yaddasht2.html>

⁵¹ <http://dialogt.org/index.php?id=116>

⁵² پیگرد و مجازات مسببین کشتار و شکنجه، همایون ایوانی، ۳۱ ژانویه ۲۰۱۰،
http://dialogt.org/2010/yaddasht1_1_30.pdf

53

http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews%5Btt_news%5D=17724&tx_ttnews%5BbackPid%5D=23&cHash=ecf5e89a79398ac9082355bef58e42f8

⁵⁴ <http://www.dialogt.org/index.php?id=77>

⁵⁵ لینک مقاله:

http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews%5Btt_news%5D=35&cHash=89a528f829559ab215aad63d4a375880

⁵⁶ نگاه کنید به

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=429&cHash=e7fdb9206cea2c09eebbcb674e26c813](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=429&cHash=e7fdb9206cea2c09eebbcb674e26c813)

⁵⁷ بهروز سورن: یک دقیقه سکوت برای قربانیان و یک دقیقه تعمق - چه کسانی باید پاسخگوی اعمالشان باشند بخش سوم!

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18024&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18024&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443)

58

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=279&cHash=5ffc17b2da3e1bd4b2785c0947372805](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=279&cHash=5ffc17b2da3e1bd4b2785c0947372805)

http://www.dialogt.org/fileadmin/user_upload/ET_Gerdhamaie_Sarassari_4.pdf

59

<http://www.youtube.com/watch?v=M75URt0Nb7c&feature=BFa&list=UUOYVgt3CEChSR0Y46BQ70Qw>

60

<http://www.youtube.com/watch?v=ObbRISfDo2E&feature=BFa&list=UUOYVgt3CEChSR0Y46BQ70Qw>

61

http://www.dialogt.org/seminar2005/flyer/film_seminar/MOMIA%20ABUJAMAL.mov

62

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=463&cHash=5245ca7b72c66762f1a81e213a6d1611](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=463&cHash=5245ca7b72c66762f1a81e213a6d1611)

63

http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews%5btnews%5d=17748&tx_ttnews%5bbackPid%5d=54&cHash=6fa1352833bd2fad6b0bf2f834ba27cd

⁶⁴ برای اطلاعات بیشتر در مورد انجمن تعلیمات کارگران به سایت زیر رجوع کنید:

[http://www.abf.se/Global/Infomaterial%20om%20ABF/ABF%20p%20C3%A5%20flera%20spr%20C3%A5k%20\(pdf\)/Kunskap_persiska_webb.pdf](http://www.abf.se/Global/Infomaterial%20om%20ABF/ABF%20p%20C3%A5%20flera%20spr%20C3%A5k%20(pdf)/Kunskap_persiska_webb.pdf)

⁶⁵ http://genocidepreventionnow.org/Portals/0/docs/2010-R2P_IRAN_EXEC_SUMM.pdf

66

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=463&cHash=5245ca7b72c66762f1a81e213a6d16](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=463&cHash=5245ca7b72c66762f1a81e213a6d16)

67

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=82&cHash=c5870c88b792cef13a7992ea8e5f894](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=82&cHash=c5870c88b792cef13a7992ea8e5f894)

68

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=406&cHash=99ca52fbf35c353cdb70ae082f485b2](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=406&cHash=99ca52fbf35c353cdb70ae082f485b2)

⁶⁹ بهروز سورن: یک دقیقه سکوت برای قربانیان و یک دقیقه تعمق - چه کسانی باید پاسخگوی اعمالشان باشند بخش سوم!

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18024&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18024&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443)

⁷⁰ نگاه کنید به مهره بر صفحه شطرنج:

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=30&cHash=ceb2b31fc89099fe24e90462dd88548b](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=30&cHash=ceb2b31fc89099fe24e90462dd88548b)

71

[http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews\[tt_news\]=429&cHash=e7fdb9206cea2c09eebbcb674e26c813](http://www.dialogt.org/index.php?id=78&tx_ttnews[tt_news]=429&cHash=e7fdb9206cea2c09eebbcb674e26c813)

⁷² <http://www.irantribunal.com/ASNAD/Gozaresh-Kar-Mali.html>

73

[http://www.abf.se/Global/Infomaterial%20om%20ABF/ABF%20p%C3%A5%20flera%20spr%C3%A5k%20\(pdf\)/Kunskap_persiska_webb.pdf](http://www.abf.se/Global/Infomaterial%20om%20ABF/ABF%20p%C3%A5%20flera%20spr%C3%A5k%20(pdf)/Kunskap_persiska_webb.pdf)

74 http://dialogt.org/2010/yaddashtha_1_30.pdf

75

http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews%5Btt_news%5D=30&cHash=ceb2b31fc89099fe24e90462dd88548b

76

http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews%5Btt_news%5D=30&cHash=ceb2b31fc89099fe24e90462dd88548b

77

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=85&cHash=4ff55fad11c26a8aeb14847257e13037](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=85&cHash=4ff55fad11c26a8aeb14847257e13037)

78

[http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews\[tt_news\]=99&cHash=c59e8d987eac75a8c795053052fb520f](http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews[tt_news]=99&cHash=c59e8d987eac75a8c795053052fb520f)

79

http://www.dialogt.net/index.php?id=48&tx_ttnews%5Btt_news%5D=35&cHash=89a528f829559ab215aad63d4a375880

80 نگاه کنید به:

http://www.dialogt.org/magh/dar_bareh_ma.pdf

81 «نشریه مشترک چپ: کلیات یک طرح» تاریخ انتشار ۱۹۹۸.

لینک: <http://dialogt.org/shomareh3/3dint1.pdf>

82 لینک: <http://dialogt.org/magh/altnati3.pdf>

83 در فصل هفتم با عنوان «سازماندهی و زیرساختهای ارتباطی»

http://www.dialogt.net/fileadmin/user_upload/07a_Network_20110208_Rassan_eh_A.pdf

84

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18664&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=22dea72acd4427707d89d052ffd62c77](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18664&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=22dea72acd4427707d89d052ffd62c77)

85 سازماندهی و زیرساختهای ارتباطی:

http://www.dialogt.net/fileadmin/user_upload/07a_Network_20110208_Rassan_eh_A.pdf

86

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15053&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15053&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b)

87

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18041&tx_ttnews\[backPid\]=54&cHash=4951406620e88d41b4220ed6eb82fca0](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18041&tx_ttnews[backPid]=54&cHash=4951406620e88d41b4220ed6eb82fca0)

88

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18041&tx_ttnews\[backPid\]=54&cHash=4951406620e88d41b4220ed6eb82fca0](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18041&tx_ttnews[backPid]=54&cHash=4951406620e88d41b4220ed6eb82fca0)

89

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15132&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=94ef4a90ab340b6a07ee12c1a74544be](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15132&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=94ef4a90ab340b6a07ee12c1a74544be)

⁹⁰ بهروز سورن: یک دقیقه سکوت برای قربانیان و یک دقیقه تعمق - چه کسانی باید پاسخگوی اعمالشان باشند بخش سوم!

[http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=18024&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=18024&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=05459b8c6a87a314c5b941448ec07443)

91

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15009&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=9ff4c4fe3ff240c523dd8deb623c8828](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15009&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=9ff4c4fe3ff240c523dd8deb623c8828)

⁹² ن. ک. رفرنس ۹۰

93

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15081&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=dbf135d24d8bad578bf90d73574354ca](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15081&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=dbf135d24d8bad578bf90d73574354ca)

⁹⁴ ن. ک. رفرنس ۹۰

95

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15053&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15053&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b)

⁹⁶ ن. ک. رفرنس ۹۰

97

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15009&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=9ff4c4fe3ff240c523dd8deb623c8828](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15009&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=9ff4c4fe3ff240c523dd8deb623c8828)

⁹⁸ ن. ک. رفرنس ۹۰

99

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15053&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15053&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=ec993545734ff0b258f776a8ca6a913b)

¹⁰⁰ ن. ک. رفرنس ۹۰

101

[http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews\[tt_news\]=15462&tx_ttnews\[backPid\]=17&cHash=4619f6f8c2d1020cdd226e60316e1f6b](http://gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=15462&tx_ttnews[backPid]=17&cHash=4619f6f8c2d1020cdd226e60316e1f6b)

¹⁰² ن. ک. رفرنس ۹۰

¹⁰³ دادگاه مردمی ایران تریبونال الگوئی برای آیندگان، احمد موسوی

<http://www.irantribunal.com/ASNAD/Ahamd-Mosouvi-j.html>

¹⁰⁴ <http://www.princeton.edu/sgs/faculty-staff/seyed-hossein-mousavian>

درباره این شماره

با انتشار «جنبش دادخواهي از چشم انداز رهايي بخش» به عنوان سند مشترک جمعي از زندانيان سياسي جان بدر برده از کشتارهاي رژيم جمهوري اسلامي، خانواده هاي جانفشانان و جانباختگان، فعالين سياسي و مدافعين حقوق زندانيان سياسي، روشنفکران و هنرمندان، در دسامبر ۲۰۱۲، ضرورت انتشار اسناد و بحثهاي مرتبط با اين سند به چشم مي خورد. سند مشترک «جنبش دادخواهي از چشم انداز رهايي بخش» بيان فشرده اي بود از بحثهايي که در طول ساليان اخير، جناح انقلابي و چپ اپوزيسيون ايران و نيز زندانيان سياسي مقاوم و جان بدر برده از کشتارهاي رژيم جمهوري اسلامي، به بيانهاي مختلف و به مناسبت هاي گوناگون، بيان کرده بودند. بحثهايي که ريشه هاي واقعي خشونت و تياهي را در سيستم سرمايه داري آشکار مي کرد و مبارزه با پديده زندان و سرکوب را با مبارزه طبقاتي جاري در جامعه پيوند مي زد.

